کردی ایلامی

بررسی گویش بدره

دکترغلامحسین کریمی دوستان

کریمی دوستان، غلامحسین
کردی ایلامی: بررسی گویش بدره / غلامحسین کریمی دوستان؛ [برای] دانشگاه کردستان.ـ تهران: باغ نو، ۱۳۸۰.
۳۱۵ ص.: جدول.
ISBN 964-7425-01-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به انگلیسی: Gholumhussain Karimi Doostn. Ilami Kurdish. A survay of badre dialect.
واژه‌نامه.
کتابنامه: ص. ۲۹۱ـ۲۹۲.
۱. کردی ـ ایران ـ ایلام. ۲. بدره‌ای.
الف. دانشگاه کردستان. ب. عنوان. ج. عنوان: بررسی گویش بدره.
۴ک۹۱الف/PIR۳۲۵۶ ۸۱فا۹/۲۱
کتابخانه ملی ایران ۷۹ـ۲۵۵۱۷م
محل نگهداری:



سنندج، خیابان پاسداران، دانشگاه کردستان، انتشارات دانشگاه کردستان
تلفن: ۶۳ ـ ۶۶۶۰۰۶۰ نمابر: ۶۶۶۰۰۷۰

نام کتاب: **کردی ایلامی** (بررسی گویش بدره)

نام نویسنده: **دکتر غلامحسین کریمی دوستان**

ناشر: **انتشارات دانشگاه کردستان**

نوبت چاپ: **اول بهار ۱۳۸۰**

تیراژ: **۲۲۰۰ نسخه**

مجری: **نشر باغ نو (۲۲۷۷۱۳۳)**

تقدیم به:

کردها که دلهایی پاکتر ازآب دارند

و

تقدیم به:

همهٔ ایرانیها که به بلندای تاریخ ایران از فراز و نشیبهای تاریخ رنج بردند.

نشانه ها

در فصل سوم این رساله برای نشان اصوات کردی بدره نشانه هائی در نظر گرفته ایم. از آنجائیکه این فصل جنبهٔ فنی دارد و ممکن است برای عمـوم قابل استفاده نباشد در زیر این نشانه ها را بـا شـیوه ای سـاده تـر معرفـی میکنیم. در کنار هر علامت لاتین علامت نوشتاری آن در رسم الخط کردی نیز در داخل پراتز امده است.

p (پ) مانند صدای اول کلمه "پر"
b (ب) " " " " "بار"
t (ت) " " " " "توپ"
d (د) " " " " "در"
k (ک) " " " " "کار"
g (گ) " " " " "گام"
q (ق) " " " " "قند"
v (ڤ) " " " " "وقت"
f (ف) " " " " "فرد"
z (ز) " " " " "زرد"
s (س) " " " " "سرد"

š (ش) " " " " "شب"
ž (ژ) " " " " "ژرف"
x (خ) " " " " "خار"

j (ج) مانند صدای اول کلمهٔ "جا"

c (چ) " " " " "چاه"

m (م) " " " " "من"

n (ن) " " " " "نام"

y (ی) " " " " "یار"

l (ل) " " " " "لب"

L (ل) مانند بالائی است ، اما نوک زبان کمی به عقب برمیگردد.

ř (ر) مانند صدای اول کلمهء " رفت "

r (ر) مانند بالائی با شدت کمتر

w (و) مانند "w" در زبان انگلیسی

η (نگ) صدای آخر کلمهٔ انگلیسی "sing"

؟ (ئ) بجای همزه

a (ه) بجای فتحه

e (بدون علامت) بجای کسره

h (ح) مانند صد ای اول کلمهء "حد"

o (و) مانند ضمه ، اما لبها بسته ترند و برجستگی کمتری دارند.

ê / ێ (ی) همان "ێ" مجهول است.

i (ی) مانند صدای دوم کلمهء "شیر"

u (وو) مانند صدای دوم کلمهء "بود"

â (ا) مانند صدای دوم کلمهء "تلب"

ÿ (بدون علامت) شبیه به y اما زبان عقبتر قرار میگیرد.

ü (و) مانند "i"، اما لبها گرد میشون

فهرست جداول

فهرست مطالب

فصل اول

۱. مقدمه

کردی زبانی است که در ایران، عراق، سوریه، ترکیه و قفقاز بدان تکلم میشود و دارای گویشهای متعددی است. گویشهای کردی همه از دستهٔ گویشهای ایرانی غربی هستند. گویشهای ایرانی غربی، به دو گروه جنوبی و شمالی تقسیم شده اند. پهلوی اشکانی و آن دسته از گویشهای کردی را که تاکنون بررسی شده است، در دسته شمالی قرار داده اند.

گویشهای کردی، مانند همهٔ گویشهای ایرانی، زیر نفوذ فارسی نو بوده است زیرا فارسی نو، یگانه زبان رسمی، فرهنگی و همگانی تمام ایرانیان از آغاز دورهٔ اسلامی به بعد بوده است و هیچ یک از گویشهای ایرانی از نفوذ آن بی‌بهره نمانده‌اند. بنابراین در گویشهای کردی، نفوذ فارسی نو کاملا چشمگیر است و این نفوذ و تأثیر، گاهی کهن و زمانی تازه است.

در بارهٔ گویشهای گوناگون کردی، تا کنون کتابها و رساله‌هائی نوشته شده، ولی هنوز در بارهٔ آنها بررسی کامل و جامعی انجام نگرفته است، بدین معنی که نه سخنگویانشان بدقت معلوم شده‌اند و نه دسته‌های این گویشها بطور دقیق از هم جدا گردیده است، و این موضوعی است که نیاز به بررسیهای گسترده و عمیق دارد. البته گویشهای کردی را طی یک تقسیم بندی سنتی به دو دستهٔ بزرگ تقسیم میکنند گویشهای شمالی را "بادینانی" یا "کرمانجی" و گویشهای جنوبی را "سورانی sorani" مینامند (کلباسی : ۱۳۶۲). مسلماً تا زمانیکه همهٔ گویشهای مختلف کردی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، امکان یک تقسیم بندی جامع و علمی از این گویشها وجود ندارد. اگر روزی تقسیم بندی جامعی از گویشهای کردی به عمل آید، باید گویش مردم شهرهای کرماشان، اسلام آباد، ایلام و شهرها و روستاهای اطراف این سه شهر، که خود را کرد میخوانند، را در یک دسته قرار داد. زیرا مردم این نواحی به راحتی زبان همدیگر را میفهمند و

با هم محاوره میکنند. از نظر آوائی، دستوری و واژگانی یا اساساً با هم اختلافی ندارند، یا اختلافها بسیار جزئی است. گویش رایج در شهر بدره و روستاهای اطراف آنرا نیز باید جزو همین دسته قرار داد. تا کنون گویش کردی رایج در نواحی فوق بررسی نشده است.

ادموندز (۱۹۵۷) زبان همهٔ مردم ایلام (پشتکوه) را لری دانسته است. در حالیکه واقعیت این است که زبان اکثریت مردم استان ایلام امروزه کردی است و تنها در بعضی نواحی لری و عربی رایج است. بعضی ار نویسندگان نیز به وجود زبانهای کردی، لری، و عربی در استان ایلام اشاره میکنند و از گویش کردی رایج در بدره نام میبرند. شاید علت اینکه برخی محققین زبان مردم ایلام را لری قلمداد کرده‌اند، این باشد که ایلام (پشتکوه) مدت مدیدی جزو لرستان بوده است و آنرا به عنوان قسمتی از لرستان میشناختند.(افشار، ٦٦، ۱۱۹، ۲۲۸ : ۱۳٦٦).

کتاب جغرافیای استان ایلام (۱۹ : ۱۳٦۵) شعبات گویش کردی و لری در استان ایلام را تقسیم بندی کرده است. این تقسیم بندی نشان میدهد که نگارندهٔ این کتاب یا اطلاعات زبانشناسی نداشته است و یا در کار خود دقت نکرده است. اختلافهای زبانی در گویش کردیی که در طوایف مختلف این استان رایج است هرگز به حدی نیست که بتوانیم برای آن دسته بندیهای زبانی مختلف در نظر بگیریم و طبق نظر ایشان آنرا به شاخه‌های گوناگون تقسیم کنیم. در همین کتاب زبان طایفه‌های هندمینی و دوسان را از یک گونه و زبان طایفهٔ علیشروان را از شاخهٔ گویش کردی مهکی میداند. در حالیکه چنین نیست و طوایف علیشروان و دوسان زبانی مشابه دارند و زبان طایفهٔ هندمینی با زبان دو طایفهٔ مذکور فرق دارد. در گویش طایفهٔ هندمینی، در قیاس با گویش شهر بدره واژگان لکی و لری بیشتری بکار میرود و زبان آنها به فارسی نزدیکتر است. بسیاری از واژگان و ساختهای دستوری این گویش همانند فارسی با اندکی اختلاف آوائی است.

در گویش کردی بدره که در طوایف و تیره‌های دوسان، علیشروان مالیمان، موسی، گنجهٔ و باباهای رایج است و داده های این مجموعه از زبان گویشوران آن ضبط شده است، واژگان لری و لکی به چشم میخورد. همچنین به سبب ارتباط نزدیک این مردم با کشور عراق، واژگان عربی زیادی نیز در آن دیده میشود.

در گویش کردی مهاباد و دیگر گویشهای کردی اطراف آن همخوانهای /L/ کامی شده /l/ ساده، /r̆/ چند زنشی و / r/ تک زنشی هر کدام یک واج (صوت) مستقل هستند و نیز نیم واکهٔ / w/ مستقل از همخوان / v/ یک واج مستقل محسوب میشود. (کلباسی،۳ : ۱۳۶۲). در گویش کردی بدره و در گویشهای کردی در کشور عراق نیز همانند گویش کردی مهاباد همخوانهای /L/، /l/، /r̆/، /r/ و نیم واکهٔ /w/ نقش واجی دارند (مکنزی ۲٤-۱: ۱۹٦۱). در گویش کردی بدره واکهٔ /ü/ (پیشین، بالائی، بسته، گرد) یک واج است. در بعضی ازگویشهای کردی عراق نیز چنین است (مکنزی ۳۹-۳۰ : ۱۹٦۱).

در بدره، تیرهٔ باباهای جابر علاوه بر گویش کردی رایج برای خود گویش جداگانه‌ای نیز دارند که دیگر ساکنان بخش، آنرا نمی فهمند و این مردم در جایی که نخواهند دیگران مقصود آنها را بفهمند با این گویش حرف میزنند. سیستم آوائی و دستوری این گویش با گویش رایج در سایر نقاط بخش فرق ندارد، تنها واژگان آن متفاوت است. در زیر دو جمله از این گویش خاص همراه با معادل آن دوجمله در گویش اصلی رایج در سراسر بخش آورده میشود. (برای اطلاعات بیشتر در بارهٔ این گویش نگاه کنید به کریمی دوستان (الف-۱۳٦۹)).

۱- نان خوب بیاور تا بخوریم. 1. kawra dax beka bemarzim

معادل این جمله در گویش اصلی چنین است. 1. nân-e xu beyar tâ bexweim.

۲- این مرد دروغ میگوید. 2. ?ê jař̆a suwâhi ?awarzê.

معادل این جمله در گویش اصلی چنین است. 2.?ê peyâ deru ?aužê.

همانطوریکه قبلاً گفته شد تا کنون هیچ تحقیقی بر روی گویش بدره بعمل نیامده است و بطور کلی گویش کردی رایج در شهرهای کرمانشاه، اسلام

آباد، ایلام و دیگر شهرهای اطراف آنها مورد بررسی قـــرار نگرفتـه اسـت. علاوه بر کتابهایی که قبلاً به آنها اشاره شد، مطالب نگاشته شـده توسـطه خرسند (١٣٦٧)، مکری (١٣٢٩) و مکری (١٣٦١) کما بیش به این گویـش مرتبط هستند. این کتب و مقالات هر یک گامی در راهی هستند که تاکنون کسی آنرا نپیموده است و در حد خود مفید و با ارزش محسوب میشـوند. اما این نویسندگان در کارهای خود از یک سیستم آوانویسی دقیق اسـتفاده نکردهاند که اگر چنین بود ارزش کار آنها بیشتر می شد.

در این پژوهش منظور از فارسی و فارسی نو همان فارسی استاندارد یا معیار است و منظور از کاربرد واژه کردی در فصول بعدی این رساله همان کردی بدره ایلام است. درفصل دوم این پژوهش توضیحی کوتاه راجع بـه اوضاع تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی مکان گویش کردی بدره ایلام ارایه می گردد. در فصل سوم همخوانها و واکه هـا ایـن گویـش را اسـتخراج، توصیف و بررسـی کـرده ایـم. اسـتخراج اصـوات کـردی بـدره و تعییـن نشانههای آوانویسی برای آن که در این پژوهش بعمل آمده اسـت میتوانـد مورد استفادۀ کسانی قرار گیرد که از این به بعد گویش کـردی معمـول دز شهرهای کرماشان، اسلام آباد و ایلام رامورد تحقیق قرارمیدهند. امید است وجود برخی از واژگان فنی و نامأنوس در این قسـمت بـاعث خسـتگی و دلسردی خوندگان عزیز نگردد. فصل چهارم به بررسـی و معرفـی اسـم، ضمیر و صفت و نقش و جایگاه دستوری آنها در این گویش میپـردازد. در فصل پنجم انواع فعل و کاربرد آنها در زمانـهای دسـتوری مختلـف مـورد بررسی قرار میگیرد. فصل ششم به مطالعۀ حروف اضافـه، حـروف ربـط، ساختار قاموسی واژه و ساختمان جمله در این گویش می پردازد. در فصل هفتم تعدادی جمله، یک حکایت کوتاه، یک قطعه شعر از یکی از شـعرای محل، تعدادی از ضرب المثلهای رایج این منطقه و اکثر مصادر سـادۀ ایـن گویش همراه با ستاکهای حال و سادۀ آانها آوانویسی و معادل فارسی آنـها ارنه میگردد. سـپس بـه جمـع آوری بیـش از ٣٠٠٠ واژه از واژگـان ایـن گویش ومعادل فارسی نوآنها در فصل هشتم پرداخته أیم این قسمت عملا

بصورت یک واژه نامهٔ دو زبانه درآمده است که واژگان آن هم بصورت رسم الخط فارسی و کردی و هم بصورت آوانویسی ثبت گردیدانــد. ایـن قسمت می تواند راهنمائی باشد برای کسانی که بخواهند خط کردی را برای نگارش گویشهای کردی رایج در استانهای ایلام و کرماشان بکار گیرند. در فصل آخر واژگان کردی با واژگان فارسی و پهلوی تطبیق میشوند و نتایجی بدست می آید.

فصل دوم

۲ - موقیت تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی مکان گویش

۲.۱ - استان ایلام

استان ایلام در غرب کشور ایران بین ٤٥ درجه و ٢٤ دقیقه تا ٤٨ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی و ۳۱ درجه و ٥٨ دقیقه تا ٣٤ درجه و ١٥ دقیقه عرض شمالی از خط استوا واقع شده است. این استان از شمال به استان کرمانشاه، از جنوب به استان خوزستان و کشور عراق، از مشرق به استان لرستان و قسمتی از خوزستان و از مغرب به کشور عراق محدود است. مرکز استان ایلام، شهر ایلام است و این استان دارای پنج شهرستان به نامهای مهران، ایلام، دهلران،ایوان، آبدانان، دره شهر (بدره) و شیروان چرد اول است.

بخش غربی فلات ایران از دیر باز به علت آب و هوای مساعد و دره‌های پرآب و قابل کشت و کوههای پر از علف و جنگل و شکار، مورد توجه بوده و ظاهراً ایلام و دره شهر قسمتی از " پهله" در زمان اشکانیان بوده است. ابوبکر احمد پسر محمد اسحاق، مشهور به ابن فقیه همدانی مینویسد: این ناحیه را شهرهای پهلویان نامند و آنها همدان است ماسبذان (ایلام) مهرنجان قذق (دره شهر) که سیمره است و ماه بصره (نهاوند) و ماه کوفه (دینور) و کرمانشاهان و آنجا که به جبل منسوب است واز جبل نیست یعنی ری و اصفهان و کومش (قومس) و طبرستان و گرگان و سیستان و کرمان و قزوین و دیلم و ببر و طبلستان (ابن فقیه، ٢٣ : ١٣٤٩).

ایلام، سرزمینی که اکنون استان ایلام در آن قرار دارد، بنا به وجود اسناد تاریخی فراوان بخشی از کشور ایلام باستان بوده است. این کشور حدود سه هزار سال قبل از میلاد بوجود آمده و تا سال ٦٤٠ ق. م. به حیات اجتماعی

خود ادامه داده است و در این سال حکومت آن بوسیلهٔ آشوربنی پال منقرض گشته است. هر چند اقوام ساکن زاگرس در دورهٔ هخامنشی جزئی از آن امپراطوری بوده‌اند، ولی گاهی ارتش هخامنشی برای عبور از زاگرس ناچار به پرداخت نوعی باژ به کوهداران مقتدر بوده است(جغرافیای استان ایلام ؛ ۱۵ : ۱۳٦۵). در زمان سلوکیه ساکنین زاگرس بنا به نوشته‌های مورخین یونانی اکثر اوقات در نبرد با قوم مهاجم و مسلط بیگانه بوده‌اند. وجود آثار باستانی فراوان در استانهای ایلام و لرستان از دورهٔ ساسانی نشان میدهد که این منطقه در این زمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. اسامی شهرهائی مانند" ماسبدان "، " مهرگان کدک"، "داراشهر"، " اریوخ"، " رزود هبالا (razvedehbâlā) و "شیروان" مؤید این نظر است.

در اواخر دوره ساسانی خاندان فیروزان بر این سرزمین و خوزستان حکومت داشته‌اند. بعد از شکست ایران از اعراب، میتوان احتمال داد که این ناحیه مدتی جزئی از ایالت کوفه بوده است و شهرهای ماسبذان، مهرگان و سیمره همچنان آباد بوده‌اند که اسامی آنها معرب شده است. برای مثال مهرگان کدک به مهرجان قذق تبدیل شده است.

از اواخر قرن چهارم هجری تا اوایل قرن هشتم هجری حسنویه کرد بر لرستان و ایلام فعلي حکومت کرده است. و از سال ۵۷۰ تا ۱۰۰٦ ه.ق. اتابکان لر بر لرستان و پشتکوه "ایلام کنونی" حکومت کرده‌اند، آخرین اتابک لر بنام شاهوردیخان بوسیلهٔ شاه عباس صفوی به قتل رسیده و حسین خان سلیورزی جد والیان ابوقداره به حکومت لرستان وپشتکوه منصوب گردید. آخرین والی "غلامرضا خان ابوقداره " پس از کودتای ۱۲۹۹ به نحوی مسالمت آمیز منطقه تحت حکومت خود را ترک کرده وبه عراق رفت (جغرافیای استان ایلام، ۱٦– ۱۵ : ۱۳٦۵).

از سال ۱۳۰۹ حکومت جدید در تقسیمات کشوری، پشتکوه را جزء استان پنجم کرمانشاهان قرار داد. در شهریور ۱۳۱٤ ه. ش. بموجب تصویبنامهٔ هیئت وزیران نام "پشتکوه" به ایلام بدل گردید (معین، ۲۱٦ :۱۳٤۵). پس ازمدتی ایلام به لحاظ موقعیت سیاسی مرزی و محرومیتهای

فراوان به فرمانداری کل تبدیل شده و اکنون بصورت یکی از استانهای کشور درآمده است. واژهٔ ایلام که در کتیبه‌های بابلی بصورت "آلامتو" یا "الام" آمده است معنی کوهستان و یا "کشورطلوع خورشید" را میدهد. آقای ادیب کسروی در یکی از جراید آبانماه ۱۳۵٤ معتقد است که واژهٔ ایلام تحول یافتهٔ واژهٔ ایران است و بنظر او ایران یا ایلام به معنی سرزمین "آتش خدای" یا آتش پرستان است (جغرافیای استان ایلام، ۱۵ : ۱۳٦۵). شریفی (۲۸-۲٦ : ۱۳٦۷) میگوید: "... ایلام در سنگ نوشته‌های آشوری و بابلی بصورت "الامتو elamtu" آمده است. تاکنون معنی واژهٔ ایلام روشن نشده است، ولی من معتقدم که اسم فوق از دو کلمه "الام" و "تو" درست شده است. احتمالاً "الام یا آلام همان الان یا آران بوده است که به معنای گرمسیر است. "تو" نیز یک کلمهٔ قدیمی سومری است و به معنای خورشید است و اکنون در کردی تا حدودی شکل خود را بصورت "تاو" به معنای "گرمایی" حفظ کرده است. در باب چهاردهم تورات نیز از ایلام به عنوان سرزمین "گرمسیر" نام برده شده است...".

در اصل واژهٔ ایلام از واژهٔ ایلامی باستان "هلتمتی ha(l)tamti" گرفته شده است (دایره المعارف بریتانیکا ۱۰٦ : ۱۹۷۱). از زبان ایلامی باستان چیزی باقی نمانده است، به این سبب معنی واژهٔ هلتمتی ha(l)tamti نامعلوم است. اما واژهٔ ایلام در کتیبه‌های بابل و آشور بصورت الامتو e lamtu نیز آمده است. به نظر من شاید بتوان گفت که قسمت اول این واژه یعنی "ایل il یا el" به معنی خدا در زبانهای بین النهرین است. ایل در واژه‌های بابل، جبرئیل، اسرائیل و غیره نیز به همین معنی است (دیکشنری وبستر، ۱۰۰، ٥٦۹ و ۷٤۹ : ۱۹۸۲).

۲.۲ - بدره

در تقسیمات کشوری، بدره یکی از بخشهای شهرستان دره شهر (بدره) ست. مرکز این بخش، شهر بدره در طول جغرافیایی ٤۷ درجه و ۲ دقیقه شرقی و عرض جغرافیایی ۳۳ درجه و ۱۸ دقیقهٔ عرض شمالی واقع شده

است. جاده ایلام - دره شهر از شهر بدره میگذرد و فاصلهٔ بدره تا ایلام حدود ۸۰ کیلومتر است. جمعیت کل بخش حدود بیست هزار نفر است، از این تعداد حدودهفت هزار نفر در شهر بدره و بقیه در سی روستای این بخش زندگی میکنند. در چند سال اخیر بعلت اینکه میل به استفاده از امکانات شهری و شهرنشینی افزایش یافته است تعدادی از روستائیان روستاها را ترک کرده‌اند و به شهرهای دور و نزدیک روی آورده‌اند و بدین سبب در کمتر از چند سال چند روستا متروکه شده‌اند و جمعیت آنها به شهرهای دور و نزدیک پیوسته است. این بخش دارای سه دهستان دوسان، علیشروان و هندمینی است. اخیراً قسمتی از دهستان علیشروان جزء شهرستان ایلام شده است. در مرکز این بخش شهرداری، مراکز آموزشی پسران و دختران تا سطح دبیرستان مرکز اورژانس بهداری و در چند روستای این بخش دبستان، مدرسه راهنمائی، درمانگاه، خانهٔ بهداشت و نیز در مرکز بخش یک مرکز مخابرات با چهار شاخهٔ فرعی در روستاها وجود دارد. همچنین چهار پاسگاه انتظامی در سطح بخش مستقراند. بدره شهر نوسازی است و حدود سی سال بیشتر از عمر آن نمیگذرد. در چند کیلومتری این شهر دو مکان باستانی "لارت lârt" و "درون darvan" قرار دارندکه آثار و خرابه‌های آنها هنوز مشاهده میشود. تاکنون کسی در مورد قدمت تاریخی این دو مکان پژوهشی علمی به عمل نیاورده است. و این دو مکان هنوز ناشناخته هستند

۱ ۰ ۲ ۰ ۲- مردم بد ره

کلیه مردم این بخش خود را بیرهٔ (beÿrey) میخوانند. نام این بخش از همین واژه گرفته شده و خود مردم دربارهٔ ریشه این واژه چیزی نمیدانند و ریشه شناسی آن نامعلوم است. بیرهٔ (بدرهٔ) در اصل نام ایلی است که از طایفه‌های دوسان علیشروان و هندمینی و چند تیرهٔ نژادی دیگر تشکیل شده است

۲ . ۲ . ۲- طایفه دوسان

این مردم دربانپرور و شهر بدره زندگی میکنند. بیشتر آنها بنا به گفته‌های خودشان مهاجرند و از جاهای دیگر به اینجا آمده‌اند، پیش از آنکه بقیهٔ تیره‌ها و تخمه‌های این طایفه به اینجا بیایند، شش تیره سرمیری (swarameÿri)، کرکر (kařkař)، رواروا (řwâřwâ)، تولکی (tülaki)، سیخه پشت (sěxapêšt) و تمروسی (tamrusi) دراین ناحیه سکونت داشته‌اند. از سه تیرهٔ اول کسی باقی نمانده است، اما از سه تیرهٔ دیگر کسانی باقی مانده‌اند که خود را ساکنان اصلی این ناحیه میدانند. بقیه تیره‌ها و تخمه‌های این طایفه شامل: کلیوند، زنگیشوند، پادروند، مالمیرکرده، کون، آهنگران، مرادوند، سرسر، کره گوش، فتی زاده و نظربگی خود را مهاجر میدانند و در بارهٔ نحوه و منشاء مهاجرتشان اطلاعاتی دارند که در زیر خلاصه‌ای از آن نقل میشود:

تیره‌های کلیوند[۱] (kalivand) و زنگیشوند (zangišavand) خود را از یک نژاد میدانند و میگویند که کلیوند از نوادگان کلی (kaLi) و زنگیشوند از نوادگان زوراو (zorâw) هستند و این دو، پسران میرحمزه و میرحمزه پسر میر هاشم بوده است که از میناب خوزستان (شاید یکی از دو مکانی از خوزستانند که به میان آب مشهورند) به این ناحیه آمده‌اند. اخیراً رفت و آمدهایی بین عده ای از این مردم با مردمانی در اطراف شوشترصورت گرفته است. ظاهراً شواهدی بدست آمده است که این دو از یک نژاد هستند. اگر چنین باشد می توان پذیرفت که زنگیشوندها و کلیوندها در اصل از خوزستان آمده اند. کلیوندها کمترند و در روستای بان هلان (bânhaLân) زندگی میکنند. مردم زنگیشوند بیشترند و این تیره تخمه‌های کویله (küyüla) توشمال[۲] (tošmâL)

---

[۱]. پسوند - وند (-vand) در کلیهٔ اسامی تیره‌ها، در گویش محلی بصورت -ون (- van) تلفظ میشود.

[۲]. توشمال به معنی بزرگ طایفه است، در دره شهر به آن میر و در هندمینی به آن ملک گفته میشود.

یا خانگه (xânaga)، کمره (kamara) عمو رضا و جـافربگی[۳] (jâferbagi) را شامل است.
تخمهٔ پادروند[۴] (pâdervand) از رومشـکان (řumeškan) لرسـتان بـه ایـن ناحیه مهاجرت کرده‌اند و تیرهٔ مالمیرکرده منشاء خـود را از کردسـتان عـراق میدانند.
تخمه‌های کون (kavan) و آهنگران به ترتیب از ماهیدشت کرمانشاه و زرین آباد دهلران به این ناحیه آمده‌اند و در بان‌پرور زندگی میکنند.
تیرهٔ مرادوند[۵] (morâdvand) بنا به قولی از مینا ب خوزستان آمده‌اند و تـیرهٔ سرسر (swarswar) که محل اصلی زندگی آنها پشتهٔ ارشت (pošt -e ?arêšt) بوده است در اصل از سیه سیه (siya siya) کرمانشاه آمده‌اند وخود را کلـهر میدانند.
تیرهٔ کره گوش[۶] (kořaguš) نیز به دو دسته کره گـوش بـالا و پـائین تقـسیم میشوند. این مردم هم خود را کلهر ومسکن قبلی خود را کله جو اسلام آبـاد میدانند. تخمهٔ خدا رحم هم خود را از کره گوشها میدانند.
تخمهٔ فتی زاده کلهر هستند و از میسیوند (misiyavand) کرمانشاه بــه اینجـا آمده‌اند. تخمه نظربگی خود را عرب و منشاء خود را از باغسـای (bâqsây) عراق میدانند.
طایفه دوسـان تخمـه‌های دیگـری مـانند موسـاری (mumesâri) رمـاوندی (ramâvandi) و لارتی نیز دارد.
رماوندیها از استان لرستان، کناره‌های رودخانه سیمره، آمده‌اند و موسـارمی‌ها خود را از بیرانوندهای لرستان و لارتیها خود را ساکنان اصلی شـهر باسـتانی لارت میداننـد. قبالـه‌های معـاملاتی تیره‌هـای مـهاجر کـه از لارتیـها زمیـن خریده‌اند هم مؤید این نظر است.

---

[۳] در گویش محلی: جافروگ (j â fervag)
[۴]. در گویش محلی: پایرون (pâirvan)
[۵]. در گویش محلی: مرون (merevan)
[۶] در گویش محلی. کراوش (korawš)

همبستگی تیره‌های و تخمه‌های این طایفه یک همبستگی نژادی نیست، بلکه بیشتر جنبهٔ اقتصادی دارد. همبستگی و اتحاد آنها بیشتر برای دفاع از منافع خود مانند حفظ زمینهای مزروعی، جنگلها و مراتع در برابر دیگر طوایف است. این طایفه به منظور جلوگیری از نزاع و تقسیم عادلانه اراضی خود را به دو دستهٔ رحیم و رامت (râmat) تقسیم کرده‌اند و قبلاً در راس هر دسته یک کدخدا وجود داشته است که معمولاً از میان تخمهٔ توشمال انتخاب میشده است و این دو هر چند از نظر نژادی به هم نزدیک بوده‌اند، ولی در مواقع اختلاف از منافع رعیتهای خود دفاع کرده‌اند و در مقابل هم قرار می‌گرفته‌اند.

۳ . ۲ . ۲ - طایفه علیشروان (?ališarwân)

بزرگترین تیرهٔ این طایفه علیشروان است که خود را پسران علی و شروان میدانند و اعتقاد دارند که این دو از دریکوندهای لرستان بوده‌اند و به اینجا مهاجرت کرده‌اند. این تیره بنا به گفتهٔ خودشان حدود بیست نسل در این ناحیه زندگی کرده‌اند و به تخمه‌های داراوندی، چراغوندی، حیدروندی و صفروندی یقسیم میشوند.
تیرهٔ دیگر این طایفه قیتول (q aytül) است که میگویند پیش از علیشروانها در این منطقه بوده‌اند و اصل خود را ازنواحی همدان میدانند.
به گفتهٔ علیشروانها، عده‌ای از این تیره به اسلام آباد و عده‌ای هم به آبدانان رفته‌اند و در آن دو شهر به بیرهٔ (بدره‌ای) مشهورند. یکی از شهرهای کردنشین عراق نیز بدره نام دارد.
در تقسیمات کشوری جدید عده‌ای از مردم این طایفه جزء شهرستان ایلام شده‌اند و عدهٔ بسیاری از مردم این طایفه سالها پیش به تهران رفته‌اند ودر آنجا به علیشروان یا بیره‌ایهای (beÿrei) مقیم مرکز مشهورند.

۴ . ۲ . ۲ - طایفه هندمینی (hendemini)

بیشتر مردم این طایفه خود را ساکنان قبلی شهر باستانی درون (darvan) میدانند. محل و آثار این شهر در چند کیلومتری محل زندگی کنونی این مردم دیده میشود. آنان برای تائیید این نظر دلائلی ارائه میدهند مثلاً میگویند تیرهٔ لایزیری (lâÿzeri) به معنی طرف پائینی، در قسمت پائین شهر و تیرهٔ بالاوندی در قسمت بالای شهر وتیرهٔ برابری در برابر قلعه‌ای متعلق به شاه جای داشته‌اند. تیره‌ها و تخمه‌های این طایفه به شرح زیرند:

داوی (dâwi) و مقصی (maqsi) - ساکنان روستاهای چشمه شیرین، آبچشمه و گچ کوبان خود را فرزندان داوی و مقصی میدانند. داوی و مقصی دو برادر بوده‌اند که از سید ناصرالدین پشتکوه به درون مهاجرت کرده‌اند. ظاهراً سبب مهاجرت قتل و خونریزی بوده است. تیرهٔ داوی فرزندان داوی‌اند و به تخمه‌های خلف، چراغعلی، حسین و یوسف تقسیم میشود. تیرهٔ مقصی فرزندان مقصی‌اند و به تخمه‌های دو سه (dusa) و مقصیالی (maqseyâLi) تقسیم میگردد.

سراج (sarâj) - خود را بومی درون میدانند و از مهاجرت آنان از جای دیگر به این منطقه خبری در دست نیست.

پیرالی (pirâli) - نام تیره‌ای بوده که از بین رفته و فقط یک خانواده از آن باقیمانده است.

برابری (barâbari) یا چتال (catâL) - در درون ساکن بوده‌اند و اکنون در روستای تلخاب (talxâb) زندگی میکنند.

چوبتراش[۷] - این تیره قبلاً ساکن دروند بوده‌اند و به دو تخمهٔ متا (m atâ) و عزیز تقسیم میشود.

کاو (kâw) - از طرف کرمانشاه به این ناحیه آمده‌اند.

برفی (barfi) و خیر (xeÿer)- ساکن روستای زید (zeid) هستند. تیرهٔ برفی از شوهان پشتکوه و خیر از بالا گریوه لرستان آمده‌اند.

---

[۷]. در گویش محلی: چوتاش (cutâš)

خلی (xweLi) و سیف اله - این دو تیره در روستای زرانگوش(zarânguš) زندگی میکنند و از بانه‌سیر(bânasir) ایوان به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. عده‌ای از طایفهٔ علیشروان نیز به این روستا آمده و اکنون در زرانگوش زندگی میکنند.

کله مرد (kweLamard) - از تیرهٔ سیخه پشت (sēxapêšt) اند که خود یکی از تیره‌های طایفهٔ دوسان است.

آهنگران - در روستای آهنگران زندگی میکنند و پیشهٔ اصلی آنان آهنگری است. اعتقاد دارند که قبلاً ساکن درون بوده و خود را فرزندان یکی از پسران کاوهٔ آهنگر به نام رکه (reka) میدانند. میگویند که تنها عدهٔ کمی از پسران رکه در این مکان باقی مانده‌اند، بقیه به سبب قتل و خونریزی این منطقه را ترک کرده‌اند و در سه استان ایلام، کرمانشاه و لرستان پراکنده شده‌اند. این گفتهٔ خود مردم است و بیشتر شبیه به افسانه است.

گله دار[۸] - این مردم در روستای گله دار زندگی میکنند و خود را از گله دارهای لرستان میدانند. گویش آنها نیز به گویش لکی بسیار نزدیک است. و این خود تاییدی بر نظر فوق است.

ملک[۹] - خود را فرزندان سید نعمت میدانند و اعتقاد دارند که او سید بوده است واز عراق به این محل آمده است.

در این بخش علاوه بر سه طایفهٔ مذکور تیره‌های دیگری نیز وجود دارند که به خاطر موقعیت جغرافیائی محل زندگیشان از این طوایف جدا مانده‌اند و به یقین نمیتوان آنها را جزء یکی از طوایف فوق بشمار آورد.

در زیر بطور اجمالی به معرفی این تیره‌های میپردازیم:

۵. ۲. ۲ - مالیمان (mâLimân) و مالهومان (mâLhumân):

کلم (kweLm) پالا و کلم پائین دو روستا و جز دهستان دوسان هستند، از مردم این دو روستا تخمه‌های: کلمی و سلیم بگ، پیش از بقیه در اینجا

---

۸. در گویش محلی: گلیار (galyār)

۹. ملک به معنی بزرگ طایفه و معادل توشمال در دوسان و علیشروان است.

بوده‌اند و به آنها مالیمان گفته میشود و بقیه تخمه‌ها بـه مالـهومان مشـهورند بزرگترین تخمه مالهومان گرمیر (gařamir) اسـت کـه میگوینـد از گـروس بیجار آمده‌اند و خود را از فرزندان زینل بیگ باشی، سردار نادر شاه میداننـد. تخمهٔ دیگر، شـیره مـزگ مـاری (šêraymazgamâri) اسـت کـه از دره شـهر آمده‌اند. چندتخمهٔ کوچک دیگر نیز وجود دارد که جزء مالهومان به حسـاب میایند.

۶. ۲. ۲ - باباهای جابر (jâber):

این تیره خود را از فرزندان جابر میدانند که به قول خودشـان شـجره‌اش بـه یکی از یاران پیغمبر اسلام میرسد. به باباهای کوچک و بزرگ تقسیم میشوند و بیشتر در اطراف زیارتگاه جابر زندگی میکنند. و علاوه بر کار کشاورزی و دامداری دست به دعانویسی و فال‌گیری نیز میزنند. (در بارهٔ جـابر بعـداً در قسمت زیارتگاهها توضیح داده میشود.)

۷. ۲. ۲ - تیرهٔ موسی (musi):

این مردم در روستان موسی زنـدگـی میکننـد و بـه پنج تخمـهٔ نوشـاوندی، سـینل‌وندی (seneLvandi)، کچل‌ونـدی، کیخـاوندی و مرادونـدی تقسـیم میشوند. دو تخمهٔ نخست خود را بومی و سه تخمـهٔ بعـدی خـود را مـهاجر میدانند.

۸ . ۲. ۲ - تیرهٔ گنجه:

این تیره در روستان گنجه سکونت دارند وبه دو دستهٔ میرویس (mirways) و جلال الدین (jeLāLedin) تقسیم میشوند. جلال‌الدین کلهراند و از بانه سـیر (bânasir) زرین‌جو از توابع بخش ایوان آمده‌اند. مـیرویس بـا هـم پیوسـتگی نژادی ندارند و از جاهای مختلف آمده‌اند.
همه مردم بخش بدره شیعهٔ دوازده امامی هستند و مذهـب دیگـر ی در ایـن منطقه رایج نیست.

۳ . ۲ - لباس مردم :

از زمان افزایش ارتباط مردم این ناحیه با شهرهای مانند: خرمشهر، تهران و... تمایل به نحوهٔ لباس و پوشش به سبک شهرهای فارس‌نشین افزایش یافته است، چنانکه الان تعداد زیادی از زنان و مردان لباسهائی مانند لباسهای مردم مناطق فارس‌نشین میپوشند. به سبب ارتباط این مردم با کشور عراق و عربهای خوزستان، لباس این مردم از شیوهٔ لباس عربی هم تاثیراتی پذیرفته است. اما پیش از این نوع لباس آنها فرق می‌کرده است. مردان شلوارهای کردی دست‌دوز میپوشیدند و بجای کمربند از نخهای پشمی استفاده میکردند. بالا تنه را با پیراهن کت و لباسهای بلند پالتو مانندی که به آنها قوِه (qava) میگفتند، میپوشاندند. بر سر کلاه نمدی میگذاشتند و بر روی آن دستمالی میبستند که در محل به آن لچک (lacek) میگویند. از کفشهای محلی دست‌دوز بنام کلاش (keLâš) و گیوه(giva) بعنوان پاپوش استفاده میکردند. زنان پارچهٔ شلوارهای خود را با مهره‌های رنگارنگی تزئین میکردند که به آن باینک (pâynek) میگویند. پابندهائی نیز از مهره‌های نسبتاً بزرگی از جنس روی درست میکردند که پالهله (pâLheLa) نام دارند. زنان پیراهنهای بلندی داشتند که بر روی آن کمرچین و کلنجه (kweLanja) میپوشاندند، این دو به ترتیب به جای پالتو و کت بوده‌اند و آنها را از مخمل با تزئیناتی خاص میدوختند. زنان سر خود را با کلاههای پارچه‌ای میپوشاندند که روی آن را با مهره‌های ریز رنگارنگ تزئین میکردند و بر روی آن سرون (sarwan) میبستند. سرون از سه نوع دستمال درست میشد که به آنها کت (kat)، گلونی (gweLvani) و تاکاری (tâkâri) میگفتند. زنان خود را با گردنبندهای مهره‌ای بنام ملینک (melenek) دست‌بندهای مهره‌ای بنام دزینک (dazênek)، سکه‌های متصل شده بهم به نام بان سرون (bâ nsarvan)، گوشواره، خزمه[10] (xazma) و انگشتر زینت میدادند.

---

[10]. در بینی دختران سوراخی ایجاد میکرده‌اند و در آن حلقه‌ای می‌آویخته‌اند که خزمه نام داشته است.

۲ . ۴ - مشاغل و نحوهٔ زندگی :

شغل بیشتر مردم این بخش کشاورزی و دامپروری است که هنوز تقریباً به همان شیوهٔ سنتی انجام میگیرد. گندم و جو عمده‌ترین محصولات کشاورزی اند و دامهائی مانند گوسفند، بز و گاو توسط مردم پرورش میابند با وجود امکان ایجاد چاههای عمیق و استفاده از آبهائی مانند آب رودخانه سیمره که از شمال این بخش میگذرد، کشاورزی هنوز به صورت دیم انجام میگیرد. مردان گندم و جو را با داس درو میکنند و زنان نیز در کار جمع‌آوری محصول کمک می کنند. اخیراً از نقش زنان در کار کشاورزی کاسته شده است. در گذشته زنان علاوه بر کار خانه‌داری و شرکت در فعالیتهای کشاورزی به کار گلیم بافی، سیاچادربافی، چیت بافی، جل بافی (jelbâfi) حور[11] بافی (huřbâfi)، شیردوشی و تهیهٔ فرآوردهای دامی، دوختن لباس و تهیه آب آشامیدنی با مشک از چشمه‌های دور و نزدیک نیز اشتغال داشتند. ولی امروزه کار زنان تقریباً به خانه‌داری محدود شده است. مردان علاوه بر کار کشاورزی به دکانداری و کارگری نیز میپرداختند. مردان رئیس خانواده محسوب و نسبت به زنان از صلاحیت بیشتری برخوردارند و جامعه مرد سالار است.

کار خانه سازی در روستاها و شهر نوساز بدره تقریباً بطور گسترده از سال ۱۳٤۸ آغاز شد. تا پیش از این مردم در سیاه چادر زندگی میکردند و کوچ رو بودند و ییلاق و قشلاق میکردند. در فصول گرم و معتدل چادرهای خود را در کوهپایه‌های کبیر کوه برپا میکردند و در زمستان به کنارهای رودخانهٔ سیمره کوچ مینمودند. سیاه چادر را از موی بز درست کرده و آن را بر سر چوبهای بلندی از سفیدی چوب برپا میکردند و چهار طرف آنرا با طنابهائی به نام پلنگ (paleŋ) به میخهای چوبی فرو شده در زمین میبستند. دور چادر را با پرده‌ای بنام چیت میپوشاندند. چیت را از نی و نخ درست میکردند. امروزه کوچ روی تقریباً از بین رفته است و هر خانواده برای خود

---

[11] حورکیسهٔ نخی ضخیمی است که برای حمل غله بکار میرود

خانه‌ای ساخته است و اگر مجبور به بردن گوسفندان به جائی دور از خانه شوند، فقط مردان آنها را میبرند و هر چند روز یکبار به خانه سر میزنند.

۵ . ۲ - زیارتگاهها:

در این بخش چند زیارتگاه وجود دارد که مردم به آنها امامزاده میگویند، به زیارت آنها میروند و هر وقت مشکلی برای مردم پیش آید، از آنها کمک میخواهند و برایشان نذر میکنند. در زیر به توضیحاتی دربارهٔ چند تا از این زیارتگاهها میپردازیم:

۱. ۵ . ۲ - جابر یا جاور (jâweř)

بقعهٔ جابر در شمال بخش بدره در خرجاور (xeř-e jâweř) ساخته شده است. ساختمان آن پلکانی شکل و دارای دو در و از ستگ وگچ ساخته شده است. مردم روستای جابر که در نزدیکی این بقعه قرار دارد خود را فرزندان جابر میدانند و میگویند که شجره نامهٔ این امامزاده در اداره اوقاف استان ایلام است. بنا به گفتهٔ خودشان بر اساس آن شجره نامه جابر از فرزند زادگان جابر انصاری است که قبرش در مدینه است و از یاران پیغمبر اسلام بوده است. عده‌ای هم میگویند که این مقبرهٔ جابرابن حیان شیمی دان معروف اسلامی است. آقای حمید ایزد پناه به هر دو نظر فوق با دیدهٔ شک مینگرد و در رد آنها دلائلی نیز آورده است (ایزد پناه، ٤٨٥، ٤٨٦ : ۱۳۵۰)

۲. ۵ . ۲ - حاجی نام

این زیارتگاه در روستای کلم بالاست. دو روستای کلم بالا و پائین در درهٔ زیبای کلم واقع شده‌اند. این دره زیباترین جای بخش است و آبی که از دامنهٔ کبیر کوه سرچشمه میگیرد و در این دره جاری است و وجود باغهای میوه به این محل زیبایی خاص میدهد. مردم این بخش بیشتر تفریحات خود را در این محل و در کنار زیارتگاه حاجی نام برگزار میکنند. به هنگام رفتن به این محل با خود گوسفندی میبرند و در آنجا میکشند در واقع هم تفریح و

هم زیارت میکنند. در مورد این که حاجی نام کیست و چرا مردم برای آن احترام قائل‌اند، به تحقیق چیزی نمیتوان گفت، اما بنای ساختمان آن جدید است و مردم روستای کلم آنرا ساخته‌اند.

۲.۵.۳ - پیر محمد

این زیارتگاه در پشتهٔ لارت در پانصد متری سراب لارت در وسط یک قبرستان قرار دارد. سنگ قبر و نوشته‌ای در مورد خود پیرمحمد وجود ندارد. قدیمی‌ترین سنگ قبر تاریخدار در آنجا حدود ۱۷۰ سال پیش‌تر را نشان میدهد. اما سنگ قبرهائی وجود دارد که قدیمی‌تر بنظر میرسند ولی اثر نوشتاری بر روی آنها نیست، بلکه بر روی آنها نقشهائی مانند مهر و تسبیح و یا شانهٔ زنانه کشیده شده است. ساختمان این زیارتگاه را حدود چهل و پنج سال پیش مردم اطراف آن ساخته‌اند و اخیراً آنرا خراب کرده‌اند و بنای جدیدی بجای آن ساخته اند.

۲.۵.۴ - عباس شگرعلی

این زیارتگاه در نزدیکی روستای بان هلان (bânhLân) قرار دارد. قبلاً مردم آنرا به نام پیرگلگه (pirgelga) میشناخته‌اند و دارای بنایی نبوده است. فردی بنام شگرعلی خواب میبیند که عباس ابن علی یک شب را در این مکان بیتوته کرده است و به احترام او در آنجا بنائی برپا میکند و نام این مکان را از "پیرگلگه" به "عباس" تغییر میدهد. اکنون مردم آنرا "عباس" یا "عباس شگرعلی" مینامند.

۲.۶ - رسوم و باورها

۲.۶.۱ - ازدواج و عروسی

کار ازدواج معمولاً از اینجا شروع میشود که پدر و مادر به پسرشان که به سنین بین بیست تا بیست و پنج سالگی رسیده است چند دختر را

پیشنهاد میکنند. بعد از توافق در مورد انتخاب دختر، خانوادهٔ پسر با خانوادهٔ دختر صحبت میکنند و در واقع اجازه میگیرند که خواستگار به خانهٔ آنها بفرستند. در صورت توافق، خواستگاران به خانهٔ دختر میروند و اغلب همین افراد زمان برگزاری دزورانی (dazurâni) که تقریباً همان نامزدی است را تعیین میکنند. این واژه از دو کلمه به معانی "دست" و "گرفتن" تشکیل شده است که روی هم رفته به معنی "دست گرفتن" یا نامزدی است. جشن عروسی با توجه به موقعیت طرفین و توافق خانوادهٔ آنها برگزار میگردد. در جشن عروسی داماد مردم را به صرف نهار دعوت میکند و شرکت کنندگان در جشن مبلغی پول به داماد تقدیم میکنند. سه روز بعد از عروسی، خانوادهٔ عروس و خویشاوندان آنها با خود غذا به خانهٔ داماد میبرند و از همان غذا نهار میخورند. بعد از صرف نهار عروس را با خود به خانهٔ پدرش برمیگردانند. به این رسم "درپردانه" گفته میشود که به معنی "به در پرده رفتن" است. ازدواج درون فامیلی مرسوم است و ازدواج با غریبه کمتر دیده میشود. اگر زنی بیوه شود، در ازدواج دوم اغلب با یکی از خویشاوندان شوهر و معمولاً با برادر شوهر ازدواج میکند. یکی از رسوم رایج در این منطقه رسم ناوکه بریه (nâwkabeřya) است که به معنی "ناف بریده" است. بدین شیوه است که زنی ناف نوزاد دختر را با بردن نام یکی از پسران آن خانواده میبرد و به این مفهوم است که آن دو نامزد هستند. امروزه این رسم تقریباً متروک مانده است.

۲. ۶. ۲ - پرسه (پرس)

وقتی کسی میمیرد، مردم جمع میشوند و اسباب تدفین او را مهیا میکنند. بعد از اتمام تدفین مردم به منظور ابراز همدردی به خانهٔ بازماندگان برمیگردند. بازماندگان متوفی از مردم با غذا و چای پذیرائی میکنند. از این زمان به بعد مردان و زنان در دسته‌های جداگانه به خانهٔ آنها میروند. مردان به خواندن فاتحه و خوردن چای اکتفا میکنند، و زنان از چند متری خانه تا داخل منزل با ناخن صورت خود را میخراشند و شیون سر میدهند. وقتی که

وارد خانه شدند چند زن از بستگان مرده رو به روی آنها می‌ایستد و عمل مشابه را تکرار میکنند و در اینجاست که کار صورت خراشی و شیون سردادن به اوج خود میرسد و تا چند دقیقه ادامه میابد. آنها بعد از این کار مینشینند و همه با هم آواز[۱۲] غم انگیزی که همراه با گریه است سر میدهند. البته اغلب یک زن آواز میخواند و بقیه گریه میکنند و هر وقت آن زن خسته شد، زن دیگری جای او را میگیرد. بعد از چند روز، بستگان متوفی به مردم خبر میدهند که فلان روز "پرسه" است و در این روز چند گوسفند میکشند و از شرکت کنندگان در مراسم پذیرائی میکنند. بعضی وقتها پرسه با مراسم "چمری camary" توأم است. در این مراسم با حالتی غم‌انگیز دهل میزنند و ساز مینوازند. زنان و مردان در دسته‌های جداگانه، شانه به شانه می‌ایستند و چند حلقه تشکیل میدهند. یکی از مردان با صدای بلندی اشعاری در مدح مرده میخواند و بقیه ضمن انجام حرکات خاصی در فواصلی معین او را همراهی میکنند. مراسم گاهی چند شبانه روز طول میکشد. چمری از واژهٔ چمر به معنای حلقه وچنبراست. به دلائلی بعد از انقلاب در این رسوم تغییراتی حاصل شده است. کشتن گوسفند از چند رأس به یکی تقلیل یافته است و بعضی از زنان نسبت به عمل شیون و صورت خراشی تغییر عقیده داده‌اند و این عمل را با شدت کمتری انجام میدهند.

۳. ۶. ۲ - خون فصل (xwênfasL)

هر گاه قتلی رخ دهد، خانواده و بستگان قاتل فرار میکنند و اگر بتوانند اموال خود را نیز با خود میبرند، زیرا بستگان مقتول اموال آنها را غارت میکنند و در صورت امکان فرد یا افرادی از خانوادهٔ قاتل را میکشند. بعد از مدتی توسط میانجی کنندگان مسئلهٔ صلح مطرح میشود. شرایط و نحوهٔ آشتی با توجه به موقعیتهای مختلف فرق میکند و کم و کیف آنرا میانجی کنندگان تعیین میکنند. اگر بعد از قتل کسی از خانوادهٔ قاتل بوسیلهٔ خانوادهٔ مقتول

---

[۱۲]. در محل به این آواز مور (mur) گفته میشود.

کشته شود، در جریان آشتی خونبها پرداخت نمیشود اما اگر چنین نشود، قاتل به بستگان مقتول خونبها میپردازد. اغلب چند دختر از خانوادهٔ قاتل به خانوادهٔ مقتول داده میشوند تا با پسرانی از آن خانواده ازدواج کنند. آنها معتقدند که با این کار روابط طرفین بهتر میشود و دست به انتقام نمیزنند. در روز آشتی میانجی کنندگان خانواده قاتل و قاتل که کفن پوشیده است و کاردی به گردنش آویخته است را به خانه مقتول میبرند. وقتی که به نزدیک خانه رسیدند، یکی از بستگان نزدیک مقتول پیش میرود و کارد را از گردن قاتل بیرون میاورد. در اینجا او مختار است که با آن کارد قاتل را بکشد و یا آن کفن را پاره کند. پاره کردن کفن بدین معنی است که او را عفو کرده است و همیشه هم چنین میشود. بعد از این مراحل این دو خانواده با هم دوست میشوند و با هم معاشرت میکنند. در محل به این نوع آشتی کردن "خون فصل" گفته میشود.

۲.۶.۴ - خسوف و کسوف

وقتی که خسوف یا کسوف روی میدهد، مردم اعتقاد دارند که کافران به ماه یا خورشید حمله کرده‌اند و آنرا گرفته‌اند. آنها میگویند که سرخی روی ماه یا خورشید ناشی از خون مسلمانی است که در جنگ با کافران کشته شده‌اند. به هنگام خسوف یا کسوف مردم جمع میشوند، سر و صدا میکنند، به حلبی میزنند و در صورت داشتن تفنگ به سری ماه یا خورشید تیراندازی میکنند تا کافران بترسند و ماه یا خورشید را رها کنند. اخیراً این عمل کمتر دیده میشود و شاید بزودی متروک شود.

۲.۶.۵ - مهمان نوازی

مهمان نوازی یکی از خصوصیات مردم این منطقه است. اگر غریبه‌ای به شهر یا روستائی بیاید، افراد بومی وظیفهٔ خود میدانند که برای او جا و غذا تهیه کنند. امروزه با ایجاد چند مهمانخانه در مرکز بخش اندک اندک این

رسم معمول میشود که افراد غریبه باید به این مسافرخانه بروند و وظیفهٔ مردم پذیرایی از غریبه‌ها نیست.

۲.۶.۶ - گاهشماری

مردم مخصوصاً بی‌سوادان از دستگاههای گاهشماری خبر ندارند و برای تعیین زمان از آنها استفاده نمیکنند. منشاء گاهشماری آنها، وقایع مهمی است که در این منطقه رخ داده است یا رخ میدهد. مثلاً میگویند پنج سال بعد از "سال غارت" یا دو سال بعد از "سال گامیر" یعنی پنج سال بعد از آنکه غارت شدیم و یا دو سال بعد از آن سال که گاوها مردند. نام روزهای هفته همانند نام روزهای هفته در فارسی، با اندکی اختلاف آوائی است. گویشوران قادر به برشمردن نام محلی دوازده ماه سال نیستند، اما اینکه آنها سال را به چهار فصل بهار، پائیز، سردوا (sardawâ) و زمسان تقسیم میکنند و ماه دوم هر فصل را ماه وسط آن فصل مینامند خود دلیل این است این مردم به وجود دوازده ماه در یکسال اعتقاد دارند، ماه خرداد را جویه رش (jüyaraš)، ماه تیر را تیموز مانگ (teÿmuzmâŋ)، ماه شهریور راکل‌وردا (kaLvardâ) و ماه بهمن را مانگ سیه (mâŋsiya) مینامند. آغاز فصل بهار را یک ماه قبل از عید نوروزمیدانند. زمستان را به دو چله بزرگ و کوچک تقسیم میکنند که چلهٔ بزرگ چهل روز و چلهٔ کوچک بیست روز است. شش روز آخر چلهٔ بزرگ و چلهٔ کوچک را ششله ششی (ša šLašašĕ) منامند و اعتقاد دارند که این دوازده روز، سردترین روزهای سال‌اند.

۲.۶.۷ - عید مردگان

مردم یک روز قبل از عید نوروز با خود غذا و میوه به قبرستان میبرند. در آنجا بر غذا و میوه فاتحه مخوانند و آنها را میخورند. همچنین یک شب قبل از عید نوروز، هر خانواده غذا در چند ظرف میریزد و هر ظرف غذا را برای یکی از مردگان خانواده در نظر میگیرد که توسط یکی از افراد خانواده صرف میشود. آنها معتقدند که این غذاها که بر آنها فاتحه خوانده شده است به

مردگان میرسند. این رسم از این اعتقاد سرچشمه میگیرد که مردگان نیز مانند زندگان عید دارند و در ایام عیدشان در انتظار غذا بسر میبرند. عید مردگان یک روز قبل از عید نوروز است. زرتشتیان نیز دارای عید مردگان هستند.

۸ . ۶. ۲ - رسم لباس روی سک انداختن

یکی از رسوم قدیمی این مردم که حالا بطور کلی از بین رفته است رسم لباس روی سگ انداختن بوده است. هر گاه کسی لباس نوی میدوخت مثلاً یک شلوار نو، قبل از اینکه آنرا بپوشد، آنرا بر روی سگ میانداخت و آنرا میکشید چنانکه بر بدن سگ مالیده شود. اعتقاد داشتهاند که اینکار باعث میشود که چشم بد به آن فرد که لباس نو پوشیده است صدمه نرساند. از اعتقادات دیگر این مردم "سنگ روی هم چیدن " است. وقتی کسی به مکانی بلند میرسد که از آنجا میتواند اماکن مقدسه را ببیند، در آنجا سنگ روی هم میچیند و ستونهای سنگی درست میکند و به آن مکان سلام میدهد. اگر کسی از آنها مریض باشد یا کسی در سفر داشته باشند، یک ستون اضافی میچینند و با این کار در اصل از آن زیارتگاه یا مکان مقدس خواستهاند که مریض را شفا دهد یا مسافر را به سلامت به خانه برگرداند.

فصل سوم

۳ - دستگاه واجی

۱. ۳ - اصوات گفتاری

انسان برای ایجاد ارتباط و انتقال مفاهیم از زبان استفاده میکند. همه زبانها برای بیان مفاهیم از مجموعه‌ای از اصوات استفاده میکند. در هر زبانی ممکن است صوتی یا اصواتی وجود داشته باشد که در زبان دیگری یافت نشود. ولی میدانیم که مجموعه یا انواع اصواتی که در زبانهای مختلف دنیا بکار میروند محدود است. یعنی انواع معدودی صدا وجود دارد که تمام زبانها از آنها استفاده میکنند. این گونه صداها را "اصوات گفتاری" مینامیم. اصوات گفتاری را به دو دسته تقسیم میکنند، همخوان (صامت) و واکه (مصوت). در زیر ضمن ارائه تعاریفی از دو کلمهٔ همخوان و واکه به معرفی و توصیف همخوانها و واکه‌ها گویش کردی بدره ایلام از دیدگاه واجشناسی میپردازیم :

۱. ۱. ۳ - همخوانها

همخوانها اصواتی هستند که به هنگام تولید آنها، هوا پس از عبور از حنجره (با لرزش تارهای صوتی یا بدون لرزش آنها) در طول مجراهای حلق ودهان با مانعی، بصورت انسداد، سایش، لرزش و لغزش برخورد کند (یارمحمدی، ۱۲۱ : ۱۳٦٤). در اینجا برای استخراج همخوانهای واجی این گویش از روش جانشینی استفاده میشود. در این روش برای تشخیص درست هر واج باید آنرا با تمام واجهائی که در گویش یا زبان مورد مطالعه وجود دارد مقایسه نمود و ضمناً تا آنجا که میسر باشد این مقایسه در اول، وسط و آخر کلمه صورت گیرد. اما از آنجائی که این کار جای زیادی میگیرد، فقط هر واج را با واجهای هم مخرج، قریب‌المخرج و یا با

واجهائی که نحوهٔ تولید یکسان دارند مقایسه مینمایند. زیرا وقتی واجـی از واجهای هم مخرج، قریب‌المخرج و یا از واجهائی که نحوهٔ تولید یکسـان دارند باز شناخته شود، مسلماً از واجهای دیگر هـم بـه آسـانی تمـیز داده خواهد شد. در اینجا نیز ابتدابـرای هـر یـک از همخوانـهای هـم مخـرج، قریب‌المخرج و همخوانهائی که نحوهٔ تولید یکسان دارند جفت کمینه ارائه میگردد و با هم مقایسه میشوند.

اکنون به معرفی و توصیف همخوانها با ارائه جفتهای کمینه میپردازیم :

۱. /p/ همخوان، انسدادی، دولبی، بی‌واک

/p/ – /b/ : pet "بینی" bet "بت"، pâr "پارسال" bâr "بار"

/p/ – /m/ : püš "علف خشک" müš "موش"، pâLa "پیاله" mâLa "ماله"

/p/ – /f/ : pan "پند" fan "فن" put "حلب" fut "مشت، دست گره کرده"

/p/ – /t/ : pül "پول" tül "ترکه، چوب باریک" pař "پر، کنار" tař "تر، خیس"

۲. /b/ همخوان، انسدادی، دولبی، باواک

/b/ – /p/ : در شمارهٔ ۱ /p/ و /b/ با هم مقایسه شده‌اند.

/b/ – /v/ : haba "پیشکش" hava "شما"، ?aba "اسم خاص" ?ava "آن"

/b/ – /m/ : bâr "بار" mâr "مار"، bâL "بال" mâL "خانه"

/b/ – /d/ : bâx "باغ" dâx "داغ"، bâr "بار" dâr "درخت"

۳. /f/ همخوان، سایشی، لبی - دندانی، بی واک

/f/ – /v/ : sêfa "سیب، سیب با معنی معرفه، سـیب خـاصی" sêva "پنـاه، در کنار چیزی بودن" jifa "هدیه" jiva "جیوه"

جدول ۱ : واجهای همخوانی

جایگاه تولید / شیوهٔ تولید	دو لبی	لبی – دندانی	دندانی– لثوی	لثوی	لثوی کام	کامی	نرم کا–می	پس نرم کامی	چاکنایی
انسدادی با واک	b		d				g	q	
انسدادی بی واک	p		t				k		?
سایشی با واک		v	z	ž					
سایشی بی واک		f	s	š				x	h
سایشی- انسدادی با واک					j				
سایشی- انسدادی بی واک					c				
خیشومی	m		n					ŋ	
کناری با واک ساده				l					
کناری با واک نرم کامی شده				L					
لرزشی باواک تک زنشی				r					
لرزشی باواک چند زنشی				ř					
نیم واکه	w					y	ÿ		

/f/ – /s/ : fêr kerden "دنبال گشتن" sêr kerden "بسیرکردن" kaf "کف" kas "کس"

۴ . /v/ همخوان، سایشی، لبی - دندانی، باواک

/v/ – /d/ : در شماره ۲ /v/ و /d/ با هم مقایسه شده‌اند.

/v/ – /f/ : در شماره ۳ /v/ و /f/ با هم مقایسه شده‌اند.

واج /v/ در این گویش در آغاز کلمه نمی‌آید، فقط در وسط و پایان واژگان دیده میشود.

۵ . /t/ همخوان، انسدادی، دندانی – لثوی، بی واک

/t/ – /p/ : در شماره ۱ /t/ و /p/ با هم مقایسه شده‌اند.

/t/ – /d/ : to "تو" do "دو"، tam "تاریک، سیاه" dam "دهان"

/t/ – /k/ : tü "توت، تبهو" kü "کدو"، tam "تاریک، سیاه" kam "کم"

۶. /d/ همخوان، انسدادی، دندانی – لثوی، باواک

/d/ – /t/ : در شماره ۵ برای این دو واج جفت کمینه داده شده است.

/d/ – /n / : dâL "دال، نوعی پرنده" nâL "نعل"، do "دو" no "نه"

۷. /s/ همخوان، سایشی، دندانی – لثوی، بی‌واک

/s/ – /z/ / : sard "سرد": zard "زرد"، râs "راست" râz "راز"

/s/ – /f/ : برای این دو واج در شماره ۳ جفت کمینه داده شده است.

/s/ – /š/ : sêr "سیر، مقابل گرسنه" šêr "شـیر، حیـوان درنـده"، sir "سـیر، گیاه خوردنی"، šir "شیر، مایع خوردن"

۸. /z/ همخوان، سایشی، دندانی – لثوی، باواک

/z/ – / s / : این دو واج در شماره ۷ با هم مقایسه شده‌اند.

/z/ – /j/ : zař "زر" jař "پیچ"، marz "مرز" marj "شرط"

/z/ – /v/ : lêz "جا، آشیانه، محل اسـتراحت" lêv "لـب، کنـاره"، gaza "گـاز، بادندان گرفتن" gava "قالی، فرش"

۹. /š/ همخوان، سایشی، لثوی-کامی، بی‌واک

/š/ – /s/ : واج /š/ در شماره ۷ با /s/ مقایسه شده و جفت کمینـه داده شـده است.

/š/ – /c/ : cü "رفت" šü."شوهر"، šin "شیون" cin "چین"

۱۰. /ž/ همخوان، سایشی، لثوی-کامی، باواک

/ž/ – /z/ : dež "سالم، دست نخورده" dez "دزد"، žaŋ "زنگ، زنگ روی فلز"، zaŋ "زنگ، زنگ اخبار"

/ž/ – /š/ : žen "زن" šen "شن" žâr "فقیر" šâr "شهر"

۱۱. /k/ همخوان، انسدادی، نرم کامی، بی‌واک

/k/ – /t/ : برای این دو واج در شمارهٔ ۵ جفت کمینه داده شده است.

/k/ – /g/ : kwel "کوتاه" gwel "گل" kal "شکاف" gal "گروه، دسته"

/k/ – /q/ : kam "کم" qam "کج، کج شده" kan "چاله ن گودال" qan "قند"

۱۲. /g/ همخوان، انسدادی، نرم کامی، باواک

/g/ – /k/ : برای این دو واج در شماره ۱۱ جفت کمینه داده شده است.

/g/ – /d/ : این دو واج در شماره ٦ مقایسه شده و برای آنها جفت کمینه داد شده است.

/g/ – /q/ : gan "بد" qan "قند"، gwel "خوشه" qwel "پا"

۱۳. /?/ همخوان، انسدادی، چاکنایی، بی‌واک

/?/ – /h/ : ?ava "آن" hava "شما"، ?avda "اسم خاص، مرد" havda "هفده"

/?/ – /صفر/ : ša?r "شرع" šar "شهر" sa?di "اسم خاص، سعدی" sadi "صدی، صدتومان"

/?/ در وسط و پایان واژه بصورت خفیف شنیده میشود و واکهٔ پیش از آن همواره کشیده است. کاربرد/?/ در وسط و پایان واژه بسیار کم است.

۱٤. /x/ همخوان، سایشی، پس نرم کامی، بی‌واک

/x/ –/q/ : xâl "خال" qâl "قال، سر و صدا" xani "خندید" qani "بز پیشانی سفید"

/x/ –/h/ : xêl "ایل" hêl "هر یک از شکافهائی که توسط گاو آهن در زمین ایجاد میشوند"، xal "خلع" hal "کج"

جفت با واک /x/ یعنی [لا] نیز در این گویش وجود دارد که واجگونه‌ای از /x/ است و نقش واجی ندارد. برای دقت در امر آوانویسی واژگان ما آنرا با علامت [لا] نشان داده ایم و در آوانویسی واژگان از آن استفاده میکنیم.

۱۵. /q/ همخوان، انسدادی،پس نرم کامی، باواک

/q/ – /x/ : برای این دو واج در شماره ۱٤ جفت کمینه داده شده است.
/q/ – /x/ : این دو در شماره ۱۱ با هم مقایسه شده و برای آنها جفت کمینه د ده شده است.
۱٦. /h/ همخوان، سایشی، چاکنائی، بی‌واک
/h/ –/x/ : در شماره ۱٤ جفت کمینه داده شده است.
/h/ –/?/ : در شماره ۱۳ جفت کمینه داده شده است.
۱۷. /j/ همخوان، سایشی- انسدادی، لثوی - کامی، باواک
/j/ – /z/ : در شماره ۸ جفت کمینه داده شده است.
/j/ – /y/ : jâr "دفعه" yâr "یار"، jâru "جارو" yâru "یارو"
/j/ – /c/ : ju "جوی" cu "چوب"، jü "جیب" cü "رفت"
۱۸. /c/ همخوان، سایشی- انسدادی، لثوی-کامی، بی‌واک
/c/ – /s/ : این دو واج در شماره۹ با هم مقایسه شده‌اند.
/c/ – /j/ : برای این دو واج در شماره ۱۷ جفت کمینه داده شده است.
۱۹. /m/ همخوان، خیشومی، دولبی، باواک
/m/ – /b/ : در شماره ۲ با هم مقایسه شده‌اند.
/m/ – /p/ : در شماره ۱ جفت کمینه داده شده است.
/m/ – /g/ : ma "من" na "نه، حرف نفی" mâw "منی" nâw "نام"
/m/ – /η/ : šam "شمع" šaη "فشنگ" tam "تاریک، سیاه" taη "تنگ"
۲۰. /n/ همخوان، خیشومی، دندانی- لثوی، باواک
این واج با واجهای /t/ (شماره ۵)، /d/ (شماره ٦)، و /m/ (شماره ۱۹) مقایسه شده است.
/n/ -/η/ : šan "شانه، برای جدا کردن کاه از دانه بکار میرود" šaη "فشنگ" menâ "موعظه، راهنمائی همراه با سرزنش" meηgâ "ماده گاو"
۲۱. /g/ همخوان، خیشومی، نرم کامی، باواک
/g/ – /m/ : این دو در شماره ۱۹ با هم مقایسه شده‌اند.
/η - n/ : /šeη/ "نام گیاه" šen "شن"، ceη "چنگ"، cen "چونه، پرحرفی"

/n/- /η/: saη "سنگ" sag "سگ"، raη "رنگ"، rag "کمر" این آوا در وسط و پایان واژه واقع میشود و هرگز در آغاز کلمه نمیاید.
خوشهٔ ng نیز در این گویش وجود ندارد.

۲۲. /l/ همخوان، کناری، لثوی، ساده، باواک

/l/ – /r/ : gal "دسته، گروه"، gar "شاخهٔ درخت" hal "کج" har "هر"

/l/ – /ř/ : gal "دسته، گروه"، gař "گر، مبتلا به مرض گری"، kal "شکاف"، kař "کر، ناشنوا"

/l/ – /L/ : kal "شکاف" kaL "شکار، بزکوهی"، hal "کج"، haL "گشاد، با فاصله زیاد"، gwel "خوشه گندم یا جو"، gweL "گل"، paleη "طنابی برای بستن چادر، paLeη "پلنگ"

۲۳. /L/ همخوان، کناری، لثوی، نرم کامی شده، باواک

/L/ – /r/ : gaL "لگن،باسن"، gar "شاخه درخت"، haL "گشاد، با فاصله زیاد"، har "هر"

/L/ – /ř/ : guL"گول، فریب"، guř "قبر، گور"، huL "نگرانی وسوسه"، huř "کیسه‌ای برای حمل غله"

/l/ – /L/ : برای این دو واج در شماره ۲۲ جفت کمینه داده شده است.

واج /L/ در وسط و پایان واژه قرار میگیرد و در آغاز واژه نمیاید، در شماره ۲۲ مثال آورده شده است.

۲٤. /r/ همخوان، لرزشی، باواک، تک‌زنشی

/r/ – /l/ : در شماره ۲۲ جفت کمینه آورده شده است.

/r/ – /l/ : در شماره ۲۳ جفت کمینه داده شده است.

/r/ – /ř/ : gur "گوساله"، guř "قبر"، gar "شاخه درخت"، gař "گر، مبتلا به مرض گری"، hur "حوری"، huř "جوال، کیسه‌ای ضخیم برای حمل غله"، kara "کره"، kař a "نام درخت"

این واج در آغاز واژه قرار نمیگیرد.

۲۵. /ř/ همخوان، لرزشی، لثوی، چند زنشی

/ř/ – /L/ : در شماره ۲۳ جفت کمینه آورده شده است.

/r/ – /l/ : در شماره ۲۳ جفت کمینه داده شده است.

/r/ – /r/ : در شماره ۲٤ جفت کمینه ارائه شده است.

این واج در آغاز، وسط و پایان هجا قرار میگیرد.

۲٦. /w/ نیم واکه، دو لبی

/w/ – /m/ : hawâl "احوال"، hamâl "حمال، باربر"، wây "فرار کرد"، mây "ماهی"

/w/ – /y/ : wâl "باز، از هم جدا"، yâl "یال"، gwân "پستان"، gyân "جان"

۲۷. /y/ نیم واکه، کامی

/y/ – /ت/ : در شماره ۱۷ جفت کمینه داده شده است.

/y/ – /w/ : در شماره ۲٦ جفت کمینه داده شده است.

این واج در این گویش دارای دو واجگونه است. برای دقت در آوانویسی واژگان آنها را با دو علامت [y] و [ÿ] نشان میدهیم. این دو گاهی به صورت گونه‌های آزاد نیز بکار میروند. مثلاً "واژهٔسیاه" در این گویش به هر دوصورت [siya] و [sêÿa] دیده میشود. این واج در آغاز واژه همیشه بصورت [y] میاید.در وسط و پایان واژه هم بصورت [y] و هم بصورت[ÿ] آورده میشود. [y] مانند آوای اول کلمهٔ "یخ" در فارسی ادا میشود، اما در موقع تلفظ [ÿ] زبان کمی عقب تر و نزدیک به حوزهٔ نرم کام قرار میگیرد.
اینکه ÿ فقط در وسط و پایان واژه می آید وبا y بصورت یک گونه آزاد به کارمیرود میتواند نشانهٔ این باشد که ÿ واجگونه ای از y است. اما با این حال میتوان برای این دو صدا جفت کمینه هایی مانند cây "چای" و câÿ "چا هی" پیدا کرد که این خود میتواند دلیلی باشد که این دو صدا دو واج مستقل هستندوبه همین خاطر ما هردو صدا را در جدول همخوانها نشان داده ایم.

۲. ۱. ۳ – واکه‌ها

واکه‌ها اصواتی هستند که به هنگام تولید آنها هوا پس از عبور از حنجره و لرزاندن پرده‌های صوتی (بطور معمول) بدون برخورد با مانع و ایجاد انسداد و سایش و لرزش و لغزش از مجراهای حلق و دهان یا خیشوم

آزادانه عبور میکند، باید توجه داشته باشیم که در تولید واکه‌ها هـوا (الـف) از دهان به بیرون میرود، (ب) از مرکز زبان (نه از کناره‌ها) به طرف بیرون حرکت میکند و (ج) به هنگام عبور، با هیچ نقطـه‌ای از دهـان اصطحکـاک قابل ملاحظه‌ای پیدا نمیکند (یار محمد، ۱۲۱ و ۱۹۱ : ۱۳٦٤).

برای استخراج واکه‌های این گویش نیز همانند استخراج همخوانـــها از روش جانشینی استفاده میکنیم. در زیر به توصیف واجی واکــه‌ها و ارائـه جفتـهای کمینه برای واکه‌های که نحوهٔ تولید مشابه دارند میپردازیم:

۱. /i / واکه، بالائی، بسته، پیشین، گسترده

/i/ - /ê/ : šir "شیر، مایع خوردنی"، šêr "شیر، جانور درنده" ، sir "سیر، گیـاه خوردنی"، sêr "سیر، مقابل گرسنه"، si "سی، عدد "، sê "سه، عدد"

/i/–/ü/ / : sir "سیر، نام گیاه" sür "عروســی"، tile "کولـه بـاری از چـوب یـا خوشه‌های گندم که با پشت حمل شود" tüla "توله، حیوان جوان "

/ê/ – /u/ : šin "شیون "، šun "جا، اثر" si "سی، عدد"، su "سوراخ"

/i/ – /e/ : mil "میله "، mel "گردن"، zil "صفتی برای گوش به معنی تـیز"، zel "زرنگ"

۲. /e/ واکه، بالائی، باز، پیشین، گـسترده

/e/ – /i / : برای این دو واج در شماره ۱ جفت کمینه داده شده است.

/e/ – /ê/ : bêt "باشد، بشود" ، bet "بت، صنم "، z êk "صفتی برای شیر تـازه بعد از زایمان" ، zek "شکم"

جدول ۲ : نمودار واکه‌های ساده ۱

	پیشین		پسین	
	گسترده	گرد	گسترده	گرد
بالایی بسته	i	ü		u
بالایی باز	ê			
میانی بسته	e			o
میانی باز				
پایینی بسته				
پایینی باز	a		â	

/ê/ – /u/ : sêr "سیر، مقابل گرسنه"، sür "عروسی"، dêr "دیر"، dür "دور"

/ê/ – /o/ : sê "سه، عدد" ، so "فردا"، s êl "برکه، آبگیر"، sol "صلح"

۳ . /e/ واکه، میانی، بسته، گسترده

/e/ – /ê/ : برای این دو واج در شماره ۱ جفت کمینه داده شده است.

٤ . /a/ واکه، پائینی، باز، پیشین، گسترده

/a/ – /â/ : ma "من"، mâ "ماده، مؤنث"، mar "مگر"، mâr "مار"

۵ . /â/ واکه، پائینی، باز، پسین، گسترده

/â/ – /a/ : این دو در شماره ٤ با هم مقایسه شده و جفت کمینه ارائه شده است.

٦ . /o/ واکه، میانی، بسته، پسین، گرد

/o/ – /u/ : do "دو، عدد"، du "دوغ"، no "نه، عدد"، nu "نو، جدید"

/o/ – /ü/ : to "تو، ضمیرشخصی"، tü "تیهو، نام پرنده"، coma "نوعی قارچ شبیه سیب‌زمینی"، cüma "رفته‌ام"

۷. /u/ واکه، بالائی، بسته، پسین، گرد

/u/ – /ü/ : cu "چوب"، cu "رفت"، puš "بز گوش سفید"، püš "علف خشک"

/u/ – /o/ : در شماره ٦ جفت کمینه داده شده است.

/u/ – /i/ : در شماره ۱ مقایسه شده اند.

۸ . /ü/ واکه، بالائی، بسته، پیشین، گرد

برای مقایسه این واج با /i/ در شماره ۱، با /e/ در شماره ۲ با /o/ در شماره ٦ و با /u/ در شماره ۷ جفتهای کمینه داده شده است.

زبان در طول ادای واکه‌ها ثابت نیست. یعنی به هنگام ادای واکه زبان از محل و موقعیت اولیهٔ خود به آهستگی و به تدریج به محل و موقعیت دیگری میلغزد. به عبارت دیگر، زبان در آغاز و پایان واکه در یک محل نیست، بالطبع با تغییر موقعیت زبان، کیفیت صوت نیز فرق میکند. چنانچه تغییر کیفیت یا لغزش واکه از حالتی به حالت دیگر قابل توجه نباشد، آنرا واکهٔ ساده مینامند. واکه‌هائی که در بالا از آنها یاد شد، واکه‌های ساده این گویش هستند. همانند بسیاری از زبانهای دیگر، در این گویش دستهٔ دیگری

از واکه‌ها وجود دارد که واکه‌های مرکب نامیده میشوند. در تولید واکهٔ مرکب زبان ابتدا در حوزه یا نزدیک به حوزهٔ واکهٔ ساده‌ای قـرار میگـیرد و از آنجـا بسوی واکهٔ سادهٔ دیگری حرکت میکند و با قرار گرفتن در حوزه و یا نزدیک به حوزه واکهٔ سادهٔ دیگر واکهٔ مرکب تولیـد میشـود. (یـار محمـدی، ۲۰۵ و ۱۳٦٤: ۲,٦).

واکه‌های مرکب این گویش عبارتند از :

ây در کلمهٔ cây " چای"

ey در کلمهٔ dey "میدهی"

âw در کلمهٔ" kâw "کبک"

aw در کلمهٔ" daw "دو"

aü در کلمهٔ baü " عروس"

âü در کلمهٔ šâü "شاه بود."

اکنون با استفاده از روش جانشینی به ارائه جفتهای کمینه برای واکه‌هائی کـه نحوهٔ تولید مشابه دارند میپردازیم.

۱. [ây] در هنگام ادای این واکه زبان از حوزهٔ واکه [â] به طرفه [i] میلغزد.

[ây] – [ey] : cây "چای"، cey "چطوری؟"، dây "دادی"، d ey "میدهی"

۲. [ey] در ادای این واکه زبان از حوزه واکه [e] به طرف واکه [i] میلغزد.

[ey] – [ây] : در شماره ۱ جفت کمینه داده شده است.

۳. [âw] در ادای این واکه زبـان از حـوزهٔ واکـه [â] بـه طـرف واکـهٔ [u] میلغزد.

[âw] – [âü] : mâw "منی"، mâü "مانده بود"، nâw "نام"، nâü " نشد"

[âw] – [aü] : nâw " نام"، naü " نشد"، câw "خبر ناگوار"، cau "چه شد"

٤. [âü] در ادای این واکه زبان از حوزهٔ واکه [â] به طرف واکهٔ [ü] میلغزد.

[âw] – [âü] : در شماره ۳ جفت کمینه داده شده است.

[âü] – [aü] : zâü "زائیده بود"، zaü "زمین"، nâü "نمیشد"، naü "نبود"

۵. [aü] در ادای این واکه زبان از حوزهٔ واکه [a] به طرف واکهٔ [ü] میلغزد.

[aü] – [âw] : در شماره ۳ جفت کمینه داده شده است.

[a] – [âü] : در شماره ٤ جفت کمینه داده شده است.

جدول ۳ : نمودار واکه‌های مرکب

	پیش		پس	
	گسترده	گرد	گسترده	گرد
بالایی بسته	i	ü		u
بالایی باز	ê			
میانی بسته	e			o
میانی باز				
پایینی بسته				
پایینی باز	a		â	

در این جدول هر یک از فلشها نحوهٔ‌ترکیب یکی از واکه های مرکب توصیف شده بالا را نشان می دهد. جهت فلشها از واکهٔ سادهٔ آغازی بسوی واکهٔ انتهائی هر واکهٔ مرکب است.

اما آیا میتوان این اصوات دوگانه را واکه مرکب به حساب آورد؟

چنانکه میبینیم جزء دوم این صورتها دوگانه [i]، [u] و [ü] است. نحوهٔ تولید عضو دوم این اصوات دوگانه دارای همه ویژگیهای تولید واکه است، بدین معنی که در هنگام تولید آنها هیچگونه گرفتگی یا سایشی وجود ندارد و در ضمن تولید آنها همراه با ارتعاش تارآواها و در نتیجه ایجاد واک است. بنابراین از دیدگاه آواشناسی میتوان آنها را واکه بحساب آورد و بدین ترتیب صداهای دوگانهٔ یاد شده را بر طبق تعریف واکهٔ مرکب - که قبلاً به آن اشاره شد- میتوان از دیدگاه آواشناسی واکهٔ مرکب بحساب آورد.

اکنون ببینیم این مجموعه‌های دو صدائی که از نظر آوائی واکه مرکب هستند از لحاظ واجی چگونه عمل میکنند. از دیدگاه واجشناسی، پهلوی هم قرار گرفتن دو واکه را هنگامی میتوان یک واکه مرکب به حساب آورد که دو جزء آن بر روی هم نقش یک واکهٔ واحد را ایفا کنند یعنی جزء دوم از جزء اول آن قابل تجزیه نباشد (ثمره، ۱۱۹، ۱۳٦۳). آیا این شرایط واجی یاد شده در آواهای دوگانه فوق وجود دارد یا نه ؟ جواب منفی است. زیرا جزء دوم این مجموعه‌های دو صدائی هنگام اضافه شدن یک واکه از جزء اول جدا

میشود و در جایگاه همخوان آغازی هجای بعد قرار میگیرد. به مثالهای زیر توجه میکنیم :

câ / ya "چای، در معنی معرفه و معین"	→	câу + a "چای، در معنی نکره و نامعین"
de / ya "میدهی به"	→	dey + a "میدهی"
kâ / wa "کبک، در معنی معرفه و معین"	→	kâw + a "کبک"
šâ / üa "شاه بوده است"	→	šâü + a "شاه بود"
ba / üa "عروس، در معنی معرفه"	→	baü + a "عروس"

در اینجا میتوان به این نتیجه رسید که جزء دوم این صداهای دو گانه نقش همخوانی به عهده دارد و جزئی از واکهٔ مرکزی نیست. بطور کلی میتوان گفت که اصوات دوگانهٔ فوق از نظر آواشناسی واکهٔ مرکب هستند، ولی از دیدگاه واجشناسی نمیتوان آنها را واکهٔ مرکب شناخت و به همین دلیل است ما جزء دوم برخی از آنها را با /w/ و /y/ نشان داده ایم.

۲. ۳ – ساختمان هجا

هجا در این گویش دارای ساختمانهای زیر است:

معادل فارسی	مثال	ساختمان هجا
این	**ya**	**CV**
گفت	**wat**	**CVC**
مرد	**merd**	**CVCC**
دختر	**dwat**	**CCVC**
کشت	**kwešt**	**CCVCC**

C نشانهٔ consonant (همخوان) و V نشانهٔ vowel (واکه) است. وقتی که هجا با CC شروع میشود، C دوم فقط میتواند یکی از دو نیم واکهٔ / w / و /y/ باشد و اغلب بعد از این دو نیم واکه واکه‌ای کوتاه میاید. / w/ در ترکیب با خوشه‌ها دارای انفجاری کمتر و کوتاهتر است.

۳. ۳ - خوشه‌های همخوانی

هر گاه در یک هجا دو همخوان یا بیشتر در کنار هم قرار گیرند به آن خوشهٔ همخوانی میگویند. خوشه‌های همخوانی در این گویش در آغاز و پایان هجـا میایند.

۱. ۳. ۳ - خوشه‌های همخوانی در آغاز هجا

همانطور که قبلاً هم گفته شد خوشـه‌های همخوانـی در آغـاز هجـا از یـک همخوان باضافهٔ یکی از دو نیم واکهٔ /y/ و /w/ درست میشوند. مثالهای زیـر نمونه‌هائی از این خوشه‌های همخوانی در آغاز هجا در این گویش‌اند.

معادل فارسی	مثال	خوشه همخوانی
پسر	kwer	/ kw /
گل	gwel	/ gw /
داغ	swer	/ sw /
خورشید	xwar	/ xw /
ترش	tweřš	/ tw /
دختر	dwat	/ dw /
لخت	lwat	/ lw /
پا	qwel	/ qw /
شخم	šwam	/ ăw /
زهر	žyar	/ žy /
نوعی قبچی	cyareg	/ cy /
تلخ	tyal	/ ty /
جرأت	zyaleg	/ zy /
لج	jyar	/ jy /
بزغاله	kyar	/ ky /
مهر	myar	/ my/
خرگوش	karywa	/ yw /

۲. ۳. ۳ - خوشه‌های همخوانی در پایان هجا

خوشه های زیر پربسامدترین خوشه‌های پایانی در این گویش اند.

معادل فارسی	مثال	خوشه همخوانی
ضبط	zapt	/ pt/
سبک	sapk	/ pk/
حبس	haps	/ ps/
نبض	nabz	/ bz/
قبل	qabl	/ bl /
جبر	jabr	/ br/
بطری	betl	/ tl/
چهره، صورت	cetr	/ tr/
صاف، هموار	?adL	/dL/
جلو، پیش	sadr	/ dr/
حکم	hokm	/ km/
رکن، پایه	rekn	/ kn/
شکر	šekr	/ kr/
وقف	waqf	/ qf/
نقل	neql	/ ql/
شرع	ša?r	/ ?r/
جفت	jeft	/ ft/
حبس	hafs	/ fs/
دفن	dafn	/ fn/
کفر	kefr	/ fr/
لفظ	lavz	/ vz/
اسب	?asp	/ sp/
قصد	qasd	/ sd/
بزغاله	gisk	/ sk/
زرق	resq	/ sq/
تنبل	lasm	/ sm/
فصل	fasL	/ Sl/
ستون	jesr	/ sr/
مغز	mazg	/ zg /

معادل فارسی	مثال	خوشه همخوانی
کوتاه	zm	/ zm/
وزن	wazn	/ zn/
نازل، فرود	nezL	/ zL/
نذر	nazr	/ zr/
مشت	mêšt	/ št/
خشک	hešk	/ ak/
عشق	?ešq	/ šq/
آفت	wešm	/ šm/
جشن	jašn	/ šn/
ادب، تربیت	mext	/xt/
رقص	raxs	/ xs/
نقش	naxš	/ xš/
تخم	twexm	/ xm/
نخل، درخت خرما	naxL	/ xL/
استخر	?estaxr	/ xr/
بحث	bahs	/ hs/
اجر	?ajr	/ jr/
سمت، جهت	samt	/ mt/
شکر، حمد	hamd	/ md/
رمز	ramz	/ mz/
شمش	šemš	/ mš/
امن	?amn	/ mn/
فال، رمل	remL	/ mL/
عمر	?emr	/ ?emr/
سانت	sânt	/ nt/
تانک، تانکر	tânk	/ nk/
جنس	jens	/ ns/
اندازه، طرف	henz	/ nz/
رنج	ranj	/ nj/
صدای افتاده چیزی	teLp	/ Lp/
جلب	jaLb	/ Lb/
زود، سریع	jaLt	/ Lt/
جلد	jaLd	/ Ld/
مو	kweLk	/ Lk/

معادل فارسی	مثال	خوشه همخوانی
برگ درخت	baLg	/ Lg/
حلق	haLq	/ Lq/
جلف، گشاد	jeLf	/ Lf/
لث	soLs	/ Ls/
بخار	haLm	/ Lm/
ترب	terp	/ rp/
غرب	qarb	/ rb/
قرض	qart	/ rt/
خرد	hurd	/ rd/
آرنج	balamerk	/ rk/
مرگ	marg	/ rg/
برق	barq	/ rq/
برف	barf	/ rf/
قوی، کلفت	qwers	/ rs/
بلند	barz	/ rz/
ترش	twerš	/ rs/
چروکیده	kerž	/ rž/
مرغ	merx	/ rx/
مو	perc	/ rc/
خرج	xarj	/ rj/
گرم	garm	/ rm/
قرن	qern	/ rn/
هسته	nâwk	/ wk/
پدر، بابا	bâwg	/ wg/
نمیشوم	nâwm	/wm/
نمیشوند	nâwn	/ wn/
ماندیم	mâym	/ ym/
سایيدن	sâyn	/ yn/

٤ .٣ - تشدید:

یک همخوان میتواند بطور تکراری در محل دو هجا قرار گرفته و یک خوشهٔ همخوانی را بوجود آورد. در کتابهای دستور بـه ایـن گونـه خوشـه‌ها "تشدید" گفته میشود. در زیر چند نمونه از این خوشه‌ها همراه با مثـال آورده میشود:

معادل فارسی	مثال	خوشه‌های همخوانی
شنبه	šamma	/ mm /
جد	jadd	/ dd /
ترقه، انفجار	taqqa	/ qq /
البته	haLvatta	/ tt /
سطل	dabba	/ bb /
ذره	zarra	/ rr /
لذت	lazzat	/ zz /

آنچه دربالا گفته شد در بارهٔ تشدید در مـرز دو هجـا بـود. در ایـن گویـش تشدید در داخل یک هجا نیز وجود دارد. مثال:

معادل فارسی	مثال
حد، مرز	hadd
دریا	šatt
رب	rabb
سینی حصیری	takk
جد	jadd

فصل چهارم
٤ - اسم، ضمیر و صفت

۴.۱ - اسم

در همهٔ زبانها واژگان را بر اساس نقشی که در گفتار بازی میکنند به گروهایی تقسیم میکنند و به این گروها اقسام کلام گفته میشود. اسم یکی از اقسام کلام است. به آن دسته از واژگان که برای نامیدن شخص، شئ یا عملی بکار می روند اسم گفته میشود. اسامی قابل جمع هستند و در بعضی از زبانها دارای جنس و حالت هستند. در این گویش به جند روش ساده میتوان اسم را از دیگر اقسام کلام تشخیص داد. یکی اینکه اسم با نشانه های معرفه و نکره همراه میشود ودیگری اینکه با نشانه های جمع، تصغیر و اضافه میآید. در (٤- ۱. ۱. ٤) ضمن معرفی این نشانه ها نحوهٔ ترکیب انها با اسامی مختلف را نشان میدهیم.

۱. ۱. ۴ - معرفه و نکره

نشانه معرفه در این گویش " -a "و یا " -aga "و نشانه نکره "-ê" و یا " -êg " است مانند :

پسر (معرفه)	kweř-a
پیراهن (معرفه)	kerâs-aga
پسری (نکره)	kweř-ê
دختری (نکره)	dwat-êg

اگر اسمی به / â / یا / a / ختم شود و ، در حالت معرفه این دو واکه کشیده می شوند. در اینجا اگر کشش واکه ها را با نشانه (:) نشان دهیم، اسم معرفه از دو اسم gâ " گاو" و mêÿa "میش" بصورت زیر خواهد بود. استفاده از پرانتز در زیر به این منظور است که نشان دهیم شکل معرفه

این گونه اسامی میتواند دو گونه باشد. یا ga- به آنها اضافه میشود یا واکهٔ آخر آنها کشیده میشود.

ga: (ga) گاو (معرفه)
mêÿa: (ga) میش (معرفه)

پس از اسامی مختوم به واکهٔ / â / یا /a/ نشانه نکره بصورت "-y" یا "yg -" می آید مانند :

gâ - y (g) گاوی (نکره)
peyâ - y (g) مردی (نکره)
mêÿa-y(g) میش (نکره)

پس از واژه مختوم به واکه / i / نشانه نکره بصورت " yĕ -" یا "yĕg"می آید مانند :

pari - yĕ (g) پری (نکره)

" yaÿ" به معنای یک می تواند پیش از همه اسامی نکره بطور اختیاری بیاید مانند :

(yeÿ) kwerê	پسری (نکره)
(yeÿ) gâ-yg	گاوی (نکره)
(yeÿ) dwat-êg	دختری (نکره)

۲. ۱. ۴ - مفرد و جمع

نشانه جمع در این گویش " al- " است که به اسم مفرد اضافه می شود مانند :

kweř-al	پسران
dâr-al	درختان

اگر به اسم جمع نشـانه معرفـه " a-" یـا " aga" اضافـه شـود علامت جمع " al -" بصورت el- در می آید مانند :

kweř -el-a (ga)	پسران (معرفه)
dâr- el- a (ga)	درختان (معرفه)

اگر اسم به /a/ یا /â/ پایان پذیرد، در شکل جمـع فقـط " l - " بـه آن اضافه می شود مانند :

mêÿa -l	میش ها
peyâ -l	مردان

اگر اسم مفرد به واکه /i/ ختم شود، در موقع جمع بسـتن همخـوان "y" بین شکل مفرد و نشانه جمع می آید مانند :

?êlami-yal	ایلامیها

نشانه جمع عربی " at " نیز در گویش کاربرد دارد مانند :

bâx-ât	باغها
deh -ât	دهات

"at" در واژه هایی که به واکه پایان می پذیرنـد بـه شـکل " jat " در می آید مانند :

miva - jat	میوه جات
torši - jat	ترشی جات

۳. ۱. ۴ – تصغیر

نشانه تصغیر در این گویش " ilek - " یا " uLek - " است که در آخر بعضی از اسامی می آید مانند :

dâs- ilek	داس کوچک
mašk -uLek	مشک کوچک

اسامی مصغر فارسی مانند "باغچه" و "دفترچه" در این گویش راه یافته و کاربرد دارند.

٤. ١. ٤ - نشانه اضافه

نشانه اضافه در این گویش "e" است که در گروه اسمی، بین دو اسم، اسم و صفت، اسم و ضمیر (ضمیر شخصی ناپیوسته، ضمیر مشترک، ضمیر متقابل، ضمیر پرسشی)، اسم و عدد ترتیبی، عدد کسری و اسم می آید مانند :

mâL- e peyâ	خانه مرد
mâL -e ma	خانه من
mâL-e kê ?	خانه کی ؟

اگر مضاف به / â/ یا /a/ ختم شود، نشانه اضافه به شکل "ÿ" به آن اضافه می شود مانند:

meya-ÿ ma	میش من
cuxâ-ÿ ma	عبای من

اگر مضاف به یکی از واکه های / o / و / u / ختم شود، بین مضاف و علامت اضافه نیم واکه /w/ ظاهر می شود مانند:

cu-we ma چوب من

اگر مضاف به / i/ ، / e / ، / ü / و / ê / ختم شود، بین مضاف و علامت اضافه "y" می آید مانند:

dusi - ye ?ima	دوستی ما
jê - ye pâ	جای پا
naÿ-ye ?eškeyâg	نی شکسته
dü - ye siya	دود سیاه
rê- ye bârik	راه باریک

۴.۲ - گروه اسمی

به آن واحد نحوی که از یک اسم همراه یک و یا چند واژه تشکیل میشود و بنا بر روابط نحوی خاص در جایگاه نهاد، وابسته اسمی (ملکی، مضاف الیه)، وابسته بدل، وابسته متمم اسم، مفعول، متمم، مسند و جز اینها به کار میرود، گروه اسمی گفته میشود. به دو نمونه از گروه اسمی در جایگاههای نحوی توجه کنید.

در جایگاه نهاد:

?ê bezen-e carmega giya ?axwâ. این بز سفید گیا ه می خورد.

گروه اسمی ?ê bezen-e carmega (این بز سفید) در جایگاه نهاد است.

در جایگاه وابسته اسمی :

mardem-e ?ê šare gapa kwerden. مردم این شهر بزرگ کرد هستند.

گروه اسمی ?ê šare gapa (این شهر بزرگ) در جایگاه وابسته اسمی است.

گروه اسمی شامل "هسته" و "وابسته" و نشانه اضافه بین آنها ست. هر اسمی می تواند به عنوان هسته در یک گروه اسمی قرار بگیرد مانند:

bezen-e carmeg بز سفید

dwat -e- juwan دختر جوان

که bezen و dwat در دو گروه فوق هسته می باشند.

به واژه هایی که در گروه اسمی با عضو اسم، همراه است وابسته گفته می شود. وابسته های اسم ممکن است اسم، صفت، صفت عددی، ضمیر یا دیگر قسام کلام باشند.

kwer-e luwina پسر آسیابان
kwer-e xu پسر خوب
kwer-e ?awaL پسر اول
kwer-e ma پسر من

luwina، xu، ?awaL و ma در گروهای اسمی فوق به ترتیب اسم، صفت، صفت عددی و ضمیر و وابسته های هستهٔ اسمی kwer هستند. وابسته های اسمی میتوانند قبل یا بعد از هسته بیایند.

?aw šêr-a <u>žen</u> bâLâ barza آن شیر زن بلند قد

در این گروه اسمی žen هسته و بقیه کلمات وابسته هستند.

۳ . ٤ - ضمیر

ضمیر اقسام کلامی است که به خودی خود دارای معنی و مرجع نیست بنکه بجای اسم می آید یا مرجع آن یک اسم است. هر چند ضمیر می تو ند به جای اسم بنشیند و بسیاری از نقشهای اسم در گفتار را بپذیرد اما بر خلاف اسم نمی تواند با نشانه های معرفه و نکره همراه شود. ضمیر شامل 'نواع زیر است:

٤.٣.١ – ضمیر شخصی که خود به دو دسته تقسیم می شوند : ناپیوسته و پیوسته

٤.٣.١.١ – ضمیر شخصی ناپیوسته

این ضمایر عبارتند از :

ma (me)	من
to	تو
?aw	او
?ima	ما
hava	شما
?awân	آنها

این ضمایر بیشتر در جمله به عنوان فاعل، مفعول و یا بعد از مضاف به عنوان مضاف الیه به کار می روند.

٤.٣.١.٢ – ضمیر شخصی پیوسته

این ضمایر بعد از اسامی مختوم به / â/ و /a/ بصورت زیر می آیند:

ضمیر پیوسته		مثال	
اول شخص مفرد	- m	gâ -m	گاوم
دوم شخص مفرد	- t	gâ - t	گاوت
سوم شخص مفرد	- ÿ	gâ - y	گاوش
اول شخص جمع	- mân	gâ - mân	گاومان
دوم شخص جمع	- tân	gâ - tân	گاوتان
سوم شخص جمع	- yân	gâ - yân	گاوشان

ضمیرپیوسته		مثال	
اول شخص مفرد	- m	cenâwa -m	چانه ام
دوم شخص مفرد	- t	cenâwa -t	چانه ات
سوم شخص مفرد	- ÿ	cenâwa-ÿ	چانه اش
اول شخص جمع	- mân	cenâwa -mân	چا نه مان
دوم شخص جمع	- tân	cenâwa -tân	چانه تان
سوم شخص جمع	- yân	cenâwa- yân	چانه شان

ضمایر شخصی پیوسته همراه با اسامی مختوم به دیگر صداها بجـز / a / و / â / به صورت زیر بکار می‌روند :

ضمیر پیوسته		مثال	
اول شخص مفرد	- em	kweř- em	پسرم (به معنی عام)
دوم شخص مفرد	- et	kweř- t	پسرت (به معنی عام)
سوم شخص مفرد	-ey	kweř-ey	پسرش (به معنی عام)
اول شخص جمع	- emân	kweř- emân	پسرمان (به معنی عام)
دوم شخص جمع	- etân	kwer- etân	پسرتان (به معنی عام)
سوم شخص جمع	- eyân	kwer- eyân	پسرشان(به معنی عام)

ضمایر پیوسته همراه با اسامی مختوم به واک / i / همانند گروه اخیر مـی آ یند با این تفاوت که بین اسم مختوم به/ i / و ضمیرشخصی پیوسـته یـک /y / وارد می شود مانند:

rüsari-yat روسریت

۲. ۳. ۴ – ضمایر اشاره:

ya این، این را
?ava آن، آن را
yâna اینها، اینها را

آنها، آنها را	?awâna
همان	heÿ ?ava
همین	heÿ ya

۴.۳.۳ - ضمایر مشترک :

این ضمیر به صورت "-xwa" است که با ضمایر شخصی پیوسته می‌آید مانند :

خودم	xwa - m
خودت	xwa - t
خودش	xwe-ÿ
خودمان	xwa - mân
خودتان	xwa - tân
خودشان	xweÿ - yân

٤.٣.٤ - ضمایر متقابل :

همدیگر، یکدیگر yakteri

٤.٣.٥ - ضمایر پرسشی :

چند، چقدر	can
چه	ca
کدام	kâm
کی (چه کس)	kê
کی (چه وقت)	kaÿ
کجا	ku
چگونه	cetawr

مثال .

ca ?axwazi ?	چه می خواهی؟
can - a ?	چند است؟
cetor - a ?	چگونه است؟
kê- ya	کیست ؟

٤.٣.٦ - ضمایر مبهم :

can	چند
hüc	هیچ
gišt	همه
beřê	بعضی
har	هر
feLân	فلان

مثال:

hüc naxeřima.	هیچ نخریده ام.
gišteyân xeřima.	همه را خریده ام.
beřê hâten	بعضی آمدند.
feLâni dim	فلانی را دیدم.

٤.٤ - صفت

صفت یکی دیگر از اقسام کلام است که اغلب برای توصیف اسم یا تشکیل گزاره با همراه شدن با افعالی مانند "بودن" بکار میرود. صفت دارای انواع زیر است:

۱. ٤. ٤ - صفت بیانی

صفت بیانی چگونگی و ویژگی اسم را از جهت رنگ، قد، شکل، وضع، و. . . بیان می کند. این صفت به دنبال موصوف می آید و بین صفت و موصوف واکه / e / قرار می گیرد.

žen - e raŋin — زن زیبا (صفت)
dâr - e deriž — درخت دراز (صفت)

صفت می تواند به جای اسم و قید نیز کاربرد داشته باشد که در این صورت هسته است نه وابسته مانند :

gap-e mâL — بزرگ خانواده
ma kâr xu ?akam — من خوب کار می کنم

gap در مثال اول اسم و xu در مثال دوم قید است. البته این دو صفت هم هستند.

صفت بیانی به سه صورت ساده، برتر و برترین به کار می روند.

۱. ۱. ٤. ٤ - ساده

صفت بیانی ساده آن است که نشانه ای در پایان ندارد مانند :

gap — بزرگ
xu — خوب

۲. ۱. ٤. ٤ - صفت برتر

صفت برتر آن است که نشانه " ter " به پایان آن می چسبد وپس از موصوف می آید مانند:

mâL-e gapter — خانه بزرگتر

۳. ۱. ٤. ٤ - صفت برترین

صفت برترین که نشانه آن "terin" است معمولا پیش از موصوف می آید.

gap - terin mâL — بزرگترین خانه

٤.٤.٢ - صفت عددی

اعداد نیز به سه صورت اصلی، ترتیبی و کسری به عنوان صفت بکـار مـی روند :

٤.٤.٢.١ - عدد اصلی

این اعداد پیش از اسم می آیند و عبارتند از:

yak	یک	bisedo	بیست و دو
do	دو	si	سی
sê	سه	cel	چهل
cwâr	چهار	panjâ	پنجاه
panj	پنج	šas	شصت
šaš	شش	haftâ	هفتاد
haft	هفت	haštâ	هشتاد
hašt	هشت	nawad	نود
no	نه	sad	صد
da	ده	dovês	دویست
yânza	یازده	sêsad	سیصد
duwânza	دوازده	cwâr sad	چهارصد
sênza	سیزده	pân sad	پانصد
cuwârda	چهارده	šaš sad	ششصد
pânza	پانزده	haf sad	هفتصد
šânza	شانزده	haš sad	هشتصد
havda	هفده	no sad	نهصد
hiždah	هیجده	hezâr	هزار
nozdah	نوزده		
bis	بیست		

اسم همراه با عدد اصلی نشانه جمع نمی گیرد مانند :

sě žen سه زن
cwâr meya چهارمیش

۲. ۴. ۴. ۲ – عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد اصلی باضافه پسوند "em-" و " emin" ساخته می شود. عدد ترتیبی وقتی با پسوند "em-" ساخته شود پس از اسم می آید و اگر با پسوند "emin-" ساخته شود، پیش از اسم می آید مانند:

dokân-e šašem دکان ششم
šašemin dokan ششمین دکان

پسوندهای "em-" و "emin-" پس از عدد مختوم به واکه / o / بصورت " wem " و "wemin " در می آیند. این پسوندها پس از اعداد مختوم به واکهای /i / و / ê / بصورت " yem " و " yemin " در می آیند.

do - wem	دوم
do - wemin	دومین
sê - yem	سوم
sê - yemin	سومین
si - yem	سی ام
si - yemin	سی امین

اعدادی که در اصل دارای همخوان پایانی بوده و حذف شده است، با اضافه شدن پسوندهای فوق همخوان حذف شده ظاهر می شود:

da (h) + em = dahem
no (h) + em = nohem
haftâ (d) + em = haftâdem

۳. ۲. ۴. ۴ – عدد کسری

عدد کسری از همراهی دو عدد اصلی ساخته می شود و به عنوان صفت قبل از اسم می آید:

hašt - yak	یک هشتم
hašt -yak-e zaüa	یک هشتم زمین

فصل پنجم
۵ - فعل و زمانهای فعلی

۵۰۱ - فعل

فعل انجام گرفتن کار و یا رخ دادن حالتی را نشان می دهد. در این گویش فعل با وندهای شخصی (شناسه های فعلی) صرف می شود وفعل تنها اقسام کلامی است که با این وندها ترکیب میشود. زمانهای فعلی از دو ستاک حال و گذشته و شناسه های فعلی به ا ضافه اضافات دیگری ساخته می شوند که توضیح آنها در قسمت زمانهای فعلی خواهد آمد. نشانه مصدر در این گویش "n-"، " en-" و "yn-" است که اولی پس از واکه و دومی پس از همخوان و " yn " فقط بعد از /â / می آید. مانند:

رفتن	cün (پس از واکه)
گریه کردن	gerisen (پس ازهمخوان)
دادن	dâyn (â پس از واکه)

در این گویش دو ستاک فعلی وجود دارد : گذشته و حال

۵.۱.۱ - ستاک گذشته

ستاک گذشته با ساختهای زیر در این گویش وجود دارد :

الف- ستاکهای مختوم به "â" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
ماندم	mâm	mâ-	ماندن	mâyn
دادم	dâm	dâ-	دادن	dâyn
نهادم	nâm	nâ-	نهادن	nâyn

ب- ستاکهای مختوم به "i" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
بارید	bâri	bâri-	باریدن	bârin
چیدم	cenim	ceni-	چیدن	cenin
تراشیدم	tâšim	taši-	تراشیدن	tâšin
مکیدم	mežim	meži-	مکیدن	mežin

ج- ستاکهای مختوم به "u" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
رفتم	cüm	cu-	رفتن	cün
بودم	büm	bu-	بودن	bün

د- ستاکهای مختوم به "t" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
افتادم	kaftem	kaft-	افتادن	kaften
گذاشتم	hêštem	hêšt-	گذاشتن	hêšten

ه- ستاکهای مختوم به "â (n)" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
نوشتم	nüsâ (ne)m	nüsâ (n)-	نوشتن	nüsânen
دوختم	dürânem	dürân-	دوختن	dürânen
پالودم	pâLânem	pâLân-	پالودن	pâLânen

و- ستاکهای مختوم به "d" :

مثال		ستاک گذشته	مصدر	
مردم	merdem	merd-	مردن	merden
بردم	berdem	berd-	بردن	berden
سپاردم	sepârdem	sepârd-	سپاردن	sepârden

ز- ستاکهای مختوم به "s" :

مصدر		ستاک گذشته	مثال	
gerisen	گریه کردن	geris-	gerisem	گریه کردم
dowesen(dowin)	دویدن	dowes(dow) -	dowesem	دویدم
twânesen	توانستن	twânes-	twânesem	توانستم

ح- ستاکهای مختوم به "yâ" :

مصدر		ستاد گذشته	مثل	
ševyâyn	به هم خوردن	ševyâ-	ševyâ	به هم خورد
kweLyâyn	پختن	kweLyâ-	kweLyâm	پختم
jülyâyn	تکان خوردن	gülyâ-	jülyâm	تکان خوردم

ط- ستاکهای مختوم به "y" :

مصدر		ستاک گذشته	مثال	
zâyn	زائیدن	zây-	zâym	زائیدم
jâyn	جویدن	jây-	jâym	جویدم
sâyn	سائیدن	sây-	sâym	سائیدم

۲ .۱. ۵ - ستاک حل

ستاک حال با ساختهای زیر در این گویش مشاهده می شود:

الف - ستاک حال با ریشه فعل برابر است

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حل	مثل	
cenin	چیدن	ceni-	cen-	?acenem	می چینم
ferušin	فروختن	feruši-	feruš-	?aferušem	می فروشم
xaften	خوابیدن	xaft-	xaf-	?axafem	می خوابم
gazin	گزیدن	gazi-	gaz-	?agazem	گازمی گیرم

ب - همخوان / b / در ستاک گذشته در ستاک حال به / w / تبدیل می شود:

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حال	مثال	
basin	بستن	bas-	was-	?awasem	می بندم
bârin	با ریدن	bâri-	wâr-	?awârê	می بارد
berden	بردن	berd-	wa-	dawam	می برم

ج - "er" و "es" در ستاک گذشته در ستاک حال به "a" تبدیل می شوند:

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حال	مثال	
kerden	کردن	kerd	ka	?akam	می کنم
xesen	انداختن	xes	xa	?axam	می اندازم

د - افعالی که ریشه آنها با " de " شروع می شود بجای وند وجهی ?a به آنها ?e اضافه شده و "de " حذف می شود مانند:

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حال	مثال	
dei̋rin	پاره کردن	deři-	?eÿ r -	?aÿřem	پاره می کنم
dezin	دزدیدن	dezi-	?eÿ z -	?aÿzem	می‌دزدم

ه - ستاک حال با ستاک گذشته تفاوت دارد.

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حال	مثال	
din	دیدن	di -	?aün-	?aünem	می بینم
waten	گفتن	Wat-	?aüž-	?aüžem	می گویم
hěšten	گذاشتن	hěšt	?eÿl -	?eÿlem	می گذارم

و- در مقابل "a" و "â" در ستاک گذشته /e/ یا /ě/ در ستاک حال می آید:

mâyn	ماندن	mâ	?amên	?amênem	می مانم
šipânen	شبهه کشیدن	šipân-	?ašipen	?ašipenet	شبهه می کشد
sanen	گرفتن ستاندن	san-	?asen	?asenem	می ستانم

ز- /e/ در ستاک گذشته و مصدر وجود دارد ولی در ستاک حال حذف می شود:

مصدر		ستاک گذشته	ستاک حال	مثال	
wes yayn	ایستادن	wesya	?aws	?awsem	می ایستم
wešin	دوشیدن	weši	?âwš	?âwšem	می دوشم

۳ . ۱ . ۵ - وندهای فعلی

وندهای فعلی شامل وندهای وجه، نفی و شخصی است.

۱ . ۳. ۱ . ۵ - وندهای وجهی

وندهای وجهی عبارتند از : "da-" و "?a-" (در وجه اخباری) و "be-" (در وجه های امری، التزامی و شرطی). به کاربرد آنها در مثالهای زیر توجه کنید

می افتم	?akafem (حال اخباری)
می آورم	?atyarem (حال اخباری)
می برم	dawam (حال اخباری)
می پرم	daLpařem (حال اخباری)
می چیدم	?acenim (گذشته اخباری)
می گفتم	dawatem (گذشته اخباری)
می مکیدم	daLmežim (گذشته اخباری)
بیاورم	Beyarem (حال التزامی)
بگیر	beger (امری)
اگر می افتادم	?ar Bekaftâm (شرطی گذشته)

۲.۳.۱.۵ - وندهای نفی

وندهای نفی عبارتند از "nâ" برای منفی کردن حال اخباری و گذشته استمراری و "na" برای وجه امر و بقیه فعلها.

۳.۳.۱.۵ - وندهای شخصی

وندهای شخصی یا پی بندهای شخصی که به آنها شناسه فعلی نیز گفته می شود بصورت زیرند:

	پس از همخوان	پس از واکه
اول شخص مفرد	- em	- m
دوم شخص مفرد	- i	- y/ t
سوم شخص مفرد	- e (t) / - θ	- yt / t / θ
اول شخص جمع	- im (en)	- men / ym (en)
دوم شخص جمع	- en	- n
سوم شخص جمع	- en	- n

۲ . ۵ - زمانهای فعلی

زمانهای فعلی به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می شود.

۱ . ۲ . ۵ - زمانهای فعلی ساده

زمانهای فعلی ساده شامل انواع زیرند:

الف - حال اخباری

این فعل از ستاک حال افعال متعدی و لازم همراه با وندهای "da" "?a" ساخته می شود. حال اخباری و آینده ساختی مشابه دارند و از نظر صوری با هم فرق ندارند. افعال زیر با وندهای شخصی صرف می شوند. همانطور که خواهید دید منوط به اینکه ستاک افعال به واکه یا همخوان ختم شود

صرف فعال و نحوه ظاهر شدن شناسه ها فرق خواهد کرد. علت وجود ین تفاوت را میتوان در ساخت هجای این گویش توضیح داد.

فعل متعدی		فعل لازم	
می اورم	?atyar- em	می افتم	?akafem
می اوری	?atyar - i	می افتی	?akafi
می آورد	?atyar - e(t)	می افتد	?akafe(t)
می آوریم	?atyar - im(en)	می افتیم	?akafim
می آورید	?atyar - en	می افتید	?akafen
می آورند	?atyar - en	می افتند	?akafen
می برم	dawa - m	فرار می کنم	?awâ-m
می بری	dawey	فرار می کنی	?awâ-y
می برد	dawâ- t	فرار می کند	?awâ -y(t)
می بریم	dawe- ym(en)	فرار می کنیم	?awâ-ym(en)
می برید	dawa-n	فرار می کنید	?awâ -n
می برند	dawa-n	فرار می کنند	?awâ-n

ین افعال با وند نفی " n â " نفی می شود که بجای "da" و "?a" می یاد مانند:

نمی افتم	nâkafem

ب - حال التزامی

حال التزامی از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با وند وجهی "be" و وندهای شخصی ساخته می شود. مانند :

متعدی		لازم	
بیاورم	beyar -em	بیفتم	bekaf- em
بیاوری	beyar -i	بیفتی	bekaf - ĕ
بیاورد	beyar -ĕ(t)	بیفتد	bekaf - ĕt
بیاوریم	beyar -im(en)	بیفتیم	bekaf - im(en)
بیاورید	beyar -en	بیفتید	bekaf - en
بیاورند	beyar -en	بیفتند	bekaf - en

فعل حال التزامی با وند نفی "na" منفی می شود که بجای "be" می آید.
مانند:

نیفتم	nakaf- em

ج- فعل امر

این فعل از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با وند وجه " be " و بدون وندهای شخصی ساخته می شود. مانند :

بیانداز	bexa
بگیر	beger
بیاور	beyar

فعل امر با "na" یا "ma" منفی می شود:

مکن	naka
نیاور	nayar
نیا	nayâ

د- گذشته ساده

این فعل از ستاک گذشته باضافه وندهای شخصی ساخته می شود.

فعل متعدی		فعل لازم	
آوردم	hâwerd -em	افتادم	kaft -em
آوردی	hâwerd -i	افتادی	kaft - i
آورد	hâwerd	افتاد	kaft
آوردیم	hâwerd -im(en)	افتادیم	kaft -im(en)
آوردید	hâwerd -en	افتادید	kaft -en
آوردند	hâwerd -en	افتادند	kaft -en

این فعل با ”na-“ منفی می شود مانند :

نیفتادم	nakaftem

دربرخی از افعال برای منفی کردن بجای ”na-“ از “nâ-“ استفاده می شود :

نفی		ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
ناوردم	nâwerdem	yar	hâwerd	آوردن	hâwerden

ه - گذشته استمراری

ین فعل از ستاک گذشته و وندهای وجه ”da-“ و ”?a-“ به اضافه وندهای شخصی ساخته می شود مثال:

می چیدم	?aceni -m	می گفتم	dawat -em
می چیدی	?aceni- (t)	می گفتی	dawat –i(t)
می چید	?aceni	می گفت	dawat
می چیدیم	?aceni -im(en)	می گفتیم	dawat -im(en)
می چیدید	?aceni - en	می گفتید	dawat -en
می چیدند	?aceni -en	می گفتند	dawat -en

این فعل با " na " منفی می شود که بـه جـای وندهـای " da " و " ʔa "
می نشیند.

nawatem	نمی گفتم

و- گذشته شرطی

برای ساختن این فعل بعد از "ʔar" وند شخصی "-be" به اضافــه ســتاک گذشته به اضافه واکه/ â / و بعد از ایــن وندهــای شــخصی بــرای صــرف می آیند مانند :

فعل لازم		فعل متعدی	
ʔar bekaftâ -m	اگر می افتادم	ʔar bexesâ -m	اگر می انداختم
ʔar bekaftâ -y	اگر می افتادی	ʔar bexesâ -y	اگر می انداختی
ʔar bekaftâ	اگر می افتاد	ʔar bexesâ	اگر می انداخت
ʔar bekaftâ-ym(en)	اگر می افتادیم	ʔar bexesâ -ym(en)	اگر می انداختیم
ʔar bekaftâ -n	اگر می افتادید	ʔar bexesâ -n	اگر می انداختید
ʔar bekaftâ -n	اگر می افتادند	ʔar bexesâ -n	اگر می انداختند

این فعل با " –na "منفی می شود که به جای -ʔa می آید :

ʔar nakaftâ-m	اگر نمی افتادم

۲. ۲. ۵ - زمانهای فعلی مرکب

زمانهای فعلی مرکب شامل انواع زیر است:

الف- گذشته نقلی

این فعل از گذشته ساده باضافه "-a(s)" (زمان حــال ســوم شــخص فعــل "بودن") ساخته می شود. به افعال صرف شدهٔ زیر توجه کنید و آنها را بــا بند "د" در (۱. ۲. ۵) مقایسه کنید.

فعل لازم		فعل متعدی	
kaft - ema(s)	افتاده ام	ceni - ma(s)	چیده ام
kaft - iya/ita(s)	افتاده ای	ceni - ta(s)	چیده ای
kaft - ega(s)	افتاده است	ceni - ya(s)	چیده است
kaft - ima(s)	افتاده ایم	ceni - mena(s)	چیده ایم
kaft - ena(s)	افتاده اید	ceni - na(s)	چیده اید
kaft - ena(s)	افتاده اند	ceni - na(s)	چیده اند

فعل متعدی		فعل لازم	
kwešt- ema(s)	کشته ام	cüm-a(s)	رفته ام
kwešt - ya(s)/ta(s)	کشته ای	cüt-a(s)	رفته ای
kwešt -ega(s)	کشته است	cüy-a(s)	رفته است
kwešt - ima(s)	کشته ایم	cümen-a(s)	رفته ایم
kwešt -ena(s)	کشته اید	cü n-a(s)	رفته اید
kwešt -ena (s)	کشته اند	cü n-a(s)	رفته اند

این فعل با "-na" منفی می شود که در آغازفعل می آید :

nakafte - ma (s) نیفتاده ام

ب- گذشته دور :

این فعل از ستاک گذشته به اضافه / ü / همراه با وندهای شخصی ساخته می شود :

فعل لازم		فعل متعدی	
kaft - ü -m	افتاده بودم	kwešt -ü -m	کشته بودم
kaft - ü -t	افتاده بودی	kwešt -ü -t	کشته بودی
kaft - u	افتاده بود	kwešt -ü	کشته بود
kaft - ü - men	افتاده بودیم	kwešt -ü - men	کشته بودیم
kaft - u - n	افتاده بودید	kwešt -u -n	کشته بودید
kaft - u - n	افتاده بودند	kwešt -ü -n	کشته بودند

اگر ستاک گذشته فعل به واکه های / i / و / u / ختم شود، ایـن واکـه هـا حذف و بعد فعل طبق قاعده بالا صرف می شود.

cu	cü-m	رفته بودم
ceni	cenü -m	چیده بودم

این فعل با " na " منفی می شود :

nakaft -ü - m نیفتاده بودم

ج- شرطی کامل :

فعل از ar? به معنای "اگر" به اضافه " -be " به اضافه ستاک گذشته فعل بـه اضافه(yâ) â به اضافه شناسه های فعلی ساخته می شود. با اضافه کـردن ar? به آغاز گذشته دور باز شرطی کامل بدست می آید. در زیر بـرای هـر دو شیوه مثال آورده شده است.

?ar bekaftâ (yâ) -m	اگـر افتـاده بودم	?ar kaft - ü- m	اگـر افتــاده بودم
?ar bekaftâ (yâ) -y	اگـر افتـاده بودی	?ar kaft - ü -t	اگـر افتــاده بودی
?ar bekaftâ (yâ)	اگـر افتـاده بود	?ar kaft - ü	اگـر افتــاده بود
?ar bekaftâ(yâ) -ym(en)	اگـر افتـاده بودیم	?ar kaft - ü - men	اگـر افتــاده بودیم
?ar bekaftâ (yâ) -n	اگـر افتـاده بودید	?ar kaft - ü -n	اگـر افتــاده بودید
?ar bekaftâ (yâ) -n	اگـر افتـاده بودند	?ar kaft - ü -n	اگـر افتــاده بودند

این فعل با "-na " منفی می شود :

?ar nakaftâ (yâ) m	اگر نیفتاده بودم
?ar nakaftüm	اگر نیفتاده بودم

د - افعال مجهول :

افعال مجهول از افعال متعدی معلوم بطریق زیر ساخته می شوند :

ستاک حال مجهول از ستاک حال فعل متعدی به اضافه "yâ" و ستاک گذشته مجهول از ستاک حال فعل متعدی به اضافه "ya" ساخته می شود. البته پیشوند -a? نیز در فعل حال مجهول ظاهر می شود.

مصدر معلوم		ستاک حال مجهول	ستاک گذشته مجهول	مصدر مجهول	
ferušin	فروختن	?aferuš-ya	feruš-yâ-	ferušyâyn	فروخته شدن
kweštan	کشتن	?akwež-ya	kwež-yâ-	kwežyâyn	کشته شدن

یک - فعل مجهول گذشته از ستاک گذشته مجهول به اضافه وندهای شخصی ساخته می شود مانند:

kwežyâ - m	کشته شدم
kwežyâ -y	کشته شدی
kwežyâ	کشته شد
kwežyâ - ymen	کشته شدیم
kwežyâ - n	کشته شدیم
kwežyâ - n	کشته شدند

این فعل با " na " منفی می شود:

nakwežyâ-m کشته نشدم

دو - فعل مجهول حال از "a?" با اضافه ستاک حال مجهول همراه با وندهای شخصی ساخته می شود:

?akwežya - m	کشته می شوم
?akwežye - y	کشته می شوی
?akwežya	کشته می شود
?akwežye - ym (en)	کشته می شویم
?akwežya -n	کشته می شوید
?akwežya - n	کشته می شوند

این فعل با " nâ " منفی می شود مانند :

nâkweža-m کشته نمی شوم

ه - افعال سببی:

ستاک این دسته از افعال از ستاک حال افعال لازم به اضافـه واژک " en " برای ستاک حال و " ân " برای ستاک گذشته ساخته می شوند :

مصدر سببی		ستاک گذشته سببی	ستاک حال سببی	مصدر لازم	
سوزاندن	suzânen	suzân	-suzen	سوختن	suzyâyn
باراندن	dowânen	dowân	-dowen	دویدن	dowin

یک - فعل گذشته سببی

این فعل از ستاک گذشته سببی به اضافه وندهای شخصی ساخته می شـود مانند :

سوزاندم suzânem
دواندم dowânem

این فعل با "na" منفی می شود :

نسوزاندم nasuzânem

دو - فعل حال سببی

از ستاک حال سببی به اضافه "-a?" همراه با شناسه های فعلی (وندهای شخصی) ساخته می شود:

می سوزانم ?asuzenem
می بارانم ?adowenem

و- افعال لازم و متعدی:

فعل لازم به مفعول نیازندارد،ولی متعدی همیشه درجمله به دنبال مفعـول می آید. در این گویش افعال لازم و متعدی از نظر صـوری بـا هـم فـرق ندارند و هر دو گروه باوندهای شخصی صـرف مـی شـوند.فـرق آنـها در نقش آنها در جمله است.

?ali ?acê — علی می رود — (فعل لازم)

?ali ketâwa(مفعول) ?tyarê — علی کتاب را می آورد. — (فعل متعدی)

۵.۲.۳ - افعال ساده، مشتق و مرکب :

الف- فعل ساده به فعلی گفته می شود که از بن فعلی بدون اضافات دیگر ساخته شود مانند:

bün	بودن
cün	رفتن
hâwerden	آوردن

ب- فعل مشتق به فعلی گفته می شود که دارای عناصر غیر فعلی بصورت "وند" باشد. این "وند" بصورت پیشوند یا پسوند می آید.

پیشوندهای فعلی:

پیشوند	مصدر	
?aw dar	?aw dar kaften	خارج شدن، بیرون آمدن
?aw lâ	?aw lâ nâyn	کنار گذاشتن
?aL	?aL gardânen	برگرداندن
bara lâ	bara lâ kerden	آزاد کردن
?aw / da dar	?aw / da bar kerden	پوشیدن،پوشاندن
?aw dar	?aw dar kerden	آویزان کردن
?aw xwār	?aw xwār xesen	به پایین انداختن
la yak jiya	la yak jiya kerden	از هم جدا کردن
wal	wal xesen	همراه کردن
?aw	?aw gerten	یاد گرفتن

تنها پسوند فعلی در این گویش " awa " است که کاربرد آن بسیار کم و با افعال معدودی بکار می رود.

مصدر		حال اخباری	
?aw kerden awa	باز کردن	?aw kam awa	باز می کنم

ج- فعل مرکب به فعلی گفته می شود که در آن عناصر غیر فعلی مثل اسم، صفت و قید بکار رفته باشد. این عنصر غیر فعلی را متمم فعل گوییم. متمم فعل خود بر دو گونه است : ساده و مرکب

یک- متمم فعل ساده آن است که ار یک جزء تشکیل شده باشد مانند :

بهانه گرفتن	paLp - gerten
کار کردن	kâr - kerden

دو- متمم فعل مرکب، آن است که از یک جزء بیشتر تشکیل شده باشد. مانند:

روبوسی کردن	dasa mel kerden
از یاد رفتن	la bir cu:n
فرو رفتن	?aw ben cu:n

در صرف افعال مرکب و مشتق باید به موارد زیر توجه شود:

۱ - وندهای "وجه" و "نفی" بین عنصر غیر فعلی و فعل اصلی می آیند مانند :

بهانه نگرفتم	paLp na gertem
ازیاد رفت	labir ?aw cu:

۲ - در صرف این افعال وندهای شخصی در پایان جزء فعلی می آیند:

بهانه گرفتم	palp gertem

۳- اگر این فعلها با ضمائر مفعولی پیوسته همراه باشند، این ضمائر بین عنصر غیر فعلی و جزء پیش از وندهای "وجه" و "نفی" قرار می گیرند:

بهانه تو را نگرفتم	paLp-et nagertem

٤. ۲. ۵ - افعال خاص:

چون فعل "بودن"، "آوردن"، "داشتن" و "دادن" و افعالی که از اینها مشتق می شوند از نظر صرف بادیگر افعال کمی فرق دارند صرف آنها در زیر آورده شده است :

الف - بودن، شدن	bün

۱ - حال اخباری:

این فعل به صورت پیوسته و جدا وجود دارد :

صورت پیوسته :

	بعد از همخوان	/ü/, /e/, /ê/, /i/ بعد از واکه های
اول شخص مفرد	- em	- yem
دوم شخص مفرد	- i	- yi
سوم‌شخص مفرد	- a	- ya
اول شخص جمع	-im (en)	- yimen
دوم‌شخص جمع	- en	- yen
سوم‌شخص جمع	- en	- yen

	پس از واکه های / a / , / â /	پس از واکه های / u / , / o /
اول شخص مفرد	- m	- wem
دوم شخص مفرد	- i	- wi
سوم شخص مفرد	- s	- wa
اول شخص جمع	- ym (en)	- wimen
دوم شخص جمع	- n	- wen
سوم شخص جمع	- n	- wen

مثال :

gap – em	بزرگم
bau: - yem	عروس هستم
giyâ – s	گیاه است
nür-a	نور است

صورت جدا :

ham	می باشم، هستم
hay	می باشی، هستی
has	می باشد، هست
haym (in)	می باشیم، هستیم
han	می باشید، هستید
han	می باشند، هستند

منفی این فعل بصورت زیر است

نمی باشم، نیستم	nim
نمی باشی، نیستی	nit
نمی باشد، نیست	niya
نمی باشیم، نیستیم	nimen
نمی باشید، نیستید	nin
نمی باشند، نیستند	nin

۲- حال التزامی:

باشم، بشوم	büm
باشی، بشوی	büt
باشد، بشود	bêt
باشیم، بشویم	bümen
باشید، بشوید	bün
باشند، بشوند	bün

منفی :

نباشم، نشوم	nawm
نباشی، نشوی	naüt
نباشد، نشود	naÿ(t)
نباشیم، نشویم	naümen
نباشید، نشوید	nawn
نباشند، نشوند	nawn

۳ - امر : باش، بشو bu

منفی : نباش، نشو naw

٤ - گذشته ساده :

بودم، شدم	büm
بودی، شدی	büt
بود، شد	bü
بودیم، شدیم	bümen

bün	بودید، شدید
bün	بودند، شدند

این فعل با "na" منفی می شود که به جای " b "می نشیند. مانند:

نبود، نشد naü

نشدیم، نبودیم naümen

ه- گذشته استمراری:

daüm	می شدم
daüt	می شدی
daü	می شد
daümen	می شدیم
daün	می شدید
daün	می شدند

منفی: نمی شدم naüm

نمی شدی naüt

و- گذشته نقلی :

büma (s)	شده ام، بوده ام
büta (s)	شده ای، بوده ای
büya (s)	شده است، بوده است
bümena (s)	شده ایم، بوده اید
büna (s)	شده اید، بوده اید
büna (s)	شده اند، بوده اند

در منفی این فعل " na " به جای " b "می نشیند:

نبوده ام، نشده ام naüma (s)

نبوده ای، نشده ای naüta (s)

ز- گذشته دور[۱۳]:

[۱۳]. چون ستاک گذشته این فعل به / ü / ختم می شود گذشته ساده وگذشته دور آن همانند است.

büm	شده بودم
but	شده بودی
bu	شده بود
bümen	شده بودیم
bün	شده بودید
bun	شده بودند

افعال مشتق و مرکب که با فعل بودن ساخته می شوند در کلیه زمانها فعل " بودن " بطریق فوق صرف می شود و دیگر قسمتها تغییر نمی کنند. مانند:

bara la bü	رها شد، آزاد شد
wel ?aw büm	گم شدم، آواره شدم

ب- آوردن hâwerden

۱- حال اخباری:

?atyar - em	می آورم
?atyar - i	می آوری
?atyar - ê	می آورد
?atyar - im (en)	می آوریم
?atyar - en	می آورید
?atyar - en	می آورند

منفی :

با " nâ "منفی می شود که به جای " ?a "می آید مانند:

nâtyar - em نمی آورم

۲- حال التزامی :

beyar - em	بیاورم
beyar – i	بیاوری
beyar - ê	بیاورد

beyar - im (en)	بیاوریم
beyar - en	بیاورید
beyar - en	بیاورند

این فعل با " ne " منفی می شود که به جای " be " وجه می آید:

nê yaren — نیاورید

۳- امر : — بیاور — bê yar

منفی : — نیاور — nĕyar

٤- گذشته ساده:

hâwerd - em	آورم
hâwerd - i	آوری
hâwerd	آورد
hâwerd - im (en)	آوریم
hâwerd - en	آورید
hâwerd - en	آوررند

منفی:

این فعل با " -nâ " منفی می شود که بجای " hâ " می آید:

nâwerdem — نیاوردم

٥- گذشته استمراری:

dâwerd - em	می آوردم
dâwerd - i	می آوردی
dâwerd	می آورد
dâwerd - im (en)	می آوردیم
dâwerd - en	می آوردید
dâwerd - en	می آوردند

منفی :

منفی این فعل با منفی فعل گذشته ساده یکی است و تنها فرق آنها در این است که در منفی گذشته استمراری واکه /ā/ کشیده تر است.

نمی آوردم nâ werdem

٦- گذشته شرطی:

اگر می آوردم	?ar bâwerd- âm
اگر می آوردی	?ar bâwerd - ây
اگر می آورد	?ar bâwerd - â
اگر می آوردیم	?ar bâwerd - âym (en)
اگر می آوردید	?ar bâwerd - ân
اگر می آوردند	?ar bâwerd - ân

منفی :

اگر نمی آوردم ?ar nâwerdâm

۷- گذشته نقلی :

آورده م	hâwerd - ema (s)
آورده ای	hâwerd - iya (s)
آورده است	hâwerd - ega (s)
آورده ایم	hâwerd - im (en) a (s)
آورده اید	hâwerd - ena (s)
آورده اند	hâwerd - ena (s)

برای منفی کردن این زمان "nâ "جای" hâ "را می گیرد:

نیاورده ام nâwerdema (s)

۸- گذشته دور:

آورده بودم	hâwerd - ü - m
آورده بودی	hâwerd - ü - t
آورده بود	hâwerd - ü
آورده بودیم	hâwerd - ü - m (en)
آورده بودید	hâwerd - ü - n
آورده بودند	hâwerd - ü - n

۹- گذشته التزامی :

اورده باشم	hâwerd - u -m
اورده باشی	hâwerd - u - t
اورده باشد	hâwerd - ü
آورده باشیم	hâwerd - u - m (en)
اورده باشید	hâwerd - u - n
آورده باشند	hâwerd - ü - n

منفی : نیاورده باشم nâ werdüm

۱۰- شرطی کامل:

اگر آورده بودم	?ar bâwerd - â (yâ) - m
اگر آورده بودی	?ar bâwerd - â (yâ) - y
اگر آورده بود	?ar bâwerd - â (yâ)
اگر آورده بودیم	?ar bâwerd - â (yâ) - ymen
اگر آورده بودید	?ar bâwerd - â (yâ) - n
اگر آورده بودند	?ar bâwerd - â (yâ) - n

منفی : اگر نیاورده بودم ?ar nâwerdâ (yâ) m

ج - داشتن dâš ten

۱- حال اخباری :

دارم	děr - em
داری	děr - i
دارد	děr - e (t)
داریم	děr - im (en)
دارید	děr - en
دارند	děr - en

منفی : ندارم nayrem

۲- حال التزامی :

dâštum	داشته باشم
dâštu-t	داشته باشی
dâšt - ê (t)	داشته باشد
dast - u -men	داشته باشیم
dâšt - u - n	داشته باشید
dâšt - u - n	داشته باشند

منفی : نداشته باشم nê yâštum

۳- امر : داشته باش dâš tu

منفی : نداشته باش nĕyâš tü

۴- گذشته ساده :

dâšt - em	داشتم
dâšt - i	داشتی
dâšt	داشت
dâšt - im (en)	داشتیم
dâšt - en	داشتید
dâšt - en	داشتند

منفی : نداشتم neỹaštem

۵- گذشته استمراری: صرف این فعل مانند صرف گذشته ساده است:

داشتم، می داشتم dâštem

منفی: نداشتم، نمی داشتم neyâš tem

۶- گذشته شرطی:

اگر می داشتم	?ar beÿâštâ (yâ) - m
اگر می داشتی	?ar beÿâštâ (yâ) - y
اگر می داشت	?ar beÿâštâ (yâ)
اگر می داشتیم	?ar beÿâštâ (yâ) - ymen
اگر می داشتید	?ar beÿâštâ (yâ) - n
اگر می داشتند	?ar beÿâštâ (yâ) - n

منفی :

اگر نمی داشتم ?ar neÿâštâ (yâ)m

۷- گذشته نقلی:

داشته ام	dâšt - ema (s)
داشته ای	dâšt - iya (s)
داشته است	dâšt - ega (s)
داشته ایم	dâšt - im (en) a (s)
داشته اید	dâšt - ena (s)
داشته اند	dâšt - ena (s)

منفی : نداشته ام neÿâštema (s)

۸- گذشته دور :

داشته بودم	dâšt - u - m
داشته بودی	dâšt - ü - t
داشته بود	dâšt - ü
داشته بودیم	dâšt - u - men
داشته بودید	dâšt - ü - n
داشته بودند	dâšt - ü - n

منفی : نداشته بُودم neÿâšt -˙üm

۹- شرطی کامل :

?ar bêyâštâ (yâ) - m	اگر داشته بودم
?ar bêyâštâ (yâ) - y	اگر داشته بودی
?ar bêyâštâ (yâ)	اگر داشته بود
?ar bêyâštâ (yâ) - ymen	اگر داشته بودیم
?ar bêyâštâ (yâ) - n	اگر داشته بودید
?ar bêyâštâ (yâ) - n	اگر داشته بودند

منفی : اگر نداشته بودم ?ar bêyâštâ (yâ) m

د - دادن dâ yn

۱- حال اخباری:

dêya - m	می دهم
dêya -y	می دهی
děyâ	می دهد
dêya-ym (en)	می دهیم
dêya-n	می دهید
dêya -n	می دهند

منفی : نمی دهم nâyam

۲- حال التزامی:

beyam	بدهم
beyay	بدهی
beyâ	بدهد
beyaym (en)	بدهیم
beyan	بدهید
beyan	بدهند

منفی ندهم neyam

۳- امر : بده bey

منفی : نده neÿ

٤- گذشته ساده:

دادم	dâ-m
دادی	dâ-y
داد	dâ
دادیم	dâ-ym (en)
دادید	dâ-n
دادند	dâ-n

منفی: ندادم neyâm

٥- گذشته استمراری:

می دادم	dêyâ-m
می دادی	dêyâ--y
می داد	dêyâ
می دادیم	dêyâ-ym (in)
می دادید	dêyâ-n
می دادند	dêyâ-n

منفی: نمی دادم nâ yâm

٦- گذشته شرطی:

اگر می دادم	?ar bêyâ (yâ) - m
اگر میدادی	?ar bêyâ (yâ) - y
اگر می داد	?ar bêyâ (yâ)
اگر می دادیم	?ar bêyâ (yâ) - ym (en)
اگر می دادید	?ar bêyâ (yâ) - n
اگر می دادند	?ar bêyâ (yâ) - n

منفی: اگر نمی دادم ?ar neyâ (yâ) m

۷- گذشته نقلی:

داده ام	dâ-ma (s)
داده ای	dâ-ya (s)
داده است	dâ- (s)
داده ایم	dâ-ym (en) a (s)
داده اید	dâ-na (s)
داده اند	dâ-na (s)

منفی: نداده ام nê yâma (s)

۸- گذشته دور:

داده بودم	dâü - m
داده بودی	dâü - t
داده بود	dâü -
داده بودیم	dâü - men
داده بودید	dâü - n
داده بودند	dâü - n

منفی: نداده بودم nê yâü-m

۹- گذشته التزامی:

داده باشم	dâw -m
داده باشی	dâü - t
داده باشد	dâü
داده باشیم	dâü - men
داده باشید	dâw - n
داده باشند	dâw - n

منفی : نداده باشم neyâwm

۱۰- شرطی کامل:

اگر داده بودم	?ar bêyâ (yâ) - m
اگر داده بودی	?ar bêyâ (yâ) - y
اگر داده بود	?ar bêyâ (yâ)
اگر داده بودیم	?ar bêyâ (yâ) - ym (en)
اگر داده بودید	?ar bêyâ (yâ) - n
اگر داده بودند	?ar bêyâ (yâ) - n

منفی: اگر نداده بودم ?ar nêyâ (yâ) –m

فصل ششم

۶ - نقش نما ، ساخت واژه و جمله

۱ . ۶ - نقش نماها

نقش نماها شامل حروف اضافه، حروف ربط و پی بندهای اسمی می باشند.

۱ . ۱ . ۶ - حروف اضافه

حروف اضافه، اغلب با اسم، گروه اسمی یا صفت همراه میشوند و آنها را وابسته فعل می سازند و در این گویش حروف اضافه پیش از اسم و بعد از اسم می آیند.

الف - حروف اضافه پیش از اسم:

da	در
la	ا ز
wa	به
wapê	به، بر
?alê	بر
?arê	برای
bê	بدون
wal	با، همراه
tâ	تا

ب - حروف اضافه متأخر :

این حروف که معمولا با حروف اضافه پیش از اسم da , la , aw waw , و wa می آیند عبارتند از: awa , yaw و aw

wa mâšin-aw	با ماشین (نکره)
la dur-aw	از دور (نکره)
la xwe yaw	پیش خودش

waw bâr kuL- awa	با کول پشته (معرفه)
la nâw xweyân-aw	در میان خودشان
da ban diwar-aw	از بالای دیوار (نکره)
la bân diwâr-aw	از بالای دیوار
law ban diwâr-awa	از بالای دیوار (معرفه)

۶.۱.۲ - حروف ربط

حروف ربط دو اسم، دو گروه اسمی و یا دو جمله را به هم ربط می دهند و به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می شوند:

الف - حروف ربط ساده - این حروف عبارتند از:

u	و
tâ	تا
?ar , ?agar	اگر
ge	که
cün	چون
yâ	یا
baLkam	بلکه
baLam	بلکه
wali	ولی
na	نه
iš , ham	هم، نیز
?amân	اما
ca	چه

iš- بعد از واکه بصورت yš- می آید و بیشتر با اجزاء زیر جمله می آید.

(پس از فاعل)	?ima - yš hatim	ما نیز آمدیم
(پس از مفعول)	ma ?awân - iš dim	من نیز آمدم
(پس از حرف اضافه)	?ale - yš xwârd	ازش هم خورد
(پس از فعل)	xeLâs kerd-u-hatiš	تمام کرد و آمد

ب- حروف ربط مرکب:

tâ ?ara ge	تا آنجا که
wê šart yage	به شرط اینکه
?emja	آنگاه
?agar ca	اگر چه
cun ge	چونکه
?are ya	برای اینکه، زیرا
waxtege (haxtege)	وقتی که
we mahz ya ge	به محض اینکه
we wejud ya ge	با وجود اینکه
barža ya ga	پیش از اینکه

۶.۱.۳ - پی بندهای اسمی:

الف - / ê / به دنبال اسم می آید:

kâr - ê - beka — کاری بکن

ب- / i / نسبت به دنبال اسم می آید:

kwere kermâšân - i — پسر کرما شانی

kwenê despil - i — مشک دزفولی

ج - نشانه های ندا

اسم وقتی در حالت ندا باشد پی بند " -a(ga) " می گیرد.

dowat-a (ga) — دختر (حالت ندا)

xwešk-a — خواهر

bâwg-a — پدر

" -al " علامت جمع است. وقتی که " a " یا "a (ga)" ندا یا معرفه به آخر اسم جمع می چسبند "-al" به " el " تبدیل می شود مانند:

zenel-a (ga) — زنان (هم ندا و هم اسم معرفه)

kwerel-a (ga) — پسران (هم ندا و هم اسم معرفه)

اسم در حالت ندا گاهی بدون هیچ نشانه پایانی می آید و فقط واکه آخر کشیده می شود.

berâ — برادر (حالت ندا)

?avda — عبده (اسم خاص، حالت ندا)

اسم در حالت ندا با اصوات " ?aÿ " و " y â " می آید. مانند:

برادر (حالت ندا)	?eÿ berâ
یا خدا (حالت ندا)	yâ xwedâ

٦.١.٤ - اصوات

در اینجا لازم مینماید که به گروهی دیگر از واژگان اشاره کنیم که به آنها اصوات گفته میشود. اصوات آواهایی هستند که در موقع تحسین، شگفتی، درد، ترس، و افسوس بیان می شوند. در زیر مشهورترین و پر بسامدترین اعضاء این گروه از واژگان معرفی میگردند:

آخ	?âx
اخ	?ây
اف	?of
اوف	?ufey
ای	?aÿ
آیش	?âyš
هی	hoy
وای	way
آه	?âh

٦.٢ - ساختار واژه

واژه از نظر ساختار به سه دسته تقسیم می شود: ساده، مشتق، مرکب

٦.٢.١ - واژهٔ ساده

واژه ساده آن است که از یک واژک[14] آزاد ساخته شده باشد مانند:

مرد	peyâ
زن	žen
خوب	xu

[14]. واژک به کوچکترین واحد معنی د ار زبان گفته می شود و به دو دسته آزاد و وابسته تقسیم می شود. به واژک وابسته "وند" نیز گفته می شود.

۶.۲.۲-واژه مشتق

واژه مشتق از یک واژه آزاد و یک یا چند واژک وابسته ساخته می شـــود. واژکهای وابسته به سه دسته تقسیم می شوند : پیشوند، پسوند، میانوند

الف - پیشوندها عبارتند :

پیشوند	مثال	
lâ	lâ rê	راه فرعی
wa	wa düyâw	به دنبال
nâ	nâ ?emêd	نا امید
bâ	bâ ?êman	با ایمان
be	be raw	تندرو
bê	bêdaŋ	بی صدا
bar	barmâL	قسمتی ازسیاه چادر
ham	hamdard	همدرد
hâw	hâwsâ	همسایه
dar	darjê	در جا
bar	bargerten	حامله شدن. میوه گرفتن
na	našâyes	ناشایست

ب- پسوندها

پسوند	مثال	
- â	dânâ	دانا
- âr	kerdâr	کردار
- in	sarin	بالا، بالین
- âna	zenâna	زنانه
- y	rušnâ - y	روشنایی
- aki	dar-aki	بیرونی
- kar	kâr-kar	کارکن؛ فعال
- ây	deriž -ây	درازای
-i	xwamân - i	خودمانی
- âsâ	maLek - âsâ	مانند ملک
- fan	hasan - fan	مثل حسن
- en	runên	روغنی
- aki	?aw- aki	آبکی

پسوند	مثال	
- ani	rav - ani	رفتنی، رهگذر
- yâg	nüs-yâg	نوشته شده
- ên	ne kuw-ên	نیزار
- yawâr	xwên - yawâr	خونبار
- awân	dašt - awân	سبزپا
- wâna	gala - wâna	گوسفندچرانی
- ana	šarm - ana	شرمنده
- ani	xwârd - ani	خوردنی
- âd	?âbâd	آباد
- âdi	?âb -âdi	آبادی
- eLa	bicek - eLa	کو چولو
- eg	ruzeg	روزه
- dük	dom - dük	سنجاقک
- ilek	das - ilek	داس کوچک
- ulek	mašk - ulek	مشک دوغ کوچک
- ey	zard - ey	یرقان
- eg	nâweg	وسط
- ân	tupân	توپ بازی
- ena	sâz - ena	مطرب
- ina	zardina	زرده تخم مرغ
- yati	yak-yati	یگانگی
- ana	kelek-âna	انگشتر
- yâr	jeftyâr	مردی که شخم می زند
- êšt	xwarêšt	خورش
- esân	kwerdesân	کردستان
- ci	tofaŋ - ci	شکارچی
- icek	dâricek	درخت کوچک
- ca	bâxca	باغچه
- ek	dasek	دسته
- ka	dulka	قمقمه
- lak	dülak	دوده
- kiša	kweL - kiša	کوتاه قد
- kân	pelakân	پله کان

پسوند	مثال	
- gar	kâr -gar	کارگر
- gari	kar - gari	کارگری
- ga	maxaL -ga	جایگاه
- gâni	zenda - gâni	زندگانی
- kiš	?aw - kiš	آبکش
- man	?arezu - man	ارزومند
- man	dudeman	دودمان
- war	sarwar	سرور،آقا
- war	?emed - wâr	امید وار
- xâra	guš - xâra	گوشواره
- wân	gâ - wân	گاو بان
- wânek	melwânek	گردنبند
- bâr	gwenâ - bâr	گناهکار
- bâz	qwemârbâz	قمار باز
- dâr	bašdâr	سهم دار
- dân	kedân	کاهدان
- Lâni	sawzLâni	سبزه زار
- dâr	farmândâr	فرماندار
- dar	farmândar	فرمانده
- kar	meskar	مسگر

ج - میانوندها

میانوندها عبارتند از:

میانوند	مثال	
u	qad- u - bâLâ	قدو بان
a	saŋa lâ	نامیزان
aw	guš - aw - guš	گوش تا گوش
la	jê la jê	فورا – درجا
?aw	sar-?aw xwari	سرازیری

٦.٢.٣ - واژهٔ مرکب

و زه مرکب از بیش از یک واژک آزاد ساخته می شود و دارای انــواع زیــر ست:

۱- دو اسم بدون علامت اضافه:

sar gac	بالای تپه گچی(بیشتر اسم خاص)
saηâw	سنگی که آب روی آن جمع می شود
mela kyani	گردنه چشمه (اسم محل)

۲- مضاف و اضافه مضاف الیه با میاوند " a " :

marg a mŭš	داروی موش کش
gwel a ganim	گل گندم
kweL a bâx	قطعه باغ کوچک
kelâf a ban	کلاف نخ – ماسوره

۳- مضاف و اضافه مضاف الیه بدون میانوند:

berâ - žen	زن برادر
qwereg - žân	درد گلو
xâLu - žen	زن دائی

٤- موصوف به اضافه صفت بدون میانوند:

bâLâ - barz	بلند قد
caw - kăw	چشم آبی
deL - taη	دل تنگ
ru sêÿa	سیاه رو

٥ - صفت به اضافه موصوف بدون میانوند مانند:

šâ - raη	شاهرگ
sêÿa - meruž	مورچه سیاه
sêÿa - qweta	سیاه سرفه

٦ - صفت به اضافه موصوف با میانوند "a" مانند:

گوشت نرم	narm a gušt
تند مزاج	ton a mazaw
پسر سبزه	sawz a kwer
شیر زن	šêr a žen

۷- صفت عددی به اضافه موصوف مانند:

دو رو	do - ru
چهار گوش	cwâr - guš
سه شنبه	sê - šama

۸ - صفت اشاره به اضافه موصوف:

آن روز ، چند روز پیش	?aw ru
آن طرف	?aw lâ
آن وقت	?aw gel

۹ - صفت مبهم به اضافه موصوف:

هر کدام	har kâm
هیچ کس	hüc ka
همه کس	kwel kas

۱۰ - اسم به اضافه مصدر مرخم بدون میانوند:

دست ساز	das kerd
دست برد	das berd

۱۱ - اسم از صفت به اضافه ریشه فعل:

راهزن	rê - ger
قاتل	pêyâ - kwež
سر تراش، سلمانی	sar - taš
کم خور	kam - xwar

۱۲ - تکرار یک اسم بدون میانوند:

qaL - qaL	تکه تکه
tek - tek	چک چک
nem - nem	نم نم
gap - gapân	به شیوه بزرگها

۱۳ - تکرار یک اسم با میانوند " a " معمولا نام آواها (اسم صوت) بـه
ین طریق ساخته می شوند مانند:

šâq a šaq		صدای کبک
qiz a qiz	قیژ قیژ	جیغ و داد
šoř a šoř		شر شر (آب)

۱٤ - مصدر مرخم به اضافهٔ مصدرمرخم با میانوند/ e /:

kerd e berd	کردن و بردن
zad e xwird	زد و خورد
berd e bâxt	برد و باخت

۱۵ - مصدر به اضافه مصدر مرخم بدون میانوند:

hâten cün	آمد و رفت

۱٦ - دو اسم با میانوندهای "u"، "a"، "o"، "la"، "wa" و "o?" که مثالهای آن در قسمت میانوندها آمده است.

۱۷ - مضاف و مضاف الیه با میانوند /e/ :

dard e deL	درد دل
dard e sar	درد سر
Pêšt-e pâ	پشت پا

۶.۳- جمله

جمله بخشی از کلام است که از یک گزاره و یک موضوع برای بیان مفهومی تشکیل می شود و در آن معمولاً بین فاعل و فعل از نظر شمار و شخص تطابق وجود دارد. گزاره میتواند شامل یک فعل یا یک فعل و یک یا چند موضوع باشد مانند:

?amên - em	می مانم
ferya tavaqo ?alet dêrem	خیلی از تو توقع دارم

۶.۳.۱ - انواع جمله از نظر فعل:

الف - جمله با فعل اسنادی

فعل اسنادی به فعل "بودن = bün" گفته می شود.

hawâ sard-a   هوا سرد است

این جمله از فعل اسنادی، مسند الیه و مسند ساخته شده است که هوا "hawâ" مسند الیه سرد "sard" مسند و "a" فعل اسنادی است.

ب - جمله با فعل غیر اسنادی

این دسته از جمله ها با افعالی بجز فعل اسنادی ساخته می شوند و سایر اجزای آن را فاعل، مفعول و قید می نامند مانند:

ma	?awa	?ateyarem	?arê	mâL
فاعل	مفعول	فعل غیر اسنادی	حرف اضافه	قید مکان

(من آنرا به خانه می آورم.)

۶.۳.۲ - انواع جمله از نظر پیام و شیوه بیان

انواع جمله از نظر پیام و شیوه بیان چهار گونه است :

الف - جمله پرسشی که خود بر دو نوع است : جمله پرسشی با کلمات پرسشی و جمله پرسشی بدون کلمات پرسشی

۱ - جملات پرسشی با کلمات پرسشی

ca ?axwâzi ?	چه می خواهی ؟
hâ ku ?	کجاست ؟
keya ?	کیست ؟
?are ca hât?	چرا آمد ؟

۲ - جملات پرسشی بدون کلمات پرسشی: در واقع این نوع جملات با تغییر در آهنگ کلام سؤالی می شوند.

?ateyari ?	می آوری ؟
daüni ?	می بینی ؟

ب - جمله خبری

این جمله خبری را بیان می کند و نمونه آن بصورت زیر است:

dowanâ cüm	دیروز رفتم
bersima	گرسنه ام

ج - جمله تعجبی:

نمونه این جمله ها که با تعجب بیان می شوند بصورت زیر است:

cü raŋina	چه قشنگ است !
ce hawây	چه هوایی !

د - جمله امری:

این جمله که فرمان و دستوری را در بر دارد نمونه آن به صورت زیر است:

?awa ?aram beyar	آن را برایم بیاور
beras ?apêm	به من برس

۶.۳.۳ - عناصر جمله و جای آنها

عناصر جمله عبارتند از: فاعل (مسند الیه)، مفعول (مسند)، قید و فعل

۶.۳.۳.۱ - فاعل (مسند الیه)

فاعل در این گویش صرف نمی شود و جای آن در جمله مقام آن را معین می کند. فاعل اگر اسم یا ضمیر منفصل باشد معمولاً در اول جمله می آیدو از نظر شمار و شخص با فعل در تطابق است. مانند :

من نان می آورم. ma nân ?ateyarem فاعل (ضمیر)

علی نان می آورد. ?ali nân ?ateyare (t) فاعل (اسم)

وندهای شخصی (شناسه های فعلی) می توانند به جای فاعل بیایند یا به عبارتی در این گویش پدیدهٔ حذف فاعل (pro dropping) رخ میدهد:

nân ?ateyarem فاعل (وند شخصی)

۶.۳.۳.۲ - مفعول

مفعول با فعل می آید. اسم در حالت مفعولی نشانه های نکره و معرفه را بخود می گیرد و اگر مضاف باشد علامت / e / بین مضاف و مضاف الیه می آید.

کتاب حسن را آوردم. ketâw-e hasan hâwerdem

مفعول بر دو گونه است : با واسط، بی واسط

۱ - مفعول بی واسطه

مفعول بی واسطه به تنهایی و همیشه قبل از فعل می آید. اگر فاعل جمله ضمیر منفصل یا اسم باشد، مفعول بی واسطه بین فعل و فاعل می آید.

علی کتابی می آورد. ?ali ketâw-ê hâwerd
مفعول بی واسطه

کتابی آورد. ketâw-ê hâwerd
مفعول بی واسطه

۲ - مفعول با واسطه

مفعول با واسطه با حروف اضافه می آید. هم قبل از فعل و هم بعد از فعل متعدی می آید.

ma ketâwa ?are dowatam ?ateyarem
ma ketâwa ?ateyarem ?arê dowatam

من کتاب را برای دخترم می آورم.

"are dowata?" در دو جمله فوق مفعول با واسطه است که در جمله اول بین فعل و مفعول بی واسطه و در جمله دوم بعد از فعل آمده است.

۳. ۳. ۳. ٦ - قید:

قید زمان، حالت، و یا چگونگی فعل را بیان می کند. قید در جاهای مختلف جمله می آید اما جای قید مکان اغلب بعد از فعل است.

ma so bâyad ketâwa ?aře dowatam beyarem ?a mal

قید زمان — قید تاکید — قید مکان

من باید فردا کتاب را برای دخترم به خانه بیاورم.

قید دارای انواع زیر است :

۱ - قید مکان مانند :

?êra	اینجا
?awra	آنجا

۲ - قید زمان مانند:

?emru	امروز
?em šaw	امشب
?em sâL	امسال
so	فردا
ya waxtê	یک وقتی

۳ - قید حالت یا وصفی مانند:

peyâna / kwerâna	مردانه
ton	تند
xu	خوب
laÿ jura	چنین
law jura	چنان

٤ - قید مقدارمانند :

kam	کم
ferya	خیلی

۵ – قید نفی مانند :

huc	هیچ
?asLan	اصلا
harges	هرگز

٦ – قید تاکید مانند:

haLbata , haLwat	البته
râsi	راستی
hatman , hokman	حتما
bâyad	باید
naxây , nakây	مبادا

۷ – قید استثنا مانند:

faqat	فقط
bêrža	جز، غیر از

۸– قید پرسشی مانند:

?ařâ	چرا
mar	مگر
cetawr , cün	چگونه
ku	کجا
can (ê)	چند، چقدر
kê	کی (چه وقت)

۹ – قید شک و ظن مانند:

baLkaẏ , balkam	شاید، بلکه
mari	گویا، شاید

۱۰ – قید تمنی و آرزو مانند :

kâškâ , xwazga	کاش، کاشکی

٦.٣.٣.٤ -جایگاه فعل

جای فعل معمولا در پایان جمله است، ولی همانطور که در جملات زیر دیده می شود در جاهای دیگر نیز می آید. و در این حالت معمولا حرف اضافه a یا ya به معنی "به" بعد از آن می آید.

cüm-a mâL	به خانه رفتم
cü-ya mâL	به خانه رفت
barân-a ma	بده شان به من
?aw kweřa wat-a pêm	آن پسر به من گفت
to dyâ ma	ترا به من می دهد
ma hâm-a ?êra	من اینجا هستم

٦.٣.٣.٥ - تطابق فعل و فاعل از نظر شخص

فاعل یا مسند الیه با فعل مطابقت دارد یعنی با فاعل جمع فعل جمع و با فاعل مفرد فعل مفرد می آید و تثنیه در این گویش وجود ندارد.

kwera hât	پسر آمد
kweral hât-en	پسران آمدند

٦.٣.٣.٦ - نقش ضمائر شخصی

ضمائر شخصی فقط می توانند بصورت منفصل فاعل واقع شوند، اما هم بصورت منفصل و هم پیوسته می- توانند مفعول واقع شوند.

to hâwerdi	تو آوردی
?ali to hâwerd	علی ترا آورد
?ali hâwerd-at	علی آوردت

در جملات فوق "to." ضمیر شخصی ناپیوسته در جمله اول فاعل و در جمله دوم مفعول است و ضمیر شخصی پیوسته"-at" در جمله سوم مفعول است.

۶.۳.۳.۷ - جای ضمائر شخصی

جای ضمائر شخصی ناپیوسته به عنوان فاعل و مفعول در جمله همانند جای اسم است. ضمائر شخصی پیوسته نقش فاعلی نمی گیرند و در نقش مفعول جای آنها در جمله بصورت زیر است:

الف - اگر ضمیر متصل مفعولی بی واسطه باشد به پایان فعل می چسبد:

می دیدمت	daünesem-at
می دیدمش	daünesem-aÿ

ب - ضمیر متصل مفعولی با واسطه بعد از حروف اضافه قرار می گیرد:

ازم ایراد می گیرند	?êrâd ?ale - m ?ageren
آنها را ازتان (شما) می گیرند	?awâna ?ale - tân ?asenen

۶.۳.۳.۸ - جمله شرطی

وقتی که جمله ای وقوع حالتی را در گذشته یا حال با شرط بیان کند جمله شرطی است و دارای دو فعل است. یک فعل بعد از "اگر" می آید که شرط نامیده می شود و قسمت دیگر جواب شرط است. تحقق جواب شرط منوط به تحقق فعل شرط است جمله شرط بر دو گونه است:

الف - شرط ممکن ب - شرط غیر ممکن

الف - شرط ممکن

شرط ممکن آن است که احتمال رخ دادن آن هنوز وجود دارد و با ساختهای زیر در این گویش وجود دارد:

اگر آمد، برو	?agar hât , becü (گذشته ساده، امر)
اگر آمده است، می آیم	?agar hâtega (s) ?atya (ماضی نقلی، حال اخباری)
اگر می آنی، می آنیم	?ar ?atyay , ?atyam (حال اخباری، حال اخباری)
اگر بیایی، می آیم	?ar beyəy , ?atyam (حال التزامی، حال اخباری)
اگر آورده باشم، آن را می فروشم	?ar hâwerdum, ?aferušem-ê (حال التزامی، حال اخباری)

ب - شرط غیر ممکن
بیان کننده عملی است که احتمال رخ دادن آن گذشته است مانند:

اگر می گفتی، می آمدم	?ar bewatây, dahâtem (گذشته استمراری، گذشته استمرار)
اگر گفته بودی، آمده بودم	?ar watüt, hatüm (شرط کامل، گذشته دور)
اگر گفته بودی، می آمدم	?ar watüt, dahâtem (شرط کامل، گذشته استمراری)
اگر گفته بودی، می آمدم	?ar bewatây, dahâtem (شرط کامل، گذشته استمراری)
اگر گفته بودی، آمده بودم	?ar bewatây, hatüm (شرط کامل ، گذشته دور)

فصل هفتم

۷ – جملات، متون و مصادر کردی

۷.۱ – جملات نمونه

در زیر تعدادی از جملات این گویش برای نمونه آوانویسی و بـه فارسـی ترجمه شده اند.

1- hâri-t dêyam .	۱ - به تو کمک می کنند.
2 - la to xwedâ hâfezi ?akam	۲ - از تو خدا حافظی می کنم.
3 -?ařamân deÿ	۳ - برای ما ممکن است.
4 -?awâna beÿ ma	٤ - آنها را به من بده.
5- beÿ ma	٥ - بده به من.
6- daünetam	٦- می بینمد.
7- nâkweže meÿ	۷ - نمی کشدش.
8- naünêtam	۸ - نبینمد.
9- hêzetân dyam	۹ - بلندتان می کنم.
10- ?aceřêtam	۱۰- صدایم می کند.
11- kwemakem ?akâ	۱۱- کمکم می کند.
12- ?ava ?ařam ?atyare	۱۲- آنرا برای من می آورد.
13- ?ava wa ma büž	۱۳- آن را به من بگو.
14- waxtê ma ?aünê	١٤- وقتی مرا می بیند.
15- barâna ma	۱۵- بدشان به من.
16- xwedâ ?awâna dâ ?ima	١٦ - خدا آنها را به ما داد.
17 -?aw kweřa wata pêm	۱۷- آن پسر به من گفت.
18- ?awâna la ?ima san	۱۸- آنها را از ما گرفت.
19- ?awâna har sê ?ařat gwerj kerdem	۱۹ - هرسهٔ آنها را برای تو حاضر کردم.
20 –la to ca din ?	۲۰- از تو چه دیدند ؟
21- wa ma dâ	۲۱- به من داد.
22- kwel jê yê dim	۲۲- همه جا را دیدم.
23- kwel kase dim	۲۳- همه کس را دیدم.
24- feLân kas di-ya	٢٤- فلان کس را دیده است.
25- ketâwê-ter ?axwâzem	۲۵- کتاب دیگر را می خواهم.

26- hüc na-xeřima	۲۶- هیچ نخریده ام.
27- kwelyân xeřima	۲۷- همه را خریده ام.
28- beřê hatin	۲۸- بعضی آمدند.
29- feLâni dim	۲۹- فلانی را دیدم.
30- ?awâka dim	۳۰- آن دیگری را دیدم.
31- ?awâka ?axwâzem	۳۱- دیگری را می خواهم.
32- deřek ?acêta pât	۳۲- خار به پایت می رود.
33- ya da lâye menê	۳۳- این نزد من باشد.
34- hasratê hâ deLem	۳٤- حسرتی در دلم هست.
35-can sâL ?a pêyan ?acê	۳۵- چند سال بر آنها می گذرد.
36- peyây da ?aw beyâwânoya	۳٦ - در آن بیا بان مردی بود.
37- ?aw žena wa ma ?eüze	۳۷ - آن زن به من می گوید.
38- wa ma dyâ	۳۸- به من میدهد.
39- dyam ?a pê	۳۹- به او نمی دهد.
40- beras ?a pêm	٤۰- برس به من .
41- ?ava ?ařam beÿar	٤۱- آن را برایم بیاور .
42- ?ava la ma ?asênê	٤۲ - آن را از من می ستاند.
43- to dyâ ma	٤۳- تو را به من می دهد.
44- maL dêrem	٤٤- خانه دادم.
45- bersima	٤۵- گرسنه ام.
46- negadâr towem	٤٦- نگاهدار شما هستم .
47- negadâr - e - tânem	٤۷ - نگاهدارتان هستم.
48- ?akwežemeÿ	٤۸- می کشمش.
49- yâna la ?era ca ?axwanen	٤۹- آنها اینجا چه می خوانند ؟
50- ?awâna hamiša ketâw ?axwanen	۵۰- آنها همیشه کتاب می خوانند.

۷.۲ - حکایت کوتاه

dwatêg watüya dâLegê dâLega ?axwâzem kâr-e ganê bekam. dalegê watü ruLa mardem ?afamen, beÿnâw daümen. dwata watü dâLega ma yeÿ jura ?akam ge hücka nazânê. dâLega watü řula kâr-e gan hücwaxt nâwšâryat. ?ar to tuwânesi peř-e ketri-ye - ganem kweLâni u bêdaŋe cenaw xwârdi -ye ge hücka nazânê, ?aw waxta ?atwâni kâr-e

ganêgiš bekeÿ u hücka nazânê. dwata peř-e ketri -yê ganem kweLânü ?u ništü ye jê kwel-ê xwârdü. ?amân cenô ge dwata nazânê, dân-ê la ganema kaftüya pař lacekeÿ. haxte kwelê xwârdü, dâLegê watü ?isa becu la mâL hâwsâmân feLân cêšt bêyar. dwata kaftü-yaw rê ?u dalegê kaftü ?aw šunê. waxtê dwata řasüya maL-e- hâwsâ, žen-e hâwsâ ?alê persü dâŋü xwârdiya? dwata watü to la ku ?azâni? ženhâwsâ watü dânêg alê ha pař-e lacek-at. ?aw waxta dâLegeÿ watüya dwata řuLa to ge natuwânesi teke ganem bexweÿ ?u kas nazâne, cetawr ?axwazi kâr-e gane bekeÿ ?u kas nazâne ?

دختری به مادرش گفته بود : مادر می خواهم یک کار نادرست انجام دهم. مادرش گفته بود: فرزندم ! مردم می فهمند و بد نام می شویم. دختر گفته بود: مادر من یک جوری این کار را انجام می دهم که هیچ کس نداند. مادر گفته بود: دختر ! کار بد هیچ وقت پنهان نمی ماند. اگر تو توانستی پر یک کتری گندم بپزی و بیصدا بخوری و هیچ کس نفهمد، آن وقت می توانی کار بدی هم انجام دهی و هیچکس نداند. دختر پر یک کتری گندم پخته و در یک جانشسته و آن را خورده بود، اما بدون اینکه دختر بداند یک دانه از گندم افتاده بود روی دستمال سربندش(روسریش). مادرش گفته بود: حالا برو از خانهٔ همسایه مان فلان چیز را بیاور. دختر راه افتاده بود و مادرش بدنبال او راه افتاده بود. وقتی دختر به خانهٔ همسایه رسیده بود. زن همسایه از او پرسیده بود : دانگو (گندم پخته) خورده ای؟ دختر گفته بود: تو از کجا می دانی؟ زن همسایه گفته بود: یک دانه از آن روی کنارهٔ روسریت هست. آن وقت مادر به دختر گفته بود: فرزندم تو که نتوانستی کمی گندم بخوری و کسی نداند، چطور می خواهی کار بدی انجام دهی و کسی نداند؟

۷.۳- شعر

در زیر یک قطعه شعر سرودهٔ یکی از گویشوران آوانویسی و به فارسی ترجمه شده است. این شعر که بیش از صد سال پیش توسط فردی بنام فرضی سروده شده است سینه به سینه نقل شده و از روی قرائت یک گویشور آوانویسی گردیده است. عنوان این شعر کور کو (کبیر کوه) است.

کبیر کوه نام کوهی در بخش بدره است که در ایـــن شـــعر فرضـــی (شـاعر شعر) وکبیر کوه با هم صحبت می کنند. زبان این شـــعر برخـلاف گویـش رایج به گویش هورامی خیلی نزدیک است و این خود میتواند تـائیدی بـر این نظر باشد که در گذشته زبان ادبی این نواحی هورامی بوده است.

kavar ku کبیر کوه

- šaw -we nesma šaw farzi bü birdâr — در نیمه های شب فرضی (نام خاص) بیدار شد
dâ la bân-e pêšt šâL ceni qatâr — - بر پشتش شال و قطار بست،
lülyâ waw râwa cü rostam-e - zâL — مانند رستم زال راهش را در پیش گرفت،
zuwân da zekr-e yârân u yâwar — زبانش مشغول ذکر یاران و یاور،
peÿ hefz badan do rêge xatar — بخاطر اینکه بدنش در آن راه خطرناک خفظ شود.
wal sefêda wal xwara zard — هنگام با سپیدهٔ صبح، هنگام زردی آفتاب،
di kawar pir ?âmin wa nazar — دیدکبیر کوه کهن ظاهر شد،
- xâs feger kerdem men kerdem xeyâL — - خوب فکر کردم و چنین پنداشتم ،
hâ werdem wa deL ?alê persim hawâL — به دلم آمد و اول از او پرسیدم،
watem kawar wêne filatan — گفتم : کبیر کوه که چون پیلتن هستی،
wa tarix zânây sen -u- saL can ? — تاریخ و سن و سال را می دانی ؟
wa tarix zânây can sâlet hwardan ? — میدانی در تاریخ چند سال خورده ای ؟
can seÿl bahâr qahâret kardan — چند سیل بهار را به خود دیده ای ؟
- Farzi can hazâr sâLân ?ê jêga jâma — - فرضی چندین هزار سال این جاجای من بوده،
saŋal wa caxrêz kaLšâx wa pâma — سنگها وشاخ شکاران غلت خورده و در پای من افتاده اند.
- qasamet madam ton ruže merdan — - ترابه روز مردن قسم می دهم
kê ?usât biya ke banât kerdan ? — سازندهٔ تو کی بوده و کی ترا بنا کرده اند ؟
qasamet madam ton ?ê kaLâma — ترا به این کلام قسم می دهم
dâdut keyan bâbut kê nâma ? — مادرت کیست و پدرت چه نام دارد ؟
- Farzi donyâ bahr-ê bü zamân fâni bü — - فرضی دنیا بحری بود و زمان فانی بود،
na xor bü na xâw na zengani bü — نه خور و خواب بود و نه زندگانی بود،
na farš bü na ?arš na kaw na ku bü — نه زمین بود و نه عرش، نه کبودی و نه کوه بود
na xwar bu na mâŋ na šaw-u-ruž bü — نه خورشید و ماه بود، نه شب و روز بود
sedây yazdâ hât la samâ?e ?arš — صدای یزدان از عرش آسمان آمد
farmân dâ wa ?âw bü wa saŋ-u- farš — به آب فرمان داد و به سنگ و زمین صاف تبدیل شد
?u men ?êjâd kerd kâw kâw-u-dan dan — و مرا به رنگ کبود بصورت قله قله ایجاد کرد
can gôr-u- can jôr can bôrem diyan — بسیارگبرها بسیار ستمها و بسیار ببرها دیده ام،
can kaLaqucân ye raŋem diyan — بسیار رمهٔ شکاران یک رنگ دیده ام،
wê ney bâd-e šas ?âmân -u- cüyan — که چون باد تند آمدند و رفتند .
farzi can law seyâdal cü nâmem-e nu — فرضی بسیار صیادان چون جوانهٔ تازه

?âmân wa šekâr wa kâw-e kawar ku | به دامنهٔ کبود کبیر کوه برای شکار آمدند.
maništen wa bân qwel-ê maqârân | بر روی ستون کمرهای سخت می نشستند،
kerdan tamanây seÿl šekârân | و آرزوی کشتن شکارهای بسیار را می کردند،
?âmân -u- wiyardan cu seyl bârân | که چون سیل و باران می آمدند و می گذاشتند

۷.٤ - ضرب المثلها:

در این قسمت تعدادی از مشهورترین ضرب المثلهای این گویش همراه با ترجمه تحت اللفظی فارسی آنها معرفی می گردد..

1- ya gel ?aüži wa giyân-e haft kweřem, ya gel ?aüži wa wejâx-e kurem.

۱- یک بار می گویی (قسم) به جان هفت پسرم، یکبار می گویی (قسم) به اجاق کورم.

2- ?asp-al hâwerden nâLyân bekan, paxšakureyš leng hêz dâ.

۲- اسبها را آوردند نعل بندی کنند پشه هم پایش را بلند کرد.

3- ruwâ wa kwenâ nâ-cü, jâruwê basüya dwem-e xweyaw.

۳- روباه خودش به سوراخ نمی رفت یک جارو هم به دم خودش بسته بود.

4- me ?aüžem nêrêg-a to ?aüži buša.

٤- من می گویم نر است تو می گویی بدوشش.

5- šâ baxši šâqweli nawaxši.

۵- شاه صرف نظر کرد شاقلی صرف نظر نکرد.

6- qeLâ wa qeLâ ?aüž-ê rüyet seÿas.

٦- کلاغ به کلاغ می گوید رویت سیاه است.

7- gan la ganiye narun la mâjerây berun.

۷- به ظاهر آدم بد قیافه نگاه نکن به ماجرایش نگاه کن.

8- nâz nân la piyâz das kerda jiz-e jiz.

۸- با پیاز با ناز رفتار کردند شروع کرد به تولید صداهای عجیب و غریب.

9- weLât-ê cârwâ ?atê naü wa xar dawaten yâL-ê merây.

۹- در یک منطقه ای که اسب نبود به خر می گفتند یال مراد.

10- šawâr šim la ?êwâra diyâra.

۱۰- وقتی شبی بد باشد از عصرش پیداست.

11- bâr-e xar-ê ?asLa beka gwerg ?axwâte.

۱۱- یک خر اگر بارش سلاح باشد گرگ او را می خورد.

12- tâ ruwâ cü qawâLa beyarê pus-e la mel kanen.

۱۲- تا روباه رفت مدرک بیاورد پوستش را کندند.

13- xwên wa xwên nâšurya.

۱۳- خون با خون شسته نمی شود.

14- gü hâm-baü la geLâL ham jaŋ ۱۴- رقبا حتی مدفوعشان هم با هم دعوامی کنند.

15- düyây terin cwâr zânü.

۱۵- بعد از باد دادن چهار زانو نشستن.

16- ?âger cü la nâw huzân, gwenâkâr ?arcu, bêgwenâ suzân.

۱۶- آتش سوزی شد گناهکاران در رفتند و بی گناهان سوختند.

17- miya wa qwel-e xwe akane dâr, bezen wa qwel-e xwe.

۱۷- گوسفند را با پای خود و بز را با پای خودش آویزان می کنند.

18- yaki la mâL xwe taLa rê nâwerd dweres bekerdâ, la mâL-e mardwem ?aš u gušt dweres akerd.

۱۸- در خانه خودش بلد نبود تخم مرغ درست کند در خانهٔ دیگران چلو خورش درست می کرد.

19- geLmetek ništü ?ař̌e kwecek ?agires.

۱۹- کلوخ نشسته بود و برای سنگ گریه می کرد.

20- šâns-e yatim yâ bâya yâ bârân.

۲۰- شانس یتیم یا باد است یا باران.

21- yak-ê gây la nâw gâl naü, pây barf berdüya

۲۱- کسی گاوی در گله گاوها نداشت اما پایش را برف برده بود.

22- dêvel deřyâü, baLm ?ate atapânen.

۲۲- طبل پاره شده بود در آن کاه می ریختند.

23- kaL ?a mel-e cu a dasaw ?acê.

۲۳- شکار با آدم چو بد است برخورد می کند.

24- xâLu beraw xwâr ?âw berdüya, xwârzâ beraw bân fêrê ?akerd.

۲۴- دایی روبه پائین آب برده بودش، خواهر زاده رو به بالا دنبال او می گشت.

25- řag ?aw řišek ?acê, xyâř ?aw benatwam.

۲۵- هر کس به گذشتگان می برد (شبیه است) و خیار به تخمش.

26- mâr xwašê ?aw pina nâhât, pina acü saüz akerda dar kwenây.

۲۶- مار از پونه خوشش نمی آمد، پونه جلو در سوراخش می روئید.

27- na du da kâsam beka, na kâsam bešken.

۲۷- نه دوغ توی کاسه ام بریز. نه کاسه ام بشکن.

28- nân xwar men u gâlwân-ê jâfer.

۲۸- نان خور من و چوپان جعفر.

29- yatim sêreka, bena qen-e kwâneg.

۲۹- یتیم سیرش کن و در پائین آتشدان جاش بده.

30- sâzena-w sür keweř-e xwa.

۳۰- ساز زن و عروسی پسر خودش.

31- ?âseŋar têša-e kwela-w givakar kaüš-ê šeřa.

۳۱- آهنگر تیشش کند است و کفش دوز کفشش پاره.

32- dez-e nagerefta pâtešâs.

۳۲- دزد گیر نیفتاده پادشاه است.

33- pêša begra wel-e ka

۳۳- پیشه یاد بگیر روزی بدرد خواهد خورد.

34- bâwa bêberâr, tâta besyâr.

۳٤- پدرم بی برادر است و عمو بسیار دارم.

35- řêyan xârat·berdüya, sag sarpacya wel nâkerd.

۳۵- گوسفندها را به غارت برده بودند و سگ آغل را رها نمی کرد.

36- tâwbe gwerg mardena.

۳٦- توبه گرگ مردن است.

37- tarira ma di xani

۳۷- راهزن من را دید خندید.

38- harke axwâzê mây begrê, bâyad qe? benâta nâw-e ?aw-e sard.

۳۸- هر کس می خواهد ماهی بگیرد باید توی آب سرد بنشیند.

39- bezen ?ar ?ajalê naÿ, nân-e šuwân ?ařâ ?axwâ.

۳۹ - بز اگر عجلش نیامده باشد نان چوپان را نمی خـــورد.

40- ?âw qera nahâtema paxša kura xiyâtema.

٤۰- آنقدر بیچاره شدم که پشه خیاطم شده است.

41- panj la das neÿ wa da la nesya.

٤۱-پنج دردست را به پنج نسیه مده.

42- haLâLxwari la kamdasiya.

٤۲- حلال خوردن به خاطر این است که حرام گیرش نمی آید.

43- šêrê la nawnin do řuwâ zalila.

٤۳- یک شیر دربین دو ردباه ذلیل است.

44- bê ?âr ce dâr ce nadâr.

٤٤- برای آدم بی عار داشتن و نداشتن مثل هم است.

45- watena řuwâ kê šahâteta wat dwemem.

٤۵- به روباه گفتند شاهدت کیست ؟ گفت دمم.

46- zeg-e bersi xwên ?akâ.

۴۶- شکم گرسنه خون به پا می کند.

47- jaŋ bâyat la jaŋ jiga bekayteÿ.

۴۷- جنگ را باید در میدان جنگ کرد.

48- jaŋ dâLga dâLga neÿrê.

۴۸- در جنگ آی ننه آی ننه بکارنمی خورد.

49- seLâm-e lox̌ bê mamar niya.

۴۹- سلام لُر بی دلیل نیست.

50- ?aqL-e šwan hâ šâx-e bezen.

۵۰- عقل چوپان در شاخ بز است.

51- ma?refat-e xar yâ guza yâ laqa.

۵۱- معرفت خر یا گوز است یا لگد.

52- ?anâr ce yak ce hazâr.

۵۲- انار چه یک دانه چه صد هزار دانه.

53- sag ce beterseniya ce beyalê.

۵۳- سگ را چه بترسانی چه بزنی.

54- xwata xâwen-e xar merdeg akey.

۵۴- خودت را صاحب خر مرده حساب می کنی.

55- hücka wa du-we xwe nâüžê torš.

۵۵- هیچ کس به دوغ خودش نمی گوید ترش.

56- kur kâr neyâšt bežâ?-e xwe ?akani.

۵۶- کور از بیکاری مژه خود را می کند.

57- mêwân xwašê ?u mêwân nâhât mâL xâwen la hardegyân.

۵۷- مهمان از مهمان خوشش نمی آمد صاحبخانه از دوتاشان.

58- watena qâter kê bâwgeta wat dâLegem muna.

۵۸- به قاطر گفتند پدرت کیست گفت مادرم مادیون است.

59- ?awqa bexwa naxwâtad.

۵۹- آنقدر بخور که غذاترا نخورد.

60- mâL maxwarem ?ax̌e bexwarema.

۶۰- دارایی کسی که خرج نمی کند برای دیگران است.

61- kwex̌ kwex̌-ê mena to tarifê akey.

۶۱- پسر پسر من است تو از او تعریف می کنی.

62- xwedâ küya ?ünê barf anâlê.

۶۲- خدا کوه را می بیند که برف بر آن می گذارد.

63- haLeŋ ?u haLêŋ la ceŋ xers kaftima cêŋ-e paLeŋ.

۶۳- از این دست به ان دست به از چنگال خرس به چنگال پلنگ افتادیم.

64-gây mardem gâřân-e mardem agar nařânem bezân nâmardem.

۶٤- گاو دیگران چوبدستی دیگران اگر نرانم بدان که نامردم.

65- bexwa-w kal maka.

۶۵- بخور اما دست نخورد.

66- giske dawlaman gwerg dawâte, sag žâr mel xwe ?aškene.

۶۶- بزغالۀ ثروتمند را گرگ می برد سگ بی پول گردن خودش را می شکند.

67- har šâre mâsawây la târe.

۶۷- در هر شهر آش کشک به شیوه ای است.

68- bezen gařê řyan-ê gař ?akâ.

۶۸- بز گر گله ای را گر می کند.

69- šamâma ?aře das kweř-e xân xâsa.

۶۹- شمامه شایستۀ دست پسر خان است.

70- har ka wa tamây hasânaly bü , xar-e da bar-e šul-e xâli bü

۷۰- هر کس از حسنعلی انتظار چیزی داشته باشد، خورجین خرش خالی خواهد بود.

71-degar hê degara , jegar hê jegara.

۷۱- غیر غیر است و خودی خودی.

72- ?emjâ ?aüžen merdeg nâteře.

۷۲- آنوقت می گویند مرده باد نمی دهد.

73- dâr har ce samar begere sar acamenê.

۷۳- درخت هرچه ثمرش بیشتر باشد بیشتر سرش خم می شود.

74- ?âmay gana kâri ?akerd, muma xwesL ?akerd.

۷٤- احمد کار بد می کرد محمد غسل می کرد.

75- baü da parda, nâzânem qesmat kê kerda.

۷۵- عروس در خانه داماد است اما نمی دانم هنوز قسمت چه خواهد شد.

۷.۵ – فهرست مصادر همراه با ستاک گذشته و حال آنها

در این قسمت اکثر مصادر سادهٔ این گویش همراه با ستاک حال و گذشتهٔ آنها آورده میشوند. تعدادی از این مصادر با دیگر اقسام کلام ترکیب میشوند و مصادر مرکب میسازند. برای ساختن ستاک حال و گذشتهٔ مصادر مرکب فقط قسمت فعلی آنها همانند شکل سادهٔ آنها تغییر می یابد.

مصدر کردی	ستاک گذشته	ستاک حال	معادل فارسی
fêrânen	fêrân-	–fêren–	آرام کردن
fêryâyn	fêryâ-	–fêrya-	آرام گرفتن
?aLřâzânen	?aLřâzân -	- Lřâzen -	آرایش دادن
?aLřâzyâyn	?aLřâzyâ	Lřâzya-	آرایش شدن
hařin	haři-	hař -	آرد کردن
hâten	hât	ya -	آمدن
hâwerden	hâwerd	tyar -	آوردن
kaften	kaft	kaf-	افتادن
xesen	xes	xa -	انداختن، به زمین زدن
wesyâyn	wesyâ-	ws -	ایستادن
bâzin	bâzi -	bâz -	باختن، شکست خوردن
bârânen	bârân -	[15]wâren -	باراندن
bârin	bâri	wâr	باریدن
baxšin	baxši-	waxš -	بخشیدن
?aLgerden	?aLgerd -	- Lger -	برداشتن، بلند کردن، بر گرفتن
berden	berd-	wa -	بردن
?aLgardânn	?aLgardân	Lgaren-	برگرداندن
beršanen	beršân -	wršen -	بریان کردن
beřin	beři -	wř -	بریدن
basin	basi -	was	بستن در و پنجره
basin	basi	was	بستن با رو زخم، منجمد شدن
bün	bü	w-	بودن ،شدن

[15]. ستاکهای حال با /b/ شروع می شوند وقتی بین دو واکه قرار گیرند/b/ به /w/ تبدیل میشوند.

معادل فارسی	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر کردی
بهم خوردن	šewe -	šewyâ -	šewyâyn
بهم زدن	šewen	šewân	šewânen
بیرون آوردن	–ryar -	?arâwerd -	?arâwerden
پاشیدن	pešen-	pešân-	pešânen
پالودن	pâlen -	pâLân -	pâLânen
پراندن	pařen -	pařân -	pařânen
پرسیدن	pers-	persi-	persin
پر کردن، تپاندن	tapen-	tapân -	tapânen
پریدن، آمیزش کردن	pař -	pași -	pařin
پختن، جوشانیدن	kwelen-	kwelân-	kweLânen
پخته شدن، جوشیدن	kweLya -	kweLyâ -	kwelyâyn
پیچیدن	pêc -	pêci -	pêcin
تراشیدن	tâš	tâši -	tâšin
ترکاندن	taraken -	tarakân -	tarakânen
ترکاندن	telišen -	telišân -	teLišânen
ترکیدن	tarak -	taraki	tarakin
ترکیدن	telišya -	telišyâ -	telišyâyn
تکان خوردن	jül -	Julyâ -	julyâyn
تکان دادن	jülen	julân-	jülânen
تماشا کردن	run-	řunes-	runesen
توانستن	twân -	twânes	twânesen

مصدر کردی	ستاک گذشته	ستاک حال	معادل فارسی
sâyn	sây -	sâ -	جلا دادن، سودن
capânen	capan -	capin -	چاپاندن، تپاندن
lavařânen	lavařân -	lavařen -	چراندن
lavařin	lavaři -	lavař -	چریدن
caspânen	caspân -	caspen -	چسباندن
caspin	caspi	casp	چسبیدن
cekânen	cekân -	ceken-	چکاندن
cekin	cekyâ -	cek -	چکیدن
cenin	ceni -	cen -	چیدن، بافتن
xeřin	xeři	xeř	خریدن
tâsyâyn	tâsyâ	tâs	خفه شدن
xanin	xani -	xan -	خندیدن
xafânen	xafân -	xafen	خواباندن
xaften	xaft -	xaf -	خوابیدن
xwâsen	xwâs -	xwâz	خواستن
xwanin	xwani -	xwan -	خواندن
xwârdin	xwârd	xwa -	خوردن
dâyn	dâ-	dya -	دادن
dâšten	dâšt	dêr -	داشتن
zânesen	zânes	zân	دانستن
?aLâžyâyn	?aLâžyâ -	Lâž -	دراز کشیدن
deřin-	deři -	ÿř-	دراندن، پاره کردن
?arcün	?arcu -	rc -	در رفتن
da yak - keryâyn	- keryâ -	- kerya -	درهم شدن، مخلوط شدن
deřyâyn	deřyâ -	řya -	دریده شدن، پاره شدن
dezin	dezi -	ÿz -	دزدیدن
dürânen	durân -	ur -	دوختن
wešin	weši -	wš -	دوشیدن
dawin	dawi -	daw -	دویدن، فرار کردن
din	di -	- ün	دیدن

مصدر کردی	ستاک گذشته	ستاک حال	معادل فارسی
tâwin	tâwi -	tâw -	ذوب شدن
řasânen	řasân -	řasen -	رساندن
řasin	řasi	řas -	رسیدن
cun	cü -	c -	رفتن
řešânen	řešân -	řešen -	ریختن
řešyâyn	řešyâ -	řešya -	ریخته شدن
zâyn	zây -	zâ	زائیدن
zâyânen	zâyân -	zâyen -	زاباندن
dâyn	dâ-	dya -	زدن، نصب کردن
sepârden	sepârd -	spêr -	سپردن، سفارش کردن
sanin	san-	sên -	ستدن
suzyân	suzyâ -	suz -	سوختن
suzânin	suzân -	suzen-	سوزاندن
šurden	šurd -	šur	شستن بدن و ظرف
?eškânin	?eškân -	šken -	شکاندن
?eškeyâyn	?eškeyâ -	- škeya -	شکستن ، سکسته شدن
šemârden	šemârd -	šmâr-	شمردن
nâsin	nâsi -	nâs -	شناختن
?ežnaften	?ežnaft-	- žnaw -	شنیدن
šipânen	šipân -	šipen-	شیهه کشیدن
neqânen	neqân -	neqen -	صدای حیوان کردن (برای آرام کردن)
peÿmânen	peÿmân -	peÿmen -	طی کردن؛ اندازه گرفتن)
sařânen	sařân -	sařen -	عر عر کردن
ferušin	feruši-	feruš -	فروختن
famânen	famân -	famen -	فهماندن
famesen	fames -	fam -	فهمیدن، درک کردن
turyâyn	turyâ-	tur -	قهر کردن

مصدر کردی	ستاک گذشته	ستاک حال	معادل فارسی
kâLin	kâLi-	kâL-	کاشتن
kerden	kerd	ka-	کردن
kwešten	kwešt-	kwež-	کشتن
kišyâyn	kišâ -	kiš-	کشیدن، رسم کردن
kanin	kani -	kan-	کندن
?aLdeřin	?aLdeři -	Ldeř-	کندن
kwetân	kwetâ-	kwet -	کوبیدن
hêšten	hêšt	yl -	گذاشتن، اجازه دادن
gardânin	gardân -	gardin -	گرداندن
gardin	gardi -	gard -	گردیدن، گردش کردن
gerten	gert-	ger -	گرفتن
gerisen	gris-	gir-	گریه کردن
waten	wat-	üž -	گفتن
larzânen	larzân -	larzen -	لرزاندن
larzin	larzi -	larz -	لرزیدن
telyâyn	telyâ -	telya -	له شدن، پهن شدن
telânen	telân -	telen -	له کردن، پهن کردن
mâyn	mâ-	mên -	ماندن
merdin	merd -	mr -	مردن
?eškânen	?eškân -	šken -	مغلوب کردن
mežin	meži -	mež	مکیدن
deL - qercyâyn	deL qercyâ-	deL qerc-	میل شدید داشتن
nâLânen	nâLân-	nâLen -	نالیدن
nišânen	nišân-	nišen -	نشاندن
ništen	ništ-	niš -	نشستن
nüsâyn	nüsâ -	ns -	نوشتن
nâyn	nâ -	na-	نهادن
wesyâyn	wesyâ -	ws -	وا ایستادن، بازماندن

معادل فارسی	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر کردی
ورم کردن	panam -	panami -	panamin

فصل هشتم

۸. واژه نامه

۸.۱ - شیوهٔ تنظیم واژنامه

در ستون سمت راست واژگان فارسی نو آمده است. واژگان فارسی نو را ه این واژه نامه در دو ستون تنظیم شده است. در ستون سمت چپ واژگان کردی و م به صورت آوانویسی شده در سمت چپ ستون و هم با خط فارسی در سمت راست ستون مربوطه نوشته ایم و هر وقت توضیحی لازم بوده در داخل پرانتز در همین ستون آمده است. واژگان کردی نیز بصورت آوانویسی وخط کردی ثبت گردیده اند. این واژه نامه بر اساس واژگان فارسی نو و به ترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شده است.

از این واژه نامه میتوان برای تطبیق واژگان کردی و فارسی و پی بردن به روابط آنها و نیز چگونگی تحول دو زبان کردی و فارسی و رابطه آنها با زبانهای کهن استفاده کرد. باید توجه داشت که چون در این واژه نامه واژگان هر دو زبان آوانویسی شده اند، برای استفاده از آن آشنایی با شیوه‌های آوانویسی بکار گرفته شده الزامی است. در زیر به توضیحاتی مختصر در باره شیوه‌های آوانویسی در این واژه نامه میپردازیم :

۱. ۸. ۱ - شیوه آوانویسی واژگان کردی

در فصل سوم به استخراج و توصیف اصوات گویش کردی بدره ایلام پرداختیم و برای نشان دادن هر صورت نشانه ای خاص در نظر گرفته شد. در این واژه نامه برای ثبت واژگان کردی از همان نشانه‌های تعبیه شده در فصل سوم استفاده میشود. بنابراین برای آشنائی با شیوه ثبت واژگان کردی در این واژه نامه باید به فصل سوم همین پژوهش مراجعه شود.

۲. ۱. ۸ - شیوه آوانویسی واژگان فارسی

فارسی نو دارای ۲۳ همخوان، ٦ واکـــه ســاده و ٦ واکــه مرکــب اســت (ثمره، ١٣٦٤). برای نشان دادن هر یک از ایــن اصــوات از نشــانه‌های خاص استفاده میشود. در زیر توصیف آوائی هــر صــوت و نــیز نشــانه خاص آن آورده میشود:

۱. ۲. ۱. ۸ - همخوانها فارسی

۱. /p/ بیواک، انسدادی، دولبی مانند آوای اول کلمه فارسی /par/ "پر"
۲. / b / با واک، انسدادی، دولبی مانند آوای اول کلمه فارسی /boland/ "بلند"
۳. / t / بیواک، انسدادی، دندانی - لثوی مانند آوای اول کلمه /tond/ "تند"
٤. / d / با واک، انسدادی، دندانی - لثوی مانند آوای اول کلمه /dandân/ "دندان"
٥. / k / بیواک، انسدادی، کامی مانند آوای اول کلمه / kâr / "کار"
٦. / g/ با واک، انسدادی، کامی مانند آوای اول کلمه /gâri/ " گاری"
۷. / q / باواک، انسدادی، پس کامی مانند آوای اول کلمه /qir/ "قیر"
۸. / ? / بیواک، انسدادی، چاکنائی مانند آوای اول کلمه /?âb/ "آب"
۹. / s / بیواک، سایشی، دندانی - لثوی مانند آوای اول کلمه / saqf/ "سقف"
۱۰. / z / باواک، سایشی، دندانی - لثوی مانند آوای اول کلمه / zard/ "زرد"
۱۱. / š / بیواک، سایشی، لثوی - کامی مانند آوای اول کلمه /šab/ "شب"
۱۲. / ž / باواک، سایشی، لثوی - کامی مانند آوای اول کلمه /žâle/ "ژاله "
۱۳. / f / بیواک، سایشی، لبی- دندانی مانند آوای اول کلمه /fasl/ "فصل"
١٤. / v / باواک، سایشی، لبی - دندانی مانند آوای اول کلمه /vaqt/ " وقت"
۱٥. / x / بیواک، سایشی، ملازی مانند آوای اول کلمه /xašm/ "خشم"
۱٦. / h / بیواک، سایشی، چاکنائی مانند آوای اول کلمه /haft/ "هـت"
۱۷. / c / بیواک، انسدادی - سایشی، لثوی - کـامی مـانند آوای اول کلمـه /cand/ "چند"
۱۸. / j / باواک، انسدادی - سایشی، لثـوی - کـامی مـانند آوای اول کلمـه /jang/ "جنگ"
۱۹. / r / باواک، لرزشی، لثوی مانند آوای اول کلمه /raft/ "وقت"
۲۰. / m / باواک، دولبی، خیشومی مانند آوای اول کلمه /man/ "من"
۲۱. / n / باواک، دندانی - لثوی، خیشومی مانند آوای اول کلمه /narm/ "نرم"
۲۲. / l / باواک، کناری، لثوی مانند آوای اول کلمه /lab/ "لب"
۲۳. / y / نیم واکه، کامی مانند آوای اول کلمه /yâr/ "یار"

۲. ۲. ۱. ۸ - واکه‌های ساده:

۱. / i / بالائی، بسته، پیشین، گسترده مانند آوای وسط کلمه /tir/ "تیر"
۲. / e / میانی، بسته، پیشین، گسترده مانند آوای اول وسط کلمه /del/ " دل"
۳. / a / پایینی، باز، پیشین، گسترده، مانند آوای وسط کلمه /man/ "من"
٤. / u / بالائی، بسته، پسین، گرد مانند آوای وسط کلمه /dud/ "دود"
۵. / o / میانی، بسته، پسین، گرد مانند آوای وسط کلمه /bot/ "بت"
٦. / â/ پایینی، باز، پسین، گرد مانند آوای وسط کلمه /bâr/ "بار، دفعه"

۳. ۲. ۱. ۸ - واکه‌های مرکب:

۱. ây در کلمه /cây/ "چای"
۲. uy در کلمه /juy/ " جوی"
۳. oy در کلمه /xoy/ "خوی، نام شهریک
٤. ay در کلمه /xayyât/ "خیاط"
۵. ey در کلمه /mey/ "می"
٦. ow در کلمه /dowr/ "دور"

۲. ۸ - فهرست واژگان

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
آب	?âb	ئاو	?âw
آباد	?âbâd	ئاباد	?âbâd
آباد کردن	?âbâd kardan	ئاباد کردن	?âbâd kerden
آبادی	?âbâdi	ئابادی	?âbâdi
آب بینی	?âb - e bini	خوڕ	xweř
آب پاش	?âbpâš	ئاوپاش	?âwpâš
آب پز	?âbpaz	ئاوکولن	?âwkweLen

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
malya	مەلیە	?âbtani	آب تنی
lêyâw	لێیاو	?âb - e celow	آب چلو
?âw - e zenganyâw	ناو زنگانیاو	?âb - e hayat	آب حیات
teLkânen	تلّکانن	?âb xordan	آب خوردن (مصدر، فقط در مورد سگ بکار میرود)
?âwxwari	ناو خوەری	?âbxori	آب خوری
?âwdâr	ناودار	?âbdâr	آژبدار
?âw-e du	ناودوو	?âb - e duq	آب دوغ
?âw- e caw	ناوچەو	?âb - e dide	آب دیده
?âbeřu	نابڕوو	?âberu	آبرو
?âbeřudâr	ناوبڕوودار	?âberudâr	آبرودار
?âw-e žêr- e key̌	ناوژێرکی	?âb - e zir – e kâh	آب زیر کاه
?âwes	ناوس	?âbestan	آبستن
?âwes bün	ناوس بۆن	?âbestan šodan	آبستن شدن
šořšořa	شوڕشوڕە	?âbšâr	آبشار
nâ	نا	?âbešxor	آبشخور (حیوان)
ceLâs	چلّاس	?âbešxor	آبشخور (سگ)

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
آبکش (صافی)	?âbkaš	ئاشپالوو	?âšpâLu
آبکش (صافی)	?âbkaš	تەۆجە	taůja
آبکی	?âbaki	ئاوەکی	?âwaki
آب گرم	?âb- e garm	ئاوگەرم	?âw-e garm
آب گوشت	?âb-e gušt	قەلاو	qalâw
آب نبات	? âbnabât	ئاونەوات	?âwnawât
آب و هوا	?âb - o havâ	ئاوهەوا	?âw -e hawâ
آبی (رنگ)	?âbi	کاو	kâw
آتش	?âtaš	ئاگر	?âger
آتشدان	?âtašdân	کوانگ	kwâneg
آتشین	âtašin	ئاگری	?âgeri
آجر	?âjor	ئاجور	?âjweř
آچار	?âcar	هاچەر	hâcar
آخ	?âx	ئاخ	?âx
آخرت	?âxarat	ئەو دونیا	?awdonyâ
آخرین فرزند	?âxarin farzand	دویازا	duyâzâ
آخور	?âxor	ئاهڕ	?âheř
آخوند	?âxond	ئاخون	?âxwen

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
آدم سبک (جلف)	?dam - e sabuk	ئایم سیڤک	?âyem-e sêvek
آرام (ساکن)	?ârâm	ئارام	?ârâm
آرامش	?ârâmeš	ئارامشت	?ârâmešt
آرام کردن	?ârâm kardan	تەمانن	tamânen
آرد	?ârd	ئارد	?ârd
آری	?âri	ئا	?â
آرزو	?ârezu	ئاوات	?âwât
آرنج	?âranj	بەلەچەق	balacaq
آرنج	?âranj	بەلەمرک	balamerk
آرواره	?ârvâre	ئارو	?âro
آروغ	?âruq	قرقینە	qerqina
آزاد	?âzâd	ئازاد	?âzâd
آسان	?âsân	ئاسان	?âsân
آسایش	?âsâyeš	ئاسایش	?âsâyeš
آستین	?âstin	دەربال	darbâL
آستر	?âstar	ئاسەڕ	?âsař
آسمان	?âsemân	ئاسمان	?âsemân
آسوده	?âsude	ئاسوودە	?âsuda

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
آسیاب	?âsiyâb	ئاسیاو	?âsiyâw
آسیابان	?âsiyâbân	لووینه	luwina
آسیاب دستی (سنگی)	?âsiyâbdasti	بەردوولک	barduLek
آش	?âš	شووروا	šurwâ
آشامیدن	?âšâmidan	خواردن	xwârden
آشتی	?âšti	دووس	dusi
آشتی (بین قاتل وبستگان مقتول)	?âšti	خوین فەسل	xwênfasl
آشغالدان(جای فضولات حیوانی)	?âšqâldân	لاسکوان	lâskwân
آشفته	?âšofte	شیڤیاگ	šêvyâg
آشفته کردن	?âšofte kardan	شیوانن	šêwânen
آش ماست	?âš-e mâst	ماسەوا	mâsawâ
آشنا	?âšnâ	ئاشنا	?âšenâ
آشنا	?âšnâ	شناس	šenâs
آشوب	?âšub	ئاشو	?âšu
آشوبگر	?âšubgar	چوولە ی ئاشو	cul-eÿ ?âšu
آغل	?âqol	ئاخل	?âxeL
آغل	?âqol	پەچیە	pacya
آفت	?âfat	تە شە	taša

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
آفتاب	?âftâb	خوەر	xwar
آفتابگردان (گیاه)	?âftâbgardan	گولەفتاو	gwelaftâw
آفتابه	?âftâbe	هەفتاوە	haftâwa
آفریدگار	?âfaridegâr	خالق	xâleq
آقا	?âqâ	ئاغا	?âγâ
آگاه (مراقب)	?âgâ	ئاگاه	?âgâ
آگاه (مراقب)	?âgâh	وریا	weryâ
آگاهی	?âgâhi	ئتلا	?etlâ
آلاچیق	?âlâciq	کوولا	kuLâ
آلاچیق	?âlâciq	گووخل	guxeL
آلبالو	?âlbâlu	ئالووبالوو	?âlubâlu
آلوچه	?âluce	قه یسی	qeÿsi
آلوزرد	?âluzard	زەردآلو	zardâlü
آماده	?âmâde	اماده	?âmâda
آمار کردن	?âmâr kardan	ئوسر کردن	?awsar kerden
آمدن	?âmadan	هاتن	hâten
آمرزیده	?âmorzide	ئامرزیاگ	?âmerzyâg
آموزگار	?âmuzegâr	مدۆر	medur

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
?âmêxta	ئامیخته	?âmixte	امیخته (مخلوط)
?ava	ئه‌ڤه	?ân	آن
?awra	ئه‌وره	?ânjâ	انجا
?awla	ئه‌ولا	?ântaraf	آنطرف
?awjura	ئه‌وجووره	?ântowr	انطور
?awqra	ئه‌وقره	?ânqadr	آنقدر
?awsa	ئه‌وسه	?ângâh	انگاه
?aw waxta	ئه‌ووه‌خته	?ânvaqt	آنوقت (آن موقع)
?awân	ئه‌وان	?ânhâ	آنها
beÿt	به یت	?âvâz	آواز
beÿt xwanin	به یت خوه نین	?âvâz xândan	اواز خواندن
hâwerden	هاوردن	?âvardan	اوردن
?aw dâr kerden	ئه‌ودار کردن	?âvixtan	آویختن
?awdâr keryâg	ئه‌ودار کریاگ	?âvizân	اویزان
?ây	ئای	?âh	اه
?âhak	ئاهه‌ک	?âhak	اهک
?âsen	ئاسن	?âhan	اهن
?âha?	ئاهه‌نگ	?âhang	اهنگ

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
آهنگر	?âhangar	ناسگر	?âseŋar
آهنگری	?âhangari	ناسگەری	?âseŋari
آهنین	?âhanin	ناسنین	?âsenen
آهو	?âhu	ناهوو	?âhu
آی (صوت)	?âi	های	hây
آیا	?âyâ	نام	nâm
آینه	?ina	جامەک	jâmak
ابر	?abr	ئه ور	?awr
ابرو	?abru	برَم	berm
ابریشم	?brišam	اوریشم	?awrêsem
ابله	?ablah	اولّه	?awLa
اتهام	?etchâm	بخت	bext
اساس (منزل)	?asâs	پرتالّ	pertâL
رد (پا)	rad	شوون	śun
اجاره نشین	?ejârenešin	ژیرمله	žêrmâLa
اجازه دادن	?ejâze dâdan	هیشتن	hêšten
اجاق (داشتن فرزند)	?ojâq	وجاخ	wejâx
اجاق(جای آتش)	?ojâq	کوانگ	kwâneg

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
?ežbâr	ئژبار	?ejbâr	اجبار
?exteÿâr	ئختیار	?extiyâr	اختیار
yaxte	یه خته	?axte	اخته
badxeÿz	بەد خه یز	?axmu	اخم
diwân	دیوان	?edâre	اداره
?adab kerden	ئەدەب کردن	?adab kardan	ادب کردن
mêz	مێز	?edrâr	ادرار
mêz kerden	مێز کردن	?edrâr kardan	ادرار کردن
?azân	ئەزان	?azân	اذان
jezâ	جزا	?aziyat	اذیت
?azyat	ئەزیەت	?aziyat	اذیت
mâlek	مالک	?arbâb	ارباب
beLeŋi	بلنگی	?ertefâ?	ارتفاع
šuš	شووش	?ordak	اردک
?arzân	ئەرزان	?arzân	ارزان
harzin	هەرزین	?arzidan	ارزیدن
haža	هەره	?are	اره
la	لَه	?az	از

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
la yaw duyâwa	لەیەودویاوە	?az ?in be ba?	از این به بعد
la ?êra	لەئیرە	?az ?inj	از اینجا
la bar kerden	لەبەر کردن	?az bar kardan	از بر کردن
žen xâwsen	ژن خواسن	?ezdevj	ازدواج
la keyyaw	لەکە یەو	?azkey	از کی (از چه وقت)
?azaL	ئزەڵ	?azal	ازل
la bir berden	لەبیر بردن	?az yâd bordan	ازیاد بردن
?eždahâ	ئژدەها	?ezdaha	اژدها
?asp	ئەسپ	?asb	اسب
kweři	کوڕی	?asb	اسب (سال اول)
?asp-e kâw	ئەسپ‌کاو	?asb -e sefîd	اسب سفید
?asp-e kâLâ	ئەسپ‌کالا	?asb-e siyâ	اسب سیاه
?asp	ئەسپ	?asb-e nar	اسب نر
mun	موون	?asb-e mâde	اسب ماده
yābu	یابوو	?asb-e ?axte	اسب اخته
?usâ	ئوسا	?ostâd	استاد (صنعتگر)
medur	مدۆر	?ostâd	استاد (معلم)
gweLam	گوڵەم	?estaxr	استخر

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
استخوان	?ostexân	سخان	sexân
استخوان بینی	?ostexân-e bini	خرەنگ‌پت	xeraŋ-e pet
استخوان دار	?ostexândâr	سخاندار	sexândâr
استراحت	?esterâhat	وچان	wecân
استراحت کردن	?esterâhat kardan	وچان خواردن	wecân xwârden
اسفناج	?esfanâj	ئـسفەنج	?esfanâj
اسلحه	?aslahe	ئەسلە	?asLa
اسهال	?eshâl	زگ چێن	zeg cün
اسهال (حیوان)	?eshâl	فیڕە	fiřa
اسهال شدید	?eshâl šadid	بەلەفیڕە	ḫalafiřa
اسیر	?asir	ئەسیر	?asir
اشک	?ask	ئەسر	?asr
اصرار	?esrar	شەفای	šafây
اصرار کردن	?esrar kardan	شەفا هاوردن	šafây hâwerden
اصل	?asl	ئەسل	?asL
اتاق	?otâq	هجرە	hejra
اطراف (دور و بر)	?atrâf	دەور	dawr
اعتبار	?e?tebar	ئێتبار	?êtebâr

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
kaften	کەفتن	?oftâdan	افتادن
řemyâyn	ڕمیای	?oftâdan	افتادن (افتادن بر روی زمین)
gelyâyn	گلیاین	?oftâdan	افتادن (افتادن بر روی زمین)
?eftexâr	ئفتخار	?eftexâr	افتخار
sarbarzi	سەربەرزی	?eftexar	افتخار
?awsâr	ئەوسار	?afsar	افسار
matal	مەتەل	?afsâne	افسانه
pakar	پەکەر	?afsorde	افسرده
dam ?aw kerden	دەم ئەو کردن	?eftar kardan	افطار کردن
hafi	هەفی	?af?i	افعی
?aqbâĽ	ئەقباڵ	?eqbâl	اقبال
?eqdâm	ئقدام	?eqdâm	اقدام
?eqdâm kerden	ئقدام کردن	?eqdam kardan	اقدام کردن
heisa	هەیسە	?aknun	اکنون (حالا)
?isa	ئیسە	?aknun	اکنون (حالا)
?eyseyša	ئیسەیشە	?aknun niz	اکنون نیز
?agar	ئەگەر	?agar	اگر
?ar	ئەر	?agar	اگر

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
اگرچه	?agarce	ئەگەرچە	agar ca
اگر نه	?agarna	ئەرنە	?arna
الاغ (خر)	?olâq	خەر	xar
البته	?albatte	ئەلبەتە	?albatta
البته	?albatte	هەڵبەت	haLbat
التماس	?eltemâs	لاڵکین	lâLkin
الک (دارای سوراخهای ریز)	?alak	ئەلە	?alak
الک (دارای سوراخهای متوسط)	?alak	بێژنگ	bêzeŋ
الکن	?alkan	بڕ	bež
النگو	?alangu	دەسینە	dasina
الماس	?almâs	ئەڵماس	?aLmâs
اما (ولی)	?amâ	ئەمان	?amân
امانت	?amânat	ئەمانەت	?amânat
امتحان	?emtahn	ئازمایشت	?âzmâyešt
امر	?amr	ئەم	?amr
امروز	?emruz	ئمرووز	?emruz
امسال	?emsâl	ئمساڵ	?emsâL
امشب	?emsab	ئمشەو	?emšaw

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
?emêd	ئمێد	?omid	امید
?emêd dâšten	ئمێد داشتن	?omid dâstan	امید داشتن
?emêdwâr	ئمێدوار	?omidvâr	امیدوار
?anâr	ئەنار	?anâr	انار
?ambâr	ئەمبار	?anbâr	انبار
kanywa	کەنیوە	?anbâr-e gandom	انبارگندم(از سنگوگچ)
?amâr	ئەمار	?anbâr–e gandom	انبارگندم(ازکاهوگل)
hamâna	هە مانە	?anbn	انبان
gâz	گاز	?anbor	انبر
taqâs	تەقاس	?enteqâm	انتقام
?anjâm dâyn	ئەنجام داین	?anâm dâdan	انجام دادن
?anjir	ئە نجیر	?anjir	انجیر
xesen	خسن	?andâxtan	انداختن
?andâza	ئەندازە	?andâze	اندازه
qad	قەد	?andâze	اندازه
?aqd	ئەغد	?andâze	اندازه
pal	پەل	?andâm	اندام (عضو بدن)
pan dâyn	پەنداین	?andarz dâdan	اندرز دادن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
xwesa	خوسه	?anduh	اندوه (غصه)
?ensân	ئنسان	?ensân	انسان
?enšâlâ	ئنشالا	?ensâ?elâ	انشاالله
hâšâ	هاشا	?ankâr	انکار
kelek	کلِک	?angošt	انگشت
kelkâna	کلکانه	?angoštâne	انگشتانه
kelkâna	کلکانه	?angoštar	انگشتر
kelek-e šahât	کلک شەهات	?angost-e sabâbe	انگشت سبابه
kelek-e kaLa	کلک کەله	?angost-e sast	انگشت شصت
kelkatüta	کلکەتوته	?angost-e kucek	انگشت کوچک
keleke nâwrâseg	کلک ناوراسک	?angost-e vasat	انگشت وسط
?aηür	ئەنگوّر	?angur	انگور
?aw	ئەو	?u	او
cak-u cul	چەک و چورل	?owrâq	اوراق (در هم شکسته)
?avaḷ	ئەڤەڵ	?avval	اول
?awlâd	ئه وڵاد	?owlâd	اولاد
dasi	دەسی	?ahli	اهلی
?ey	ئه ی	?ey	ای (حرف ندا)

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
ای خدا (حالت ندا)	?ey xodâ	ئه ی خودا	?eẏ xwedâ
ایراد	?irâd	ئێراد	?êrâd
ایران	?irân	ئێران	?êrân
ایستادن	?istâdan	وسیاین	wesyâyn
ایستاندن	?istândan	وسانن	wesânen
ایشان (آنها)	?išân	ئەوان	?awân
ایل	?il	ئێل	?êl
ایمان	?imân	ئێمان	?êmân
این	?in	یه	ya
اینجا	?injâ	ئێره	?êra
اینطرف	?intaraf	ئێلا	?êlâ
اینطور	?intour	ئێجووره	?ê jura
اینقدر	?inqadr	ئێقره	?êqra
این هم	?in ham	یەیشه	yeyša
این همه	?inhame	ئێهەمگه	?ê hamga
ایوان	?eyvân	بریوان	berêwân
اینها	?inhâ	یانه	yâna
با (همراه	bâ	وەل	wal

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
?a wal	ئەوەل	bâ	با (همراه)
qweř	قوڕ	bâtlâq	باتلاق
bâj	باج	bâj	باج
hâwzawâ	هاوزەوا	bâ jenâq	باجناخ
bây	بای	bâd	باد
kezabây	کزەبای	bâd-e za?if	باد ضعیف (همراه با سوز)
bâyem	بایم	bâdâm	بادام
bâdbâdak	بادبادەک	bâdbâdak	بادبادک
bâywašen	بایوەشن	bâd bezan	بادبز
bâyemjân	بایمجان	bâdenjân	بادنجِ
gel	گل	bâr	بار (دفعه
bârân	باران	bârân	باران
řeft	ڕفت	bârân	باران (شدید)
zegper	زگپر	bârdâr	باردار (زن باردار)
bar-u bena	بارونه	bâr-o bene	بارونه
wârin	وارین	bâridan	باریدن
bârin	بارین	bâridan	باریدن
bârik	باریک	bârik	باری

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
باز (پرنده)	bâz	شاباز	šâbâz
باز (قید)	bâz	لەژەنوو	lažanu
بازار	bâzâr	بازار	bâzâr
بازاری	bâzâri	بازاری	bâzâri
بازشدن	bâ z šodan	وازبون	wâz bün
باز کردن	bâz kardan	واز کردن	wâz kerden
باز کردن	bâz kardan	ئەوچەقانن	?awcaqânen
بازکردن (بازکردن وسیله یا ماشین)	bâz kardan	چەکانن	cakânen
بازو	bâzu	بازوو	bâzu
بازی	bâzi	بازی	bâzi
باستشنای	be?estesnâye	بیرژە	bêrža
باسن (انتهای ستون فقرات)	bâsan	تەتک	tatek
باغ	bâq	باخ	bâx
باغبان	bâqbân	باخەوان	bâxawân
باغچه	bâqce	باخچە	bâxca
باغستان	bâqestân	باخسان	bâxesân
با فهم (فهمیده)	bâfahm	بفەم	befam
باقلا	bâqelâ	باقلە	bâqela

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
pas mana	پەس‌مەنە	bâqi mânde	باقی مانده (ما ترک)
bâL	باڵ	bâl	بال
bân	بان	bâlâ	بالا
sar	سەر	bâlâ	بالا
hêz gerten	هیزگرتن	bâlâ ?âmadan	بالا آمدن
bânter	بانتر	bâlâtar	بالاتر
belaxara	بلە خەر	bel?axara	بالاخره
bâldâr	باڵدار	bâldâr	بالدار
bâLêšt	باڵێشت	bâ leš	بالش
bâleq	باڵق	bâleq	بالغ
bân-e mâl	بان‌ماڵ	bâm	بام
mežadâr	مژەدار	bâmaze	بامزه
gâL	گاڵ	bâng	بانگ (صدای بلند)
bâŋ	بانگ	bâng	بانگ (صدای بلند)
gâl kerden	گاڵ کردن	bâng zadan	بانگ زدن
bâweř	باور	bâvar	باور
wal-e yek	وەل‌یەک	bâ ham	باهم
bâyat	بایەت	bâyad	باید

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
bâyer	بایر	bâyer	بایر
weylâw	وەیلاو	be ?in taraf	باینطرف
wajê	وەجێ	bejâ	بجا (مناسب)
la jê-ye	لەجێیە	be jâ-ye	بجای
wa jê-ye	وەجێیە	be jâ-ye	بجای
bêrža	بێڕزە	bejoz	بجز
menâLâna	مناڵانە	baccegâne	بچگانە
bacâna	بەچانە	baccegâne	بچگانە
menâLi	مناڵی	baccegi	بچگی
menâL	مناڵ	bacce	بچه (انسان)
nu caw	نووچەو	bacce	بچه (اولین بچه خانواده)
backa	بەچکە	bacce	بچه (حیوان)
xar kweři	خەرکوڕی	bacce-ye xar	بچۀ خر
backa xers	بەچکە خرس	bacce-ye xers	بچه خرس
kecu	کچوو	bacce-ye sag	بچه سگ
backa šoter	بەچکە شوتر	bacce-ye sotor	بچه شتر
backa werâz	بەچکە وراز	bacce-ye gorâz	بچه گراز
backa mâr	بەچکە مار	bacce - ye mâr	بچه مار

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
بچه داری	baccedâri	مناڵداری	menâLdâri
بحث	bahs	بەحس	bahs
بخار	boxâr	هەڵم	haLm
بخاری	boxâri	بخاری	bexâri
بخت	baxt	بەخت	baxt
بد	bad	گەن	gan
بدبو	bad bu	بووگەن	bugan
بدبخت	badbaxt	بەدبەخت	bad baxt
بدبخت	badbaxt	چارە ڕەش	câražaš
بدبختی	badbaxti	چارە ڕە شی	câražaši
بدچشم	badcesm	چەو گەن	caw gan
بد دل	baddel	بەد دل	bad deL
بد رفتار	badraftâr	بەد خولک	bad xweLk
بد رفتاری	badraftâri	بەد خولکی	bad xweLki
بد کردار	bad kerdâr	بەد کردار	bad kerdâr
بد کردن	bad kardan	گەن کردن	gan kerden
بد مزه	badmaze	مزە گەن	meža gan
بد نام	bad nâm	بیناو	beynaw

Kurdish) کردی)		Persian) فارسی)	
beynâw kerden	بیناو کردن	badnâm kardan	بد نام کردن
kel kerden	کل کردن	badraqe kardan	بدرقه کردن
qartdâr	قەرت دار	bedehkâr	بدهکار
qart	قه رت	bedehi	بدهی
twam xesen	توەم خـسن	bazer ?afsaâni	بذرافشانی
?aLâten	ئەڵاتن	bar ?âmadan	برآمدن
cüyak	چویەک	barâbar	برابر
berâ	برا	barâdar	برادر
berây gap	برای گەپ	barâdar - e bozorg	برادر بزرگ
berârzâ	برارزا	barâdarzâde	برادر زاده
šürâ	شورا	barâdar - šowhar	برادر شوهر
berâžen	براژن	barâdar - zan	برادر زن
berâÿ bicek	برای بیچک	barâdar - e kucek	برادر کوچک
berây bâwgi	برای باوگی	barâdar-e nâtani	برادر ناتنی (از پدر)
berây dâLegi	برای داڵگی	barâdar-e nâtani	برادر ناتنی (از مادر)
berây	برای	barâdari	برادری
?aldâyn	ئەڵداین	bar ?afrâstan	برافراشتن
?ařê	ئەری	barâye	برای

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
?aȓêca	ئەڕی چە	barây-e ce	برای چه (چرا)
berj	برج	borj	برج
zot	زوت	barjaste	برجسته (برآمده)
hêz gerten	هیزگرتن	barxâstan	برخاستن
?alesyâyn	ئەڵسیاین	barxâstan	برخاستن
berden	بردن	bordan	بردن
barzax	بەرزەخ	barzax	برزخ
warzgar	وەرزگەر	barzgar	برزگر
beršyâg	برشیاگ	berešte	برشته
barf	بەرف	barf	برف
barfên	بەرفین	barfi	برفی
baLg-e dâr	بەڵگدار	barg-e deraxt	برگ درخت
?algardânen	ئەڵگەردانن	bargardândan	برگرداندن
barg	بەرگ	barge	برگه (مدرک)
bar meLâ kerden	بەر ملا کردن	barmalâ kardan	برملا کردن
boweȓ	بوور	borande	برنده
berênj	بریٚنج	berenj	برنج
wark	وەرک	barre	بره

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
برهنه (لخت)	berehne	لوەت	lwat
بریدن	boridan	بڕین	beřin
بریده	boride	بڕیاگ	beřyâg
بز (دو ساله)	boz	تووشتیر	tuštir
بزقندی (پیشانی سفید)	boz-e qandi	بزن قەنی	bezen-e qani
بز ماده (پیشانی سفید)	boz-e mâde	بزن	bezen
بز نر	boz-e nar	ساورێن	sâwrên
بزنر (دو ساله)	boz-e nar	دوڤر	dover
بزاز	bazâz	پارچەفرووش	pârcaferuš
بزرگ	bozorg	گەپ	gap
بزغاله (تا پایان اولین تابستان)	bozqâle	کیەر	kyar
بزغاله (تا پایان زمستان)	bozqâle	گیسک	gisk
بز کوهی	boz -e kuhi	بزنکویی	bezen-e kuyey
بس (کافی)	bas	بەس	bas
بستان	bostân	بووسان	busân
بستان بان	bostânbân	بووسانچی	busânci
بستن	bastan	بەسن	basen
بستن (پای بره بزغاله)	bastan	پایخ کردن	pâyex kerden

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
bastani	بەستەنی	bastani	بستنی
ferya	فریە	besyâr	بسیار
řâm	ڕام	bašâš	بشاش
qeyâfa	قیافە	bašn	بشن (هیکل)
bešqâw	بشقاو	bošqâb	بشقاب
bešqâw-e gap	بشقاو گەپ	bošqâb-e bozorg	بشقاب بزرگ
caqwâna	چەقوانە	beškan	بشکن (صدای برخورد دو انگشت)
beraw lâ	برەولا	betaraf	بطرف (بسوی)
betL	بتڵ	botri	بطری
la vaw duyâ	لەڤەودوایا	ba?dan	بعداً
la yaw düyâ	لەیەودوایا	ba?d ?az ?in	بعد از این
la yaw bar	لەیەوبەر	ba?d? az ?in	بعد از این
duyâ nimaru	دوایانیمەروو	ba?d ?az zohr	بعد از ظهر
qâřaqâř	قاڕەقاڕ	ba?ba?	بع بع (صدای بره)
qâLaqâL	قاڵەقاڵ	ba?ba?	بع بع (صدای بزغاله)
va ?elate	ڤەئلەت	be ?ellate	بعلت
baydâ	بەغدا	baqdâd	بغداد
bexs	بخس	boqz	بغض

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
بغل (پهلو)	baqal	کەس	kas
بقال	baqâl	بەقاڵ	baqâL
بقچه	boqce	بخچه	bexca
بقیه	baqye	باقی	bâqi
بکار بردن	be kâr burdan	ڤەکار بردن	vakâr berden
بکارت	bekârat	تازه وڤی	?âzawvi
بلا	balâ	بلا	beLâ
بلا فاصله (فوری)	belâfasele	جێ ڤەرجێ	jêvarje
بلال (ذرت)	balâl	زڕات	zeřât
بلبل	bolbol	بڵبڵ	beLbeL
بلد (ماهر)	balad	وارد	wâred
بلد بودن	balad budan	ڕێبردن	řê berden
بلعیدن (جامدات)	bal?idan	سول داین	swel dâyn
بلعیدن (جامدات)	bal?idan	قوت داین	qut dâyn
بلعیدن (مایعات)	bal?idan	ئەڵقوڕانن	?aLqweřânen
بلغور	balqur	هرووش	heřuš
بلکه (شاید)	balke	بەڵێ	baLey
بلکه (شاید)	balke	بەڵکەم	baLkam

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
šâyad	شایەد	balke	بلکه (شاید)
baLam	بەڵەم	balke	بلکه (شاید)
barz	بەرز	boland	بلند
beLeŋ	بڵنگ	boland	بلند
beLeŋterin	بڵنگترین	bolandtarin	بلندترین
hêz dâyn	هیزداین	bolan kardan	بلند کردن
bâLâ barz	باڵا بەرز	boland qâmat	بلند قامت
barzi	بەرزی	bolandi	بلندی
beleŋi	بڵنگی	bolandi	بلندی
balü	بەلۆ	balut	بلوط
keLük	کڵووک	balut	بلوط (بلوط نرسیده)
baLê	بەڵێ	bale	بلی
va mawqa	ڤەمەوقە	bemowqe	بموقع
ben	بن	bon	بن
banâ	بەنا	banâ	بنا
nâwdâr	ناودار	benâm	بنام (معروف)
ban	بەن	band	بند
sad	سەد	band	بند(سد)
sartul	سەرتۆل	band	بند (دو بند اصلی چادر)
zâk-e kelek	زاک کلک	band-e ?angust	بند انگشت

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
ban - šuwâLên	بەن شوالێن	band -e salvâr	بند شلوار
bu	بوو	bu	بو
wa seηey̆	وەسـنگە ی	bevâseteye	بواسطه (بعلت)
bâwasir	باوەسیر	bâvasir	بواسیر
benjeg	بنجگ	bute	بوته
budâr	بوودار	budâr	بودار
bün	بۆن	budan	بودن
bur	بوور	bur	بور
mâc	ماچ	buse	بوسه
mâc kerden	ماچ کردن	busidan	بوسیدن
bu-we patasu	بوو پەتە سوو	bu-ye suxtagi	بوی سوختگی
bo	بو	buf	بوف
buq	بوورق	buqelamun	بوقلمون
bu kerden	بوو کردن	buyidan	بوئیدن
beÿ	بە ی	beh	به (میوه)
wa	وە	be	به (حرف اضافه)
be	بـ ـ	be	به (پیشوند فعلی)
?aw nuwâ hâten	ئەونووا هاتن	be piswâz ?âmadan	به پیشواز امدن
wa to	وە تو	beto	به تو
?aw jê hâten	ئەوجێ هاتن	be maqsad rasidan	به مقصد رسیدن
da bar	دە بەر	be tan	به تن (در بر)
bahâr	بەهار	bahr	بهار
paLp	پەڵپ	bahâne	بهانه

فارسی	(Persian)	کردی	(Kurdish)
بهانه	bahâne	دەسپێچ	daspêc
بهتان	bohtân	بختام	bextâm
بهتر	behtar	بێتر	bêter
بهر (سهم)	bahr	بەش	baš
بهش (به او)	behes	ئەپێ	?apê
بهشت	bahest	بەهشێت	bahêšt
بی (پیشوند)	bi	بێ	bê
بی آب	bi ?âb	بێ ئاو	bê ?âw
بیابان	biyâbân	بێیاوان	bêyâwân
بیاد آوردن	be yâd ?âvardan	وه بیر هاوردن	wa bir hâwerden
بی ادب	bi ?adabi	بێ ئەدەوی	bê ?adawwi
بی جهت	bi jahat	بێ جەهەت	bêjahat
بیچاره	bicâre	بێچاره	bêcâra
بیچاره کردن	bicâre kardan	بێچاره کردن	bêcâra kerden
بی حس	bihes	بێ حس	bê hes
بی حس	bihes	بێنز	bênez
بی خبر	bixabar	بێ خه فەر	bê xavar
بی خوابی	bixâbi	بێ خاوی	bê xâwi
بید (در خت)	bid	بێ	bê
بید (حشره)	bid	دوم دوک	dwem - duk
بیدار شدن	bidâr sodan	ئەڵێساین	?aLesyâyn
بیدار کردن	bidâr sodan	ئەلسانن	?Lesânen
بیداری	bidâri	ڤەخەفەر بون	va xavar bun

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
bê dân	بێدان	bidâne	بی دانه
kal	کەل	bidandân	بی دندان
bêrê	بێرێ	birâh	بی راه
bê rê kerden	بێرێ کردن	birâh kardan	بیراه کردن
dar	دەر	birun	بیرون (خارج)
jik dâyn	جیک داین	irun ?âmadan(جوجه از تخم)	بیرون‌امدن(جوجه از تخم)
bê sâ	بێ سا	bisâye	بی سایه
bis	بیس	bist	بیست
bê sawâd	بێسەواد	bi savâd	بی سواد
zeyây	زیای	bis	بیش
ferya	فریه	bis	بیش
bêšter	بێشتر	bistar	بیشتر
feryater	فریه‌تر	bištar	بیشتر
bê šü	بێشو	bišowhar	بی شوهر
bêša	بێشه	biše	بیشه
xâye gwen	خایه گون	beyze	بیضه
bêtaraf	بێ تەرەف	bitaraf	بی طرف
bê?âr	بێ ئار	bi?âr	بیعار
beyâna	بیانه	bey?âne	بیعانه
bê?erza	بێ ئرزه	bi ?orze	بی عرضه
bê?erzei	بێ ئرزەی	bi?orzagi	بی عرضگی
bêkâr	بێکار	bikâr	بی کار
bêkas	بێکەس	bikas	بی کس

(Kurdish) كردى		(Persian) فارسى	
bêgâna	بێگانه	bigâne	بيگانه
bêl	بێل	bil	بيل
bimâr	بيمار	bimâr	بيمار
beÿn	بين	beyn	بين (ميان)
tük tyaL	تۆک تيەڵ	binamak	بى نمک (گوشت تلخ)
pet	پت	bini	بينى
biva	بيڤه	bive	بيوه
bê huš bün	بێهووش بون	bihuš šodan	بى هوش شدن
bêhuši	بێهووشى	bihusi	بى هوش
qwel	قول	pâ	پا (تمام پا)
pâ	پا	pâ	پا (از مچ پائين)
pâpati	پاپەتى	pâ berehna	پابرهنه
pâwen	پاون	pâ band	پابند
?ejr dâyn	ئجردابن	pâdâš	پاداش دادن (اجر دادن)
pâtešâ	پاتشا	pâdešâh	پادشاه
pârca	پارچه	pârce	پارچه
pâs	پاس	pârs	پارس
pâr	پار	pârsâl	پارسال
pârsaŋ	پارسەنگ	pârsang	پارسنگ
pâřu	پاڕوو	pâru	پارو
deřyâg	دڕياگ	pâre	پاره (بريده)
deřin	دڕين	pâre kardan	پاره كردن

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
پاره پاره	pâre pre	قەڵ قەڵ	qaL qaL
پاسخ دادن	pâsox dâdan	جوواو داین	juwâw dâyn
پاشنه	pâsne	قنجه پا	qenja pâ
پاشیدن	pâsidan	پشانن	pešânen
پاک	pâk	پاک	pâk
پاک کردن	pâk kardan	پاک کردن	pâk kerden
پالان	pâlân	کوان	kwân
پالان دوز	pâlânduz	کوان دۆرن	kwândüren
پالتو	paltow	پاڵتاو	pâLtâw
پالتونمدی(نوعی خاص از پشم گوسفند)	pâlto	فەرەجی	faraji
پالتونمدی(نوعی خاص از پشم گوسفند)	pâlto	کەڕەک	kařak
پالودن (تصفیه کرن)	pâludan	پاڵانن	pâLânen
پالوده	pâlude	پاڵیاگ	pâLyâg
پانزده	pânzde	پانزە	pânza
پانصد	pânsad	پانسەد	pânsad
پروانه	parvâne	پەپی	papi
پروردن (دام)	parvardan	هەمایەت کردن	hamâyat kerden
پره	pare	پەڕە	pařa
پرهیز	parhiz	پیەرێز	pyarêz
پرهیز کردن	parhiz kardan	پیە رێز کردن	pyarêz kerden
پرهیزکار	parhizgâr	پیە رێزکار	pyarêzkâr
پریدن	paridan	پەڕین	pařin
پریروز	pariruz	پێرنا	pêrnâ

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
šêvyâg	شێڤیاگ	parišân	پریشان
pêrašaw	پێرەشەو	parišab	پریشب
hakim	هەکیم	pezešk	پزشک
peLmeškyâg	پلّمشکیاگ	pažmorde šodan	پژمرده شدن
patu	پەتوو	patu	پتو
?emjâ	ئمجا	pas	پس
?aw pêšdas xesen	ئەوپێش‌دەس خسن	pas ?andz kardan	پس انداز کردن
ben ben	بن‌بن	pas pas	پس پس
mameg	مەمگ	pestân	پستان (انسان)
gwân	گوان	pestân	پستان (حیوان)
mamyâna	مەمیانە	pestânak	پستانک
pesta	پستە	peste	پسته
kweř	کوڕ	pesar	پسر
kweř-e juwân	کوڕ جوان	pesar -e javân	پسر جوان
kweř-e mimeg	کوڕ میمگ	pesar xâle	پسر خاله
gwerda	گوردە	pesar xânde	پسر خوانده
kweř -e xâLu	کوڕخالوو	pesar dâ?i	پسر دائی
kweř -e tâtek	کوڕ تاتک	pesar ?amu	پسر عمو
kweř -e mimeg	کوڕ میمگ	pesar ?ame	پسر عمه
doso	دوسو	pasfardâ	پس فردا
doso šaw	دوسو شەو	pasfardâ sab	پس فردا شب
pâšmana	پاش مەنە	pasmânde	پس مانده
?êwâra	ئیوارە	pasin	پسین

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
pêšt	پێشت	pošt	پشت
pêšt-e sar-e yak	پێشت سەریەک	pošt-e sar-e ham	پشت سر هم
pê la pê	پێ لە پێ	pošt-e sar-e ham	پشت سر هم
pêštiyawân	پێشتیەوان	poštibân	پشتیبان
xweri	خوری	pašm	پشم
baraŋen	بەرەگن	pašm-e barre	پشم بره
paxša	پەخشە	paše	پشه
kwelken	کوڵکن	pašmâlu	پشمالو
pêl	پێڵ	pol	پل
pêl-e serât	پێڵ سرات	pol -e sarât	پل صراط
dalq	دەلق	pelâstik	پلاستیک
pêLawân	پێڵەوان	polbân	پلبان
pyaLeg	پیە ڵگ	pelk	پلک (چشم)
paLeŋ	پەڵنگ	palang	پلنگ
peLâw	پلاو	polow	پلو
pela	پله	pellekân	پله کان (پله)
panâ	پەنا	panâh	پناه
pameg	پەمگ	panbe	پنبه
pamegên	پەمگین	panbe?i	پنبه ای
panj	پەنج	panj	پنج
panjâ	پەنجا	panjâh	پنجاه
panjera	پەنجره	panjare	پنجره
panja	پەنجه	panja	پنجه

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
پند	pand	پەن	pan
پنهان کردن	penhân kardan	ئەو شاردن	?aw šârden
پنهان کرده شده	penhân karde šode	ئەوشارياگ	?aw šâryâg
پنیر	panir	پەنێر	panêr
پوزخند	puzxand	بزەخەنە	bezaxana
پوزه	puze	پورز	puz
پوست	pust	پورس	pus
پوست کندن	pust kandan	تورکەو گرتن	tuk ?aw ger.
پوسیده	puside	پورسياگ	pusyâg
پوشاک	pušâk	پورشەن	pušan
پوشاندن	pušândan	پورشانن	pušânen
پوشیدن	pušidan	پورشین	pušin
پوک (میان تهی)	puk	پۆک	pük
پول	pul	پۆل	pül
پولاد	pulâd	پوولاّ	puLâ
پونه (گیاه)	pune	پنە	pina
پهلو (کنار)	pahlu	لا	lâ
پهلوان	pahlavân	پەلّەوان	paLawân
پهن	pehen	تەرت	tart
پهن	pehen	پێن	payen
پهن (اسب و الاغ)	pehen	توسلەک	tosLak
پهن (گاو و گاومیش)	pehen	تەپالّە	tapâLa

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
pyan	پیەن	pahn	پهن
pyani	پیەنی	pahnâ	پهنا
pyâda	پیادە	piyâde	پیاده
peyâz	پیاز	piyâz	پیاز
pyâLa	پیاڵە	piyâle	پیاله
pexambar	پیخەمبەر	peyâmbar	پیامبر
benawâ	پەنوا	pey	پی (در ساختمان)
put	پورت	pit	پیت (حلب)
pêc	پێچ	pic	پیچ
qwem	قوم	pic	پیچ
pyâ	پیا	peydâ	پیدا
pyâ kerden	پیا کردن	peydâ kardan	پیدا کردن
pêrâr	پێرار	pirârsâl	پیرار سال
kerâs	کراس	pirâhan	پیراهن
keÿwânu	کەیوانوو	pirazan	پیرزن
küxâ	کۆخا	piramard	پیر مرد
piri	پیری	piri	پیری
pês	پێس	pis	پیس (جذام)
barza	بەرزە	piš	پیش (قبل)
pêš	پێش	piš	پیش (جلو)
?aw nuwâ cün	ئەو نوا چۆن	pišraftan	پیش رفتن
barža ya	بەرژە یە	piš ?az ?in	پیش از این
barža ya ge	بەرژە یە گ	piš ?az ?inke	پیش از اینکه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
pêšâmad	پێشامد	pišâmad	پیشامد
savan	سەڤەن	pišâmad	پیشامد
têveL	تێڤڵ	pišni	پیشانی
barmeli	بەرملی	pišband	پیش بند
?aw nuwâ kaften	ئەو نوا کەفتن	pišraft kardan	پیشرفت کردن
pêš qest	پێش قست	pišqest	پیش قسط
pêškaš	پێشکەش	piškaš	پیشکش
remLgar	رمڵگەر	pišgu	پیشگو
pêšwâz	پێشواز	pišvâz	پیشواز
pêša	پێشە	piše	پیشه
nuwâga	نوواگە	piši	پیشی (قبلی)
peyxâm	پە یخام	peyqâm	پیغام
peÿmâna	پە یمان	peymâne	پیمانه
kâsaman	کاسەمەن	peymâne	پیمانه(ظرفی چوبی معادل سه کیلو
gweřâw	گوڕاو	pine	پینه (پینه دست)
gweřâw kanen	گوڕاو کەنن	pine bastan	پینه بستن (دست)
pinakar	پینەکەر	pineduz	پینه دوز
peyvasen	پیڤەسن	peyvastan	پیوستن (مصدر)
peyvan	پیڤەن	peyvand	پیوند
piya	پیە	piye	پیه
pi	پی	piye	پیه
ت		ت	
tâ	تا	tâ	تا (حرف ربط)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
tâw	تاو	tâb	تاب (تابیدن)
hařazân	هەڕەزان	tâb	تاب (بازی)
hařazân wâzin	هەڕەزان وازین	tâb bâzi kardan	تاب بازی کردن
pâyiz	پاییز	tâbestân	تابستان
tâwes	تاوس	tâbut	تابوت
tâwin	تاوین	tâbidan	تابیدن
mâwrêž	ماوریژ	tâbe	تابه
tâj	تاج	tâj	تاج
pup-e kaLašêr	پووپ کەلە شیر	tâj -e xorus	تاج خروس
tâjer	تاجر	tâjer	تاجر
deraŋ	درەنگ	ta?xir	تأخیر
tâL	تاڵ	târ	تار (مو)
tâLân	تاڵان	târâj	تاراج (یغما)
tâřânen	تاڕانن	târândan	تاراندن
târix	تاریخ	târix	تاریخ
tyarik	تیەریک	târik	تاریک
tyariki	تیەریکی	târiki	تاریکی
tâza	تازه	tâze	تازه
tâza ?apəyaw kafteg	تازه ئەپیەو کە فتگ	tâze bedowrân raside	تازه به دوران رسیده
tâza sur	تازه سور	tâze ?arus	تازه عروس
tânzi	تانزی	tâze	تازی
tânziyawân	تانزیەوان	tâzibân	تازی بان
xerâmât	خرامات	tâvân	تاوان

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
?âwazuLek	ئاوە زوولک	tâval	تاول
taw	تەو	tab	تب
tawver	تەوڤر	tabar	تبر
bemâreki waten	بمارکی وەتن	tabrik goftan	تبریک گفتن
gař	گەڕ	tape	تپه
keLâw	کڵاو	tape-ye kucek	تپه کوچک
tojârat	توجارەت	tejârat	تجارت
tajrava	تەجرەڤە	tajrob	تجربه
têfa	تێفە	tohfe	تحفه
tawil	تەویل	tahvil	تحویل
taxt	تەخت	taxt	تخت
taxta	تەختە	taxte	تخته
twam	تومەم	toxm	تخم (بذر)
gwen	گون	toxm	تخم (بیضه)
xâya	خایە	toxm	تخم (تخم حیوانات تخم گذار)
gelâra	گلارە	toxm -e cešm	تخم چشم
xâya	خایە	toxm -e morq	تخم مرغ
řâmka	ڕامکە	toxm -e morq	تخم مرغ (زیر مرغ میگذارند تا تخم بگذارد)
toxma	توخمە	toxme	تخمه (نژاد)
tař	تەڕ	tar	تر
tař bun	تەڕبون	tar sodan	تر شدن
terâzi	ترازی	tarâzu	ترازو
terp	ترپ	torob	ترب

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
terpca	تربچه	torobce	تربچه
kaškina	کەشکینە	tarxine (نوعی غذا از گندم و دوغ)	ترخینه
ters	ترس	tars	ترس
tersânen	ترسانن	tarsândan	ترساندن
kâwjorat	کاوجورەت	tarsu	ترسو
zyaLeg cun	زیەڵک چۆن	tarsidan	ترسیدن
torš	تورش	torš	ترش
torši	تورشی	torši	ترشی
taqa	تەقە	taraqe	ترقه (صدای انفجار)
taraxti	تەرەختی	taraqi	ترقی
taraxti kerden	تەرەختی کردن	taraqi kardan	ترقی کردن
tork	تورک	tork	ترک
tarak	تەرەک	tarak	ترک (شکاف)
?ajê hêšten	ئەجێ هێشتن	tark kardan	ترک کردن
tarka	تەرکە	tarke	ترکه
tarjeg	تەرجگ	tar-o tâze	ترو تازه
kavar	کەڤەر	tare	تره
telyâq	تلیاق	teryâk	تریاک
tyaneg	تیەنگ	tešne	تشنه
tyanegi	تیەنگی	tešnagi	تشنگی
mekis	مکیس	ta?ârof	تعارف
tyarif	تیەریف	ta?rif	تعریف
tefka	تفکه	tof	تف

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
tefaŋ	تفەنگ	tofang	تفنگ
tamaL	تەمەڵ	tofang -e sarpor	تفنگ سر پر
baš kerden	بەش کردن	taqsim kardan	تقسیم کردن
taxsir	تەخسیر	taqsir	تقصیر
jomin	جومین	takân xordan	تکان خوردن
gežeg	گژگ	tokme	تکمه
tika	تیکە	teke	تکه (قطعه)
qaL	قەڵ	teke	تکه (قطعه)
qaL qaL	قەڵ قەڵ	teke teke	تکه تکه
lat lat	لەت لەت	teke teke	تکه تکه
teger	تگر	tagarg	تگرگ
tegrazira	تگرەزیرە	tagarg	تگرگ (دانه کوچک)
tyaL	تیەڵ	talx	تلخ
tifrênjeg	تیفرێنجگ	talangor	تلنگر
taLa	تەڵە	tale	تله
tamâšâ	تەماشا	tamâsâ	تماشا
tamâm	تەمام	tamâm	تمام
tamis	تەمیس	tamiz	تمیز (پاک)
šawâL	شەواڵ	tonban	تنبان
tombak	تومبەک	tonbak	تنبک
tamaL	تەمەڵ	tanbal	تنبل
mext kerden	مخت کردن	tanbih kardan	تنبیه کردن
ton	تون	tond	تند (سریع)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
taŋ	ته‌نگ	tang	تنگ
pârc	پارچ	tong	تنگ
taŋa	ته‌نگه	tange	تنگه
tanur	ته‌نور	tanur	تنور
heykaLdâr	هه یکه‌ڵدار	tanumand	تنومند
tanyâ	ته‌نیا	tanhâ	تنها
tanin	ته‌نین	tanidan	تنیدن
nâw	ناو	tu	تو (داخل)
to	تو	to	تو (ضمیر)
zavardâr	زه‌ڤه‌ردار	tavânâ	توانا
twânesen	توانسن	tavânestan	توانستن
tura	تووره	tubre	توبره
tâwba	تاوبه	towbe	توبه
tup	توپ	tup	توپ
tupân	تووپان	tupbâzi	توپ بازی
tu	تۆ	tut	توت
tamâku	ته‌ماکو	tutun	توتون
xwênširen	خوێن شیرین	tudel bero	تودل برو
kuma	کومه	tude	توده
tuř	تووڕ	tur	تور (ماهیگیری)

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
تور (برای گاه)	tur	شەواک	šawâk
توشه	tuše	توشک	tušek
توفیق	towfig	تەوفیق	tawfiq
توله سگ	tulesag	تۆتک	tütek
توله سگ	tulesag	کچور	kecu
تومان (واحدپول)	tumân	تومن	tomen
تونل	tunel	تونل	tonel
توهین	towhin	لاناو	lânâw
توشک	tošak	دورشەک	dušak
توهین	towhin	ناونەسەق	nâunasaq
ته	tah	تە ی	teÿ
تهدید کردن	tahdid kardan	سێەسێەکردن	sêya sêya kerden
تیر	tir	تیر	tir
تیر انداختن	tir?andkokhgâxtan	تیر خسن	tir xesen
تیر چوبی	tir-e cubi	تیر چووێن	tir-e cuwên
تیر خورده	tir xorde	تیر خواردگ	tir xwârdeg
تیر کمان	tirkamân	تیرکەوان	tirkawân
تیرماه	tirmâh	تە یمووز مانگ	teÿmuzmâŋ

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
têž	تێژ	tiz	تیز
têžâw	تێژاو	tizâb	تیزاب
têša	تێشه	tiše	تیشه
têx	تێخ	tiq	تیغ
têxak	تێخەک	tiqe	تیغه
geLu	گلّو	tile	تیله
geLubâzi	گلّو بازی	tilebâzi	تیله بازی
tü	تۆ	teyhu	تیهو
		ث	
samar	سەمەر	samar	ثمر
suwâw	سوواو	savâb	ثواب
		ج	
jê	جێ	jâ	جا
řek	ڕک	jâ	جا
řek bün	ڕک بون	jâ	جابودن (مصدر)
jê dâyn	جێ داین	jâ dâdam	جادادن
jê va jê	جێ ڤه جێ	jâ be jâ	جابجا
jâjem	جاجم	jâjim	جاجیم
jâdu	جادوو	jâdu	جادو
jâda	جاده	jâdde	جاده
jâřci	جاڕچی	jârci	جارچی
jâřu	جاڕوو	jâru	جارو
jâř	جاڕ	jâliz	جالیز
jâm	جام	jâm	جام

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
gyân	گیان	jân	جان
gyân kanen	گیان کەنن	jân kandan	جان کندن
jânemâz	جانماز	jânamâz	جا نماز
jânavar	جانەڤەر	jânavar	جانور
xarmen jê	خەرمن جێ	jâ-ye xarman	جای خرمن (انجا که گندم وجو درو شده را جمع میکنند)
lâženân	لاژنان	jâ-ye zanân	جای زنان (جای نشستن زنان در خانه)
lâmerdân	لامردان	jâ-ye mardân	جای مردان (جای نشستن مردان در خانه)
?enteqâm	نتقام	?enteqâm	انتقام
taqâs	تەقاس	?enteqâm	انتقام
jad	جەد	jadd	جد
j iyâ	جیا	jodâ	جدا
jiyâ kerden	جیا کردن	jodâ kardan	جدا کردن
jiyâi	جیای	jodâ?i	جدائی
jerâhat	جراهەت	jarahat	جراهت
tekê	تکێ	jor?e	جرعه
jaraqa	جەرەقە	jarraqe	جرقه
caq	چەق	jarraqe	جرقه
jarima	جەریمە	jarim	جریمه
jarima	جەریمە	joz	جز (بغیراز)
jašn	جەشن	jašn	جشن (عید)
sûr	سۆر	jašn	جشن (عید)
ja?ba	جە بە	ja?be	جعبه
jeft	جفت	joft	جفت

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
جفت	joft	لف	lef
جفت (همزاد)	joft	پاوڕ	pâweř
جفت گیری (سگ)	joftgiri	دەڵەدەسان	daladasân
جفت گیری (گاو)	joftgiri	کەڵ	kaL
جفت گیری (میش و قوچ)	joftgiri	ورەن	weran
جفتک	jofttak	جفتە	jefta
جفتک انداختن	joftak ?andaxtan	جفتە خسن	jefta xesen
جگر	gegar	جگر	jeger
جگر سفید	jegarsefid	پف	pef
جگرکی	jegaraki	جگری	jegeri
جلد	jeld	جەڵد	jaLd
جلو	jelow	نورا	nuwâ
جلو رفتن	jelowraftan	ئەونورا چۆن	?aw nuwâ cũn
جلیقه	jeliqe	جلیسقە	jelisqa
جمع	jam?	جەم	jam
جمع شدن	jam ? šodan	گرد بون	gerd bũn
جمع و جور	jam?-o jur	جەم و جور	jam-u jür
جمعیت	jam?iyat	جەمجاخ	jamjâx
جن	jenn	جن	jen
جنس	jens	جنس	Jens
جنگ	jang	جەنگ	jaŋ
جنگجو	jangiu	جەنگەری	jaŋari
جنگل	jangal	دارسان	dâresân

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
جو	jow	جۆیه	jüya
جوراب	jurâb	جووراو	jurâw
جواب	javâb	جوواو	juwâw
جوال (گونی)	javâl	جووالّ	juwâL
جوان	javân	جووان	juwân
جوان	javân	جەهالّ	jahâL
جوانه زدن	javâne zadan	جیک داین	jik dâyn
جواهر	javâher	جەواهر	jawâher
جوجه	juje	جوجک	jüjeg
جوجه تیغی	juje tiqi	چورلّیه	cuLya
جوراب	jurâb	جوراو	jorâw
جوراب (نوعی خاص برای ساق پا)	jurâb	پاپیچ	pâpêc
جوش (روی پوست)	juš	جووانک	juwânek
جوهر	jowhar	جەوهەر	jawhar
جوی (نهر)	juy	جوو	ju
جویدن	javidan	جاین	jâyn
جهان	jahân	جەهان	jahân
جهنم	jahannam	جەهەنم	jahanem
جهود	johud	جهوود	jehud
جهیزیه	jahiziya	ریسە	řêsa
جیب	jib	گیفان	gifân
جیب	jib	جو	ju
جیرجیرک	jirjirak	زیرزیرەک	ziřziřak

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
جیوه	jive	جیڤه	jiva
چ			
چادر	câ dor	چایر	câyer
چادر (سر)	câdor	چایر	câyer
چادر نشین	câdorne-in	چایرنشین	câyernešin
چاره	câre	چاره	câra
چاروادار	cârvâdâr	قاترچی	qâterci
چاروادار	cârvâdâr	چاروادار	cârwâdâr
چاشنی (فشنگ)	câšni	چاشتین	câštin
چاق	câq	مەس	mas
چاق	câq	ڕام	řâm
چاقو (کوچک)	câqu	چەقوو	caqu
چاله	câle	چاڵ	câL
چانه (عضو بدن)	câne	زنج	zenj
چانه (عضو بدن)	câne	زەنەخ	zanax
چانه (عضو بدن)	câne	ژۆن	žün
چانه (چانه زدن)	câne	چنه	cena
چاه	câh	چا	câ
چای	cây	چای	cây
چای چی	câyci	چایچی	câyci
چپ	cap	چەپ	cap
چپ دست	capdast	چەپێڵ	capêL
چپر	capar	پەچیە	pacya
چپق	copoq	چووخ	cux

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
catr	چەتر	catr	چتر
caxmâx	چەخماخ	caxmâq	چخماق
codan	چودەن	codan	چدن
lavař	لەڤەڕ	carâ	چرا (درچریدن)
?ařa	ئەڕا	cerâ	چرا (برای چه)
?ařeÿca	ئەرە ی‌چە	cerâ	چرا (برای چه)
labân-e ca	لەبان چە	cerâ	چرا (برای چه)
cerâx	چراخ	cerâq	چراغ
cerâxâni	چراخانی	cerâqâni	چراغانی
lavařeŋa	لەڤەرنگە	cerâgâh	چراگاه
cawr	چەور	carb	چرب
zuwâncawr	زووان چور	carbzabân	چرب زبانی
carx	چەرخ	carx	چرخ
taši	تەشی	carx	چرخ (نخ ریسی)
carxin	چەرخین	carxidan	چرخیدن
xeř xwârden	خڕ خواردن	carxidan	چرخیدن
cerk	چرک	cerk	چرک (کثافت)
carm	چەرم	carm	چرم
caws	چەوس	casb	چسب
nüs	نۆس	casbnâk	چسبناک
caw	چەو	cešm	چشم
cawkâw	چەوکاوو	cešm ?âbi	چشم آبی
cawva řê	چەوڤەڕی	cešm be râh	چشم براه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
caw?iši	چه ونیشی	cešm dard	چشم درد
xel	خل	cešmkaj	چشم کج
qwemcaw	قومچەو	cešmak	چشمک
qwem-e caw xesen	قوم چەوخسن	cešmak zadan	چشمک زدن
kyani	کیەنی	cešme	چشمه
cašin	چەشین	cašidan	چشیدن
cetawr	چتەور	cetowr	چطور
cü	چۆ	cetower	چطور
conar	چونەر	coqandar	چغندر
bârku	بارکوو	cakoš	چکش
haLakwet	هەڵەکوت	cakoš-e cubi	چکش چوبی
cakma	چەکمە	cakme	چکمه
teka	تکه	ceke	چکه
šal	شەل	colâq	چلاق
ceLâw	چڵاو	celow	چلو
ceLâw kawâw	چڵاو کەواو	celow kabâb	چلو کباب
cela	چله	celle	چله
cela gapka	چله گەپکه	celle - ye bozorg	چله بزرگ
cela bicka	چلەبیچکه	celle-ye kucek	چله کوچک
dotrênjeg	دوترنجگ	combâtome	چمباته
camiš	چەمیش	camuš	چموش
camadân	چەمەدان	camadân	چمدان

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
caman	چەمەن	caman	چمن
cenâr	چنار	conâr	چنار
can	چەن	cand	چند (چقدر)
can gela	چەن گلە	candtâ	چند تا
canem	چەنم	candomin	چندمین
caŋ	چەنگ	cang	چنگ (پنجه)
caŋâL	چەنگاڵ	cangâl	چنگال
lawjura	لەوجوورە	conin	چنین
cu	چوو	cub	چوب (هیزم)
cu	چوو	cubdasti	چوب دستی
gâřân	گاڕان	ubdasti	چوب دستی (برای راندن گاو)
cuferuš	چوڕ فرووش	cubferuš	چوب فروش
šuwân	شوان	cupân	چوپان
gâwân	گاوان	cupân-e gâv	چوپان گاو
cun	چوون	cun	چون
cunge	چوونگ	cunke	چونکه
ca	چە	ce	چه
cuwâr	چووار	cahâr	چهار
cuwâr caqaL	چووارچەقەل	cahâr dast-o pâ	چهاردست وپا
cuwârda	چوواردە	cahârdah	چهارده
cuwâršama suri	چووار شەمە سووری	cahâršanbe suri	چهارشنبه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
cuwârsad	چووارسه د	cahârsad	چهارصد
cuwârfasL	چووار فه‌سلْ	cahârfasl	چهار فصل
cuwârguš	چووار گووش	cahârguš	چهارگوش
cuwâr guša	چووار گووشه	cahârguše	چهار گوشه
řū	ڕوٚ	cehre	چهره
cel	چل	cehel	چهل
cenin	چنین	cidan	چیدن
cêšt	چێشت	cizi	چیزی
casacasaki	چه‌سه‌چه‌سه‌کی	cistân	چیستان
cin	چین	cin	چین
luc	لووچ	cin	چین
luc-e têvel	لووچ تێڤُل	cin-e piâni	چین پیشانی
pař	په ڕ	hâšiye	حاشیه
hâzer	هازر	hâzer	حاضر
hâkem	هاکم	hâkem	حاکم
hâL	هالْ	hâl	حال
heysa	هیسه	hâlâ	حالا
zegpeř	زگ‌پڕ	hâmele	حامله (برای انسان)
zegpeř būn	زگ پڕ بون	hâmele šodan	حامله شدن
hafs	هفس	habs	حبس
qan-e hapa	قه‌ن هه‌په	habbe qand	حبه قند
haj	هه‌ج	haj	حج

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
kava näyn	کەڤەنایِن	hejâmat	حجامت
hejra	هجره	hojra	حجره
nâwjê	ناوجێ	hejle -ye ?arus	حجلهٔ عروس
hařâj	هەڕاج	harâj	حراج
tâw	تاو	harârat	حرارت
harâm	هەرام	harâm	حرام
harâmzâya	هەرام زایە	harâmzade	حرام زاده
qesya	قسیە	harf	حرف (سخن)
qesya kerden	قسیە کردن	harf zadan	حرف زدن
harakat	هەرەکەت	harakat	حرکت
jomin	جومین	harakat kardan	حرکت کردن
mik	میک	harif	حریف
hâwmâł	هاوماڵ	harif	حریف
nez	نز	hes	حس (حال)
hesâw	حساو	hesâb	حساب
hesâw kerden	حساو کردن	hesâb kardan	حساب کردن
tawnuwa	تەو نووە	hasbe	حصبه
hazrat	هەزرەت	hazrat	حضرت
kwenâ	کونا	hofra	حفره
haq	هەق	haq	حق
haq-e ?âw	هەق ئاو	haq? âbe	حق آبه
hokm	هوکم	hokm	حکم
hekumat	هکومەت	hekumat	حکومت

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
حلبی (فلز)	halabi	تنکه	tenka
حلبی (پیت)	halabi	پووت	put
حلزون	halazun	خایەمار	xâyamâr
حلق آویزکردن	halq ?âviz	تاسانن	tâsânen
حلقه	halqe	هەڵقه	haLqa
حلقه (برای بستن خیش به گاو بکار میبرند)	halqe	چەمەرە	camara
حلوا	halvâ	هه ڵوا	haLwâ
حمام	hamâm	هەمام	hamâm
حنا	hanâ	خنیه	xenya
حنا بندان	hanâbandân	خنیەڤه نان	xenyavanân
حنجره	hanjare	قورێژنک	qwerěžnek
حوا (اولین زن)	havâ	هەوا	hawâ
حوض	howz	هەوز	hawz
حوضچه	howzce	هەوزچه	hawzca
حوری (زن بهشتی)	huri	هووری	huri
حوله	howle	خاولی	xâwli
حوله	howle	هەوڵه	hawLa
حیا	hayâ	هیا	heyâ
حیاط	hayât	هەسار	hasâr
حیض	heyz	جنک شوشتن	jenek šwešten
حیف	heyf	هێف	hêf
حیوان	heyvân	هێوان	hêwân
حیوان (چهار پای کوچک اهلی)	heyvân	پەزه	paza

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
hejra	هجره	hojra	حجره
			خ
dežek	دڕک	xâr	خار
düsnak	دۆسنەک	xâr	خار(نوعی خاص با حالت چسبناک)
?aw dar kerden	نوده رکردن	xârej šodan	خارج شدن
xâter	خاتر	xâter	خاطر
xâter jam	خاتر جەم	xâter jam?	خاطر جمع
xâk	خاک	xâk	خاک
geL	گڵ	xâk	خاک
kežkež	کڕکڕ	xâk-e ?arre	خاک اره
xâknâz	خاکناز	xâkandâz	خاک انداز
xweL	خوڵ	xâkestar	خاکستر
bur	بورر	xâkestari	خاکستری
hürd-e qan	هۆرد قەن	xâke qand	خاکه قند
xâL	خاڵ	xâl	خال
xâLdâr	خاڵدار	xâldâr	خال دار
xâleq	خالق	xâleq	خالق
mimeg	میمک	xâle	خاله
mimezâ	میمزا	xâlezâde	خاله زاده
pati	پەتی	xâli	خالی
bawš	بەوش	xâli	خالی
cuL	چووڵ	xâli	خالی (خالی از سکنه)
x âm	خام	xâm	خام
bêdaŋ	بێدەنگ	xâmuš	خاموش (بیصدا)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
kur	کوور	xâmuš	خاموش (تاریک)
xâma	خامه	xâme	خامه
dud-e mân	دوودمان	xânevâde	خانواده
xasurân	خەسۆران	xânevâde hamser	خانواده همسر
mâL	ماڵ	xâne	خانه (خانوار)
mâLaca	ماڵەچە	xâne-ye kucek	خانهٔ کوچک
xavar	خەڤەر	xabar	خبر
cawâni	چەوانی	xabarcin	خبر چین
câweš	چاوش	xabarcin	خبر چین
xavar dâyn	خەڤەر داین	xabar dâdan	خبر دادن
xavar kerden	خەڤەر کردن	xabar kardan	خبر کردن
daŋ kerden	دەنگ کردن	xabar kardan	خبرکردن
câw	چاو	xabar-e nâgavar	خبر ناگوار
xatna	خەتنە	xatne	ختنه
xatnasuran	خەتنە سۆران	xatensurân	ختنه سوران
xajâLat	خەجاڵەت	xejâlat	خجالت
xwedâ	خودا	xodâ	خدا
xwedâ bêyâmerz	خودا بیامرز	xodâ biyâmorz	خدا بیامرز
xwedâhâfez	خوداهافز	xodâhâfez	خدا حافظ
xwedâhâfezi	خوداهافزی	xodâhâfezi	خدا حافظی
xwedâyâ	خودایا	xodâyâ	خدایا
xezmat	خزمەت	xedmat	خدمت
bardasi	بەردەسی	xedmatkâr	خدمتکار

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
xar	خەر	xar	خر
mâxar	ماخەر	xar-e mâde	خر ماده
nêraxar	نێرەخەر	xar-e nar	خر نر
xerâw	خراو	xarâb	خراب (بد)
xerâw bün	خراو بون	xarâb šodan	خراب شدن
xerâw kerden	خراو کردن	xarâb kardan	خراب کردن
řemânen	ڕمانن	xarâb kardan	خراب کردن(ساختمان)
kalka xerâwa	کەلکە خراوە	xarâbe	خرابه
řenin	ڕنین	xarâšidan	خراشیدن
xarvêza	خەرڤێزە	xarboze	خربزه
xarj	خەرج	xarj	خرج
hagba	هەگبە	xorjin	خرجین
qeržeŋ	قرژنگ	xarcang	خرچنگ
xeřaxeř	خڕەخڕ	xerxer	خرخر(صدا)
hürda	هۆردە	xorde	خرده (ریزه)
xers	خرس	xers	خرس
xers-e mâ	خرس ما	xers-e mâde	خرس ماده
xers-e nêr	خرس نێر	xers-e nar	خرس نر
karüya	کەرۆیە	xarguš	خرگوش
xwermâ	خورما	xormâ	خرما
xwermây	خورمایی	xormâm?i	خرمائی
xaraŋaz	خەرەنگەز	xarmagas	خرمگس
xarmen	خەرمن	xarman	خرمن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
xarmen hař	خەرمن هەر	xarmankub	خرمن کوب
hula	هوولە	xarmankubi	خرمن کوبی
xarmen hařin	خەرمن هەڕین	xarman kubidan	خرمن کوبیدن
xarwâr	خەروار	xarvâr	خروار
kaLašêr	کەڵەشێر	xorus	خروس
xeřyâr	خڕیار	xaridâr	خریدار
xeřin	خڕین	xaridan	خریدن
xazêna	خەزێنە	xazâne	خزانه(گنج)
gü qweřwâq	گوقوڕواق	xaze-ye ?âb	خزهٔ آب
sweřyâyn	سوڕیاین	xazidan	خزیدن
xazâne hamâm	خەزانی هەممام	xazine-e hamâm	خزینه حمام
šakat	شەکەت	xaste	خسته
kepyâyn	کپیاین	xaste šodan	خسته شدن
šakat kernden	شەکەت کردن	xaste kardan	خسته کردن
mâŋgiryâyn	مانگ گیریاین	xosuf	خسوف
šakati	شەکەتی	xastagi	خستگی
xêšt	خێشت	xešt	خشت
bac-e šaLwâL	بەج شەڵواڵ	xeštak-e šalvâr	خشتک شلوار
xešxâš	خشخاش	xašxâš	خشخاش
hešk	هشک	xošk	خشک
řâq	راق	xošk	خشک(انعطاف ناپذیر)
heškasâL	هشکه ساڵ	xošksali	خشکسالی
maLi	مەڵی	xošksâli	خشکسالی

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
xazaw	خەزەو	xašm	خشم (عضب)
xat	خەت	xat	خط
xat dâyn	خەت داین	xatzadan	خط زدن
xat kišyâyn	خەت کیشاین	xat kašidan	خط کشیدن
xatar	خەتەر	xatar	خطر
xatâkâr	خەتاکار	xatâkâr	خطا کار
tawânkâr	تەوان کار	xatâkâr	خطا کار
xatarnâk	خەتەرناک	xatarnâk	خطر ناک
tâsyâyn	تاسیاین	xafagi	خفگی (خفه شدن)
xafa	خەفە	xafa	خفه
xeLâs	خلاّس	xalâs	خلاص
xeLât	خلاّت	xel?at	خلعت
xaLk	خەڵک	xâlq	خلق (آفریدن)
xaLk kerden	خەڵک کردن	xalq kardan	خلق کردن
xweLk	خوڵک	xolq	خلق
cuL	جووڵ	xalvat	خلوت
Küz-eÿ gap	کوزە ی گە پ	xom	خم (کوزۀ بزرگ)
camin	چەمین	xam šodan	خم شدن
qam kerden	قەم کردن	xam kardan	خم کردن
nemânen	نمانن	xam kardan	خم کردن
hal	هەل	xamide	خمیده
xwemâr	خومار	xomâr	خمار
damakawki	دەمەکە وکی	xamyâze	خمیازه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
?âž ?âžaki	ناز نازەکی	xamyâze	خمیازه (همراه با کشیدن بدن)
damakawki kerden	دەمە کە وکی کردن	xamyâze kašidan	خمیازه کشیدن
?âž?âž-aki kerden	نازە نازەکی کردن	xamyâze kašidan	خمیازه کشیدن (همراه با کشیدن بدن)
caft-e cêL	چەفت چێل	xamid va kaj	خمیده وکج
xaür	خەوڕ	xamir	خمیر
xanin	خەنین	xandidan	خندیدن
nêr-u mâ	نێروما	xonsa	خنثی (نه مذکر نه مؤنث)
xenjar	خنجەر	xanjar	خنجر
xandaq	خەندەق	xandaq	خندق
xana	خەنە	xande	خنده
xanaȓü	خەنەڕو	xanderu	خنده رو
xaLk	خەڵک	xâlq	خلق (آفریدن)
henek	هنک	xonak	خنک
xâw	خاو	xâb	خواب (رویا)
?anus	نەنووس	xâb-e kam	خواب کم (پینکی
xaften	خەفتن	xâbidan	خوابیدن
xâr	خار	xâr	خوار
xâri	خاری	xâri	خواری
bexwâz	بخواز	xâstâr	خواستار
xwâzmanikar	خوازمە نیکەر	xâstegâr	خواستگار
xwâzmani	خوازمەنی	âstegâri	خواستگاری
xwâzmani kerden	خوازمەنی کردن	xâstegâri kardan	خواستگاری کردن
xwâsen	خواسن	xâstan	خواستن

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
خواندن	xândan	خوەنین	xwanin
خواهر	xâhar	خوێشک	xwêšek
خواهر(با زبان بچه ها)	xâhar	دێدێ	dêdê
خواهر زاده	xâharzâde	خوارزا	xwârzâ
خواهر زن	xâhar-e zan	خوێشک ژن	xwešek-e žen
خواهر بزرگ	xâhar-e bozorg	خوێشک گەپ	xwešek-e gap
خواهر شوهر	xâhar-e šowhar	دش	deš
خواهش	xâheš	خاهشت	xâhešt
خوب	xub	خوو	xu
نیک	nik	نێک	nêk
خوبی	xubi	خووی	xuwi
خود سر	xodsar	سرخەوی	sar-e xweÿ
خودمانی	xodemân	خوەمانی	xwamâni
خورجین	xorjin	خورج	xwerj
خوردن	xordan	خواردن	xwârden
خوردنی	xordani	خوارده نی	xwârdani
خورش	xoršid	خوەریشت	xwarêšt
خورشید	xoršid	خوەر	xwar
خوش	xoš	خوەش	xwaš
خوش آمدن (پسندیدن)	xoš ?ämadan	خوه ش هاتن	xwaš hâten
خوش بخت	xošbaxt	خوەش بەخت	xwašbaxt
خو شحال	xošhâl	خوەشاڵ	xwašâL
خوش رو	xošru	خوەشاڵ	xwašâL

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
hušek	هووشک	xuše	خوشه
layak kafteg	لەیەک کە فتگ	xoš heykal	خوشه هیکل
xwaši	خوەشی	xoši	خوشی
xwên	خوێن	xun	خون
xwênên	خوێنین	xuni	خونی
xêš	خێش	xiš	خویش (قوم)
xêši	خێشی	xišâvandi	خویشاوندی
xêyâwân	خێیاوان	xiyâbân	خیابان
xêyâr	خێیار	xiyâr	خیار
xêyârcamra	خێیار چەمرە	xiyâr canbar	خیار چنبر
xêyât	خێیات	xayyât	خیاط
xêyâL	خێیاڵ	xiyâl	خیال
xêyânat	خێیانەت	xiyânat	خیانت
tařeteliq	تەڕتلیق	xisexis	خیس خیس (کاملا خیس)
dâr	دار	xiš	خیش(گاو آهن)
pusepanêr	پووسپەنێر	xik	خیک
		د	
nâw	ناو	dâxel	داخل
?aw nâw cûn	ئەوناو چوٚن	dâxel šodan	داخل شدن
hawâr kerden	هەوار کردن	âd zadan	داد زدن
dâyn	داین	dâdan	دادن
dây-u faryây	دای و فەریای	dâd-o faryâd	داد و فریاد
dâr	دار	dâr	دار (وسیلهٔ اعدام)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
darcin	دارچین	darcin	دارچین
dawâ	دەوا	dâru	دارو (درمان)
dawâxâna	دەواخانه	dâruxâne	داروخانه
dâs	داس	dâs	داس
dâsilek	داسِلک	dâs-e kucek	داس کوچک
dâx	داخ	dâq	داغ (درد وغم)
dâxdâr	داخدار	dâqdide	داغدیده
dâLân	داڵان	dâlân	دالان
dâm	دام	dâm	دام
zawâ	زەوا	dâmâd	داماد
dawân	دەوان	dâman	دامن
dâman	دامەن	dâman	دامن (نوعی لباس)
qe-ye (küya)	قە یی	dâma	دامنه (کوه)
kaš	کەش	dâmane	دامنه (کوه وتپه)
dânâ	دانا	dânâ	دانا
dânâ kerden	دانا کردن	dânâ kardan	دانا کردن
zânesen	زانسن	dânestan	دانستن
dân	دان	dâng	دانگ (یک ششم از تمام مال یاداراتی
dân	دان	dâne	دانه
dân dân	دان دان	dâne dâne	دانه دانه
dâyem	دایم	dâ?em	دائم
dâya	دایه	dâygân	دایه
xâLu	خاڵو	dâ?i	دائی

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
dabâx	دەباغ	dabâq	دباغ
sařâj	سەڕاج	dabâq	دباغ
docâr	دوچار	docâr	دچار
dwat	دوەت	doxtar	دختر
dwat-e tâtek	دوەت تاتک	doxtar?amu	دختر عمو
deÿ	دە ی	dad	دد (حیوان درنده)
dar	دەر	dar	در (در خانه)
da	دە	dar	در (حرف اضافه)
nâw	ناو	dar	در(درون)
dweř	دوڕ	dor	در
?arcün	ئەر چون	dar raftan	در رفتن
derâmey	دەرامە ی	darâmad	درآمد
da ?ava	دە ئەڤە	dar? ân	در آن
da ?awra	دە ئەورە	dar ?ânjâ	در آنجا
deriž	دریژ	derâz	دراز
deriž-i	دریژی	derâzâ	درازا
derižây	دریژای	derâzây	درازای
deriž kišyâyn	دریژ کیشاین	derâz kasidan	درازکشیدن (خوابیدن)
řemyâyn	ڕمیاین	derâz kašidan	دراز کشیدن (حیوان)
kaš xesen	کەش خسن	derâz kašidan	دراز کشیدن (درازا کشیدن روی پهلو)
la ?awra	لە ئەورە	dar?insurat	در اینجا
leÿ suratê	لە ی سورتی	dar?insurat	در اینصورت
darbân	دەربان	darbân	دربان

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
dar va dar	دەرڤە دەر	dar be dar	در بدر
darbas	دە ربەس	darbast	دربست
darjê	دەرجێ	darjâ	در جا (فوری)
dâr	دار	deraxt	درخت
beĽâlük	بڵاڵۆک	deraxt-e?âlbalu(کوهی)	درخت آلبالوی (کوهی)
ceru	چروو	deraxt-e kutân	درخت کوتاه
dâricek	داریچک	deraxt-e kucek	درخت کوچک
darxwâs	دەرخواس	darxâst	درخواست
dar xwâs kerden	دەر خواس کردن	darxâst kardan	درخواست کردن
žân	ژان	dard	درد
dard	دەرد	dard	درد
?êš	ئێش	dard	درد
mâfata	مافەتە	dard	درد
?âqêza	ئاقیزە	dard-e zâymân	درد زایمان (حیوان)
dard-e sar	دەرد سەر	dard-e sar	درد سر
darddâr	دەرد دار	dardmand	دردمند
darddâri	دەرد داری	dardmandi	دردمندی
darz	دەرز	darz	درز
dweres	دورس	dorost	درست
dwereskâr	دورسکار	dorostkâr	درستکار
gap	گەپ	dorost	درشت
derawš	درەوش	derafš	درفش
darmân	دەرمان	darmân	درمان

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
deraw	درەو	derow	درو
deraw kerden	درەو کردن	derow kardan	درو کردن
deru	دروو	doruq	دروغ
darwâza	دەروازە	darvâze	دروازه
dawrêš	دەورش	darviš	درویش
deruzen	درووزن	doruqgu	دروغگو
nâw	ناو	darun	درون
nâw-e sineg	ناوسینگ	darun-e sine	درون سینه
geLâL	گڵاڵ	darre	دره
darvan	دەرڤەن	darre-ye bozorg	درهٔ بزرگ
luf	لووف	darre	دره (بسیار کوچک)
da ?ê laza	دەنی لەزە	dar hamin lahze	درهمین لحظه
dalyâ	دەلیا	daryâ	دریا
kwenâbâja	کوناباجه	darice	دریچه
daram	دەرەم	daram	درم
dez	دز	dozd	دزد
dezi	دزی	dozdi	دزدی
dezin	دزین	dozdidan	دزدیدن
das	دە س	dast	دست
dasına	دەسینە	dasband	دست بند (زیورآلات)
dasřas	دەسڕەس	dastras	دسترس
dasferuš	دە سفرووش	dastferuš	دست فروش
daskerd	دە سکرد	dastkard	دستگرد(دست ساخته)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
daskiš	دەسکیش	dastkaš	دستکش
dasmâL	دەسماڵ	datmâl	دستمال
cepya	چپه	dastmâl	دستمال
dasmez	دەمەز	dastmozd	دستمزد
dasnemâz	دەسنماز	dastnamâz	دست نماز (وضو)
dasek	دەسک	daste	دسته (دستگیره)
gal	گەل	daste	دسته (گروه)
dasa	دەسە	daste	دسته (گروه)
capey gweL	چەپی گوڵ	daste-ye gol	دستهٔ گل
kaL	کەڵ	daste-ye gandom	دسته گندم و جز آن (دسته کوچک)
bâfa	بافه		دسته گندم و جز آن (دستهٔ بزرگ)
capey giyâ	چەپە ی گیا	daste-ye giyân	دستهٔ گیاه
bâqa	باقه	daste-ye ney	دسته نی (بسته شده بهم)
dašt	دەشت	dašt	دشت
dwežmen	دوژمن	došman	دشمن
dwežmeni kerden	دوژمنی کردن	došmani kardan	دشمنی کردن
gan	گەن	došnâm	دشنام
gan waten	گەن وەتن	došnâm dâdan	دشنام دادن
duwâ	دووا	do?â	دعا
neqâ	نقا	do?â	دعا (نیایش)
duwâ kerden	دووا کردن	do?â kardan	دعا کردن
merâfa kerden	مرافه کردن	da?vâ kardan	دعوا کردن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
damařaga	دەمەڕەگە	da?vā-ye lafzi	دعوای لفظی
daftar	دەفتەر	daftar	دفتر
jāř	جاڕ	daf?e	دفعه
daqiq	دەقیق	daqiq	دقیق
daqiqa	دەقیقە	daqiqe	دقیقه
dokân	دوکان	dokân	دکان
dokândâr	دوکاندار	dokândâr	دکاندار
gežeg	گژک	dokme	دکمه (لباس)
ceft	چفت	dokmefešâri	دکمه فشاری
deL	دڵ	del	دل
dalâk	دەلاک	dallâk	دلاک
deLāL	دڵاڵ	dallâl	دلال
deLta?	دڵ تنگ	deltang	دل تنگ
deLžân	دڵژان	deldard	دل درد
deLsard	دڵسەرد	delsard	دل سرد
doLma	دوڵمە	dolme	دلمه
duL	دووڵ	dalv	دلو
delêr	دلێر	dalir	دلیر
dwem	دوەم	dom	دم
dam	دەم	dam	دم (لبه)
lâri	لاری	domkutâh	مرغ یا خروس دم کوتاه
geřêgeřê	گڕێ گڕێ	damdamimazâj	دمدمی مزاج
damânen	دەمانن	damiden -ekure	دمیدن کوره (آهن)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
peẏ	پەی	donbâl	دنبال(پی)
šun	شوون	donbâl	دنبال (پی)
la peẏ cün	لەپە ی چون	donbâl kardan	دنبال کردن
gwen	گون	donbalân	دنبلان
denân	دنان	dandân	دندان
kâkila	کاکیلە	dandân-e ?âsiyâ	دندان آسیا
doma	دومە	donbe	دنبه
denâna	دنانە	dandâne	دندانه
daneg	دەنگ	dande	دنده
danda	دە ندە	dande	دنده (ماشین)
diŋedâŋ	دینگدانگ	dangdang	دنگ دنگ
donya	دنیا	donyâ	دنیا
daw	دەو	do	دو
duwânza	دووانزە	davâzde	دوازده
davânen	دەڤانن	davândan	دوندان
dogel	دوگل	dobâr	دوبار
la žanu	لە ژەنوو	dobâre	دو باره (باز)
doverdo	دوڤردو	dotâdotâ	دو تا دوتا
dogeley	دوگلە ی	dotâ?i	دو تائی
dopêštaki	دوپیشتەکی	dotarke	دو ترکه
dürânen	دۆرانن	duxtan	دوختن
dü	دۆ	dud	دود
kamutera	کەمووترە	dudkaš	دود کش (یک جفت سوراخ در میانه چادر برای عبور دود)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
dūr	دۆر	dur	دور
dawr	دەور	dowr	دور (اطراف)
hawâ dâyn	هەوا داین	dur?andâxtan	دور انداختن
dorü	دورو	doru	دو رو
dawr-e var	دەورڤەر	dowr-o bar	دور وبر
dawr-e yak	دەور یەک	dowr-e ham	دورهم
duzaq	دووزەق	duzax	دوزخ
duzaqi	دووزەقی	duzaxi	دوزخی
do sâLân	دوساله	do sâle	دو ساله
danda	دەندە	dande	دنده (ماشین)
diηedâη	دینگدانگ	dangdang	دنگ دنگ
dusi	دووسی	dusti	دوستی
kuL	کوولّ	duš	دوش
dušin	دووشین	dušidan	دوشیدن
du	دوو	duq	دوغ
duγâw	دووغاو	duqâb	دوغاب
lefāna	لفانه	doqolu	دو قلو
dowem	دووم	dovvom	دوم
do maηân	دومانگان	domâhe	دو ماهه
dovesen	دوڤسن	davidan	دویدن
dovin	دوڤین	davidan	دویدن
doLat	دوڵەت	dowlat	دولت
da	ده	dah	ده
qarya	قەریه	deh	ده

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
dyaka	دیەکە	deh	ده
dam	دەم	dahân	دهان
damakawki	دەمەکوکی	dahân darre	دهن دره
beLâmek	بڵامک	dahane	دهنه (دهنهٔ چوبی که بر دهان دهان بره میزنندتا از شیرمادرش نخورد)
dyânat	دیانەت	diyânat	دیانت
diyen	دیین	didan	دیدن
dêveL	دێڤڵ	dohol	دهل
dêr	دێڕ	dir	دیر (درنگ)
dwanâ	دوە نا	diruz	دیروز
dwašaw	دوەشەو	dišab	دیشب
deL ?êši	دل ئێشی	deldard	دل درد
dêga	دێگە	dig	دیگ
câncek	چانچک	dig-e bozorg	دیگ بزرگ
xazân	خەزان	dig-e bozorg	دیگ بزرگ
dêgilek	دێگیلک	dig-e kucek	دیگ کوچک
dêgar	دێگەر	digar	دیگر
deÿm	دە یم	deym	دیم
din	دین	din	دین
dindâr	دیندار	dindâr	دیندار
dêv	دێڤ	div	دیو
diwâr	دیوار	divâr	دیوار
diwân	دیوان	divân	دیوان
lêva	لێڤە	divâne	دیوانه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
šêt	شێت	divâne	دیوانه
			ذ
zařa	زەڕە	zarre	ذره
zeker	زکر	zeke	ذکر
tâwyâyn	تاویاین	zowb šodan	ذوب شدن
tawânen	تەوانن	zowb kardan	ذوب کردن
dêveL	دیڤڵ	dohol	دهل
			ر
řâja	ڕاجە	râje?	راجع
řâz	ڕاز	râz	راز
řâs	ڕاس	râst	راست
řâsêl	ڕاسێل	râstdast	راست دست
řâsgu	ڕاسگوو	râstgu	راستگو
řâzi	ڕازی	râzi	راضی
řâzi kerden	ڕازی کردن	râzi kardan	راضی کردن
řân	ڕان	rân	ران
řânin	ڕانین	rânande	راندن
šufer	شووفر	rânande	راننده
řê	ڕێ	râh	راه
?aw řê xesen	ئەو ڕێ خسن	râh?andâxtan	راه انداختن
milmilên	میل میلێن	râhrâh	راه راه (صفت برای پارچه
řê bârik	ڕێ باریک	râh-e bârik	راه باریک
sar-e řêger	سەر ڕێگر	râhzan	راهزن
tarira	تەریرە	râhzan	راهزن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
baLadiya	بەڵەدیيە	râhnemâ	راهنما
ř̌â nâyn	ڕا ناین	râhnamâ?i kardan	راهنمائی کردن
řeb	ڕب	rob	رب
řabb	ڕەب	rabb	رب
?aLwâqânen	ئەڵوا قانن	rebudan	ربودن
řeteỹlâ	ڕتە یلا	roteyl	رتیل
kweřidân	کوڕیدان	raham	رحم (اسب و الاغ)
kyardân	کیەردان	raham	رحم (بز)
menâLdân	مناڵدان	raham	رحم (انسان)
warkdân	وەرکدان	raham	رحم (میش)
řaxtxâw	ڕەختخاو	raxtxâb	رختخواب
peỹ	پە ی	radd-e pâ	رد پا (اثر)
kel bün	کل بون	radd šodan	رد شدن (عبور کردن)
řez	ڕز	radif	ردیف
qatâr	قەتار	radif	ردیف
meỹv	مە یڤ	raz	رز (مو)
řasânen	ڕەسانن	rasândan	رساندن
baralâ bün	بەرەلا بون	rastan	رستن (آزاد شدن)
sawz kerden	سەوز کردن	rostan	رستن
řasen	ڕەسن	rasan	رسن
řasen	ڕەسن	rasan-e kutâ	رسن کوتاه
řeswâ	ڕسوا	resvâ	رسوا (بد نام)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
řasin	ڕەسین	rasidan	رسیدن
řešta	ڕشته	rešte	رشته (خوراکی)
gap bün	گەپ بون	rošd kardan	رشد کردن
řošat	ڕوشەت	rošvat	رشوت
řošat-u- bartül	ڕوشەت و بەرتۆل	rošvat	رشوت
tašeberq	تەشبرق	ra?d-obarq	رعد وبرق
řeÿyat	ڕە ییەت	ra?iyat	رعیت
hām-o-šu	هام و شوو	raft-o ?âmad	رفت و آمد
řaqif	ڕقیف	rafiq	رفیق
řek	ڕک	rok	رک (صریح)
řekâw	ڕکاو	rekâb	رکاب
řag	ڕەگ	rag	رگ
dasřêz	دەسرێز	ragbâr	رگبار (تیر اندازی)
řêyan	ڕێیەن	rame	رمه (بزو گوسفند)
paz	پەز	rame	رمه (بزو گوسفند)
řanj	ڕەنج	ranj	رنج (درد)
řaŋ	ڕەنگ	rang	رنگ
řaŋ kerden	ڕەنگ کردن	rang kardan	رنگ کردن
řaŋêřaŋê	ڕە نگیرە نگی	rangârang	رنگارنگ
řaŋdär	ڕەنگدار	rangin	رنگین
tül-e sawz-e dêz	تول سەوز دێز	ranginkamân	رنگین کمان
řawâj	ڕەواج	ravâj	رواج
tarz	تەرز	ravâl	روال (طرز)
řawân	ڕەوان	ravân	روان

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
řuwâ	ڕووا	rubâh	روباه
řü	ڕو	ru	رو (صورت)
řü ?espê kerden	ڕوسپی کردن	ru sefid kardan	رو سفید کردن
řuh	ڕووه	ruh	روح
lêxaru	لیخەروو	rude	روده
řuz	ڕووز	ruz	روز (خورشید)
řužâna	ڕووژانه	ruzâne	روزانه
řuž-e qêyâmat	ڕووز قیامەت	ruz-e qiyâmat	روز قیامت
kwenâ	کونا	rowzane	روزنه
řužeg	ڕووژگ	ruze	روزه
jezya	جزیه	rusari	روسري
řušen	ڕووشن	rowšan	روشن
řušen bün	ڕووشن بون	rowšan šodan	روشن شدن
dam gerten	دەم گرتن	rowšan šodan	روشن شدن (آتش)
?aw kerden	ئو کردن	rowšan kardan	روشن کردن (آتش)
dam dâẏn	دەم داین	rowšan	روشن کردن (چراغ و آتش)
řužnâi	ڕووشنای	rowšanâ?i	روشنائی
řun	ڕوون	rowqan	روغن
hiza	هیزه	rowqandân	روغن دان (از پوست بز)
řunên	ڕوونین	rowqani	روغنی
(?al) reften	(ئەل) ڕفتن	ruftan	روفتن
bân	بان	ruy	روی (بالا)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
řoh	ڕوه	ruy	روی (فلز)
vasar-e yak	قەسەر یەک	ru-yeham	رویهم
baralâ bün	بەرەلا بون	rahâ šodan	رها شدن
baralâ kerden	بەرەلا کردن	rahâ kardan	رها کردن
qerân	قران	riyâl	ریال (واحد پول)
ban	بەن	risemân	ریسمان
ban-e pameg	بەن پەمگ	risemân-e panbe	ریسمان پنبه
ban-e mü	بەن مۆ	risemân	ریسمان (ازموی بز)
ban-e xweri	بەن خوری	risemân	ریسمان (از پشم)
řesin	ڕسین	risidan	ریسیدن
řiš	ڕیش	riš	ریش (مو)
řišcarmeg	ڕیش چەرمگ	rišsefid	ریش سفید
rišek	ڕیشک	riše	ریشه
qenjeg	قنجگ	riše	ریشه
řišek-e pârca	ڕیشک پارچه	riše-ye pârce	ریشه پارچه
řišekdâr	ڕیشکدار	rišedâr	ریشه دار
řêx	ڕێخ	rig	ریگ

ز

zâwarân	زاوەران	zâ?u	زانو
zâx	زاخ	zâj	زاج
wadir hâwerden	وەدیر هاوردن	zâdan	زادن
zâra	زاره	zâre?	زارع
qeLâžilek	قلاژیلک	zâq	زاغ
qeLâ bâzeLa	قڵابازڵە	zâq-e dorang	زاغ دو رنگ

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
qeLâ siya	قڵاسیه	zâq-e siyâ	زاغ سیاه
qeLâ pacya	قڵا پەچیە	zâqe-ye gusfand	زاغهٔ گوسفند
zâlū	زالوٗ	zâlu	زالو
zâlū xesen	زالوٗخسن	zâlu?andâxtan	زالو انداختن
gūj	گوٗج	zâlzâlak	زالزالک
zânū	زانوٗ	zânu	زانو
zâyn	زاین	zâyidan	زائیدن
zuwân	زووان	zabân	زبان
balūnka	بەلوٗنکە	zabân-e kucek	زبان کوچک
zuwân-eÿ ?âger	زووانه ی ئاگر	zabâne-ye ?ataš	زبانهٔ آتش
zawr	زەور	zebr	زبر (خشن)
zahmatkiš	زەحمەت کیش	zahmatkaš	زحمت کش
zyam	زیەم	zaxm	زخم
zyamdâr	زیەمدار	zaxmi	زخمی
?alê dâyn	ئەلی داین	zadan	زدن
zař	زەڕ	zar	زر
kêšt	کیشت	zerâ?at	زارعت
xalya	خەلیە	zerâ?at	زراعت
kêšt-e deym	کێشت دە یم	zerâ?at-e deym	زراعت دیم
zard	زەرد	zard	زرد
zardâlū	زەردالو	zard? âlu	زرد آلو
zardajuwa	زەردە جووە	zardcube	زرد چوبه
zardiney xâya	زەردینە ی خایە	zarde-yetoxm-emorq	زردهٔ تخم مرغ

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
zařgar	زەڕگەر	zargar	زرگر
zereŋ	زرنگ	zerang	زرنگ (زیرک و عاقل)
zel	زل	zerang	زرنگ (تندرو)
zera	زره	zereh	زره
badgeL	بەدگڵ	zešt	زشت
zaferân	زەفران	za?farân	زعفران
zexâL	زخاڵ	zoqâl	زغال
zakâm	زەکام	zokâm	زکام
bâlük	بالوک	zegil	زگیل
zeLâL	زڵاڵ	zolâl	زلال
zaülarza	زه ولەرزه	zelzele	زلزله
zeLf	زڵف	zolf	زلف
zamân	زەمان	zamân	زمان
zamâna	زەمانه	zamâne	زمانه
zemeret	زمرت	zomorred	زمرد
zemsân	زمسان	zemestân	زمستان
zaü	زه و	zamin	زمین
xwaratâw	خوەرەتاو	zamin-e ?âftâbgir	زمین افتابگیر
duL	دووڵ	zamin-e pahn	زمین پهن
nesâr	نسار	zamin-e sâyegir	زمین سایه گیر
šwam	شوەم	zamin-e šoxm šode	زمین شخم شده
jâř	جاڕ	zamin-e ?âyeš	زمین آیش

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
žen	ژن	zan	زن
?âferat	ئافرەت	zan	زن (معنی ضعیف بودن را نیز در بر دارد)
žen-u-šüdâri	ژن و شوداری	zanâšu?i	زناشوئی
berâžen	براژن	zanbarâdar	زن برادر
muz	مووز	zanbur	زنبور
muz-e hasaL	مووز هەسەڵ	zanbure-e ?asal	زنبور عسل
šâmuz	شامووز	zanbur-e maleke	زنبور ملکه
zambil	زەمبیل	zanbil	زنبیل
zanjir	زەنجیر	zanjir	زنجیر
pâwen	پاوەن	zanjir	زنجیر (برای بستن پای حیوان)
zendân	زندان	zendân	زندان
ban	بەن	zendân	زندان
zendâni	زندانی	zendâni	زندانی
xâlužen	خالووژن	zandâ?i	زن دائی
zendagi	زندەگی	zendagi	زندگی (زندگانی)
zendagi kerden	زندەگی کردن	zendagi kardan	زندگی کردن
zêneg	زێنگ	zende	زنده
žiyâyn	ژیاین	zende budan	زنده بودن
zêneg kerden	زێنگ کردن	zende gardândan	زنده گردان
zaŋ	زەنگ	zang	زنگ (اخبار)
žaŋ	ژەنگ	zang	زنگ (فلز)
žaŋ dâyn	ژە نگ داین	zang zadan	زنگ زدن (بصدا در آوردن)
žaŋdâg	ژە نگ داگ	zangzade	زنگ زده
zaŋuLa	زەنگوڵە	zangule	زنگوله

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
zü	زۆ	zud	زود
zur	زوور	zur	زور (قوت
zur tapen kerden	زوور تەپن کردن	zurtapân kardan	زور تپان کردن
(g)wařyâg	گوەڕیاگ	zavârdarrafte	زوار در رفته
lüla	لۆله	zuzeh	زوزه
žê	ژێ	zeh	زه
žyar	ژیەر	zahr	زهر
žyardâr	ژیەردار	zahrdâr	زهر دار
zaLa terâq	زه ڵه تراق	zahretarak	زهره ترک
ferya	فریه	ziyâd	زیاد
zêyây	زیای	ziyâd	زیاد
zêyârat	زیارەت	ziyârat	زیارت
zêyân	زیان	ziyân	زیان
řaŋin	رەنگین	zibâ	زیبا
žêr	ژێر	zir	زیر
?ařeÿ ya	ئەڕی یه	zirâ	زیرا
ben-e haŋel	بن هەنگل	zir-e baqal	زیر بغل
žêr-e baxaL	ژیر بەخەل	zir-e baqal	زیر بغل
žêrdas	ژیردەس	zirdast	زیر دست
žêra	ژیره	zire	زیره
zin	زین	zin	زین
fâlina	فالینه	žâkat	ژ ژاکت

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
qûl	قول	žarf	ژرف
žežu	ززوو	žuže	ژوژه (خارپشت)
daskerd	دەس کرد	sâxt-e dast	ساخت دست
sâxtemân	ساختمان	sâxtemân	ساختمان
mâL-e yey tabaqa	ماڵ یه یەبەقە	sâxtemân-e yektabaqqe	ساختمان یک طبقه
sâzegâr	سازگار	sâzegâr	سازگار
besâz	بساز	sâzande	سازنده
sâ?at	سائەت	sâ?at	ساعت
sâq	ساق	sâq	ساق
sâq	ساق	sâqe	ساقه
sâq-e dâr	ساقدار	sâqe-ye deraxt	ساقهٔ درخت
sâqi	ساقی	sâqi	ساقی
sâket	ساکت	sâket	ساکت
sâL	ساڵ	sâl	سال
sâL-é ter	ساڵی تر	sâl-e ?âyande	سال آینده
sâlâna	ساڵانه	sâlâne	سالانه
sâldâr	ساڵدار	sâlxorde	سالخورده (پیر)
sâq	ساق	sâlem	سالم
sâLem	سالم	sâlem	سالم
sâlân	ساڵان	sâle	ساله (برای شمارش سن وسال)
sâ	سا	sâye	سایه
guxeL	گوخڵ	sâyebân	سایه بان

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
sawz	سه وز	sabz	سبز
sawz	سەوزی	sabz	سبز (در گیاه)
sawzi	سەوزی	sabze	سبزه
sawzeLâni	سەوزڵانی	sabzezâr	سبزه زار
sawzařü	سەوزە ڕو	sabzeru	سبزه رو
sawzi	سەوزی	sabzi	سبزی
sawzi-ye xwârden	سەوزی خواردن	sabzi xordan	سبزی خوردن
sêvek	سێڤک	sabok	سبک (کم وزن)
sus	سووس	sabus	سبوس
sêvel	سێڤِل	sabil	سبیل
separ	سپەر	separ	سپر
sepârden	سپاردن	sepordan	سپردن
?emjâ	ئمجا	sepas	سپس
?âsâra	ئاسارە	setâre	ستاره
?âsâradâr	ئاسارەدار	setâredâr	ستاره دار
sanen	سەنن	setadan	ستدن
parasin	پە رەسین	setudan	ستودن
jezr	جزر	setun	ستون
qwela	قولە	setun	ستون
sün	سۆن	setun	ستون (چوبی برای برپاکردن سیاه چادر)
setam	ستەم	setam	ستم
setamgar	ستەمگەر	setamgar	ستمگر
setêza kerden	ستیزە کردن	setize kardan	ستیزه کردن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
sežda	سژده	sejde	سجده
beÿyân	به یان	sahar	سحر(پیش از طلوع آفتاب)
sefteÿsu	سفته ی سو	sahar	سحر (کمی پیش از طلوع آفتاب)
saxt	سەخت	saxt	سخت(سفت)
taŋi	تەنگی	saxti	سختی(رنج)
qesya	قسیه	soxan	سخن
sar	سەر	sar	سر
kapuL	کەپوول	sar	سر
?awjê hâten	ئەوجێ هاتن	sarjâ ? âmadan	سر جا آمدن
seř	سڕ	serr	سر
serâw	سراو	sarâb	سراب
benâr	بنار	sarbâlâ?i	سرا بالائی
sar ?aw lêž	سەروليژ	sarâzir	سرازير
saroxwâri	سەرو خواری	sarpâ?ini	سر پائینی
sereft	سرفت	sorb	سرب
?ežbâr	ژبار	sarbâz	سرباز
sarwâz	سەرواز	sarbâz	سرباز
sar kyani	سەر کیەنی	sarcešme	سرچشمه
marz	مەرز	sarhadd	سرحد
nâwni	ناونی	sarhadd	سرحدد
qermez	قرمز	sorx	سرخ
sweř xwârden	سوڕ خواردن	sor xordan	سر خوردن
sard	سەرد	sard	سرد

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
sardār	سەردار	sardār	سردار
sar?ēši	سەر ئێشی	sardard	سر درد
sardsēr	سەردسێر	sardsir	سرد سیر
sarzanešt	سەرزەنشت	sarzaneš	سرزنش
sarzanešt kersen	سەرزەنشت کردن	sarzaneš kardan	سرزنش کردن
sar-e šaw	سەرشەو	sarzaneš kardan	سرشب
saršir	سەرشیر	saršir	سرشیر
qweta	قوتە	sorfe	سرفه
serka	سرکە	serke	سرکه
sargardân	سەرگەردان	sargardan	سرگردان
sawver	سەوڤر	sargin	سرگین
zoqwem	زوقوم	sarmâ	سرما
zoqwem xwârden	زوقوم خواردن	sarmâxordegi	سرما خوردگ
zeq	زق	sarmâ-ye sadid	سرمای شدید (خراب کنندهٔ محصول)
mâya	مایە	sarmâya	سرمایه
sorma	سورمە	sorme	سرمه
sormey	سورمە ی	sorme?i	سرمه ای
sormânek	سورمانک	sormedân	سرمه دادن(وسیلهٔ آرایش)
caw řažin	چەورەژین	sormekešidn	سرمه کشید
sâz	ساز	sornâ	سرنا
saran	سەرەن	sarand	سر ند
sarneÿza	سەرنە یزە	sarneyze	سرنیزه
bâLdi	باڵدی	satl	سطل
sefâreš	سفارش	sefâreš	سفارش

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
seft	سفت	seft	سفت
betaw	بتەو	seft	سفت (محکم)
ceft kerden	چفت کردن	seft kardan	سفت کردن (بستن)
seft kerden	سفت	seft karden	سفت کردن
twen kerden	تون کردن	seft kardan	سفت کردن (محکم کردن)
řê	ڕێ	safar	سفر
sefra	سفرە	sofre	سفره
carmeg	چەرمگ	sefid	سفید
carmegi	چەرمگی	sefidi	سفیدی
bartawânen	بەرتەوانن	seqt-e janin	سقط جنین (حیوان)
labâr cün	لەبار چون	seqt-e janin	سقط جنین (انسان)
labâr berden	لەبار بردن	seqt-e janin	سقط جنین (عمدی)
meLâzeg	ملازگ	saqf-e dahân	سقف دهان
soqoLma	سوقوڵمە	soqolme	سقلمه
nezra	نزرە	sekseke	سکسکه
sag-e ?âwi	سەگ ئاوی	sag-e ?âbi	سگ آبی
tweL	توڵ	sag-e gale	سگ گله
daL	دەڵ	sag-e mâde	سگ ماده
gamâL	گەماڵ	sag-e nar	سگ نر
sel	سل	sel	سل
seLâm	سڵام	salâm	سلام
selâmat	سلامەت	salâmat	سلامت
sâq	ساق	salâmat	سلامت

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
seLseLa	سڵسڵه	selsele	سلسله
seLtân	سڵتان	soltân	سلطان
dalâki	دەلاکی	salmâni	سلمانی
sarřêžna	سەررێژنه	saliqe	سلیقه
sarřêšta	سەررێشته	saliqe	سلیقه
swem	سوم	som	سم (اسب،قاطرو خر
swem	فچ	som	سم (گاو،گوسفندوبز)
samâwar	سەماوەر	samâvar	سماور
samanu	سەمەنوو	samanu	سمنو
kâsapêšt	کاسەپێشت	sen	سن (حشره،آفت مزارع)
süna	سۆنه	sen	سن (حشره، آفت مزارع)
sombeL	سومبڵ	sonbol	سنبل
dopyak kerden	دوپیەک کردن	sanjidan	سنجیدن(امتحان کردن)
sanad	سەنەد	sanad	سند
žêrdam	ژیردەم	sandân	سندان
kwecek	کوچک	sang	سنگ
saŋ	سەنگ	sang	سنگ
saŋâw	سەنگاو	sangâb	سنگ آب
saŋ âsiyâw	سەنگ آسیاو	sang-e ?âsiyâb	سنگ آسیا
saŋ-e pâ	سەنگ پا	sang-e pâ	سنگ پا
kisaL	کیسەڵ	sangpošt	سنگ پشت
bardâgera	بەرداگرە	sang-e caxmâq	سنگ چخماق
kwecek-e kwâneg	کوچک کوانگ	sang-e dowr-e ?âtaš	سنگ دور اتش
saŋar	سەنگەر	sangar	سنگر

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
saηin	سەنگین	sangin	سنگین
saηini	سەنگینی	sangini	سنگینی
lâ	لا	su	سو (طرف)
sawâd	سەواد	savâd	سواد
suwâr	سووار	savâr	سوار
fika	فیکە	sut	سوت
suzyâyn	سوزیاین	suxtan	سوختن
fâida	فایدە	sud	سود
?êft	ئێفت	sud	سود
fâida kerden	فایدە کردن	sud bordan	سود بردن
kwenâ	کونا	surâx	سوراخ
xwez	خوز	surâx	سوراخ (دهانه)
kwenâ kerden	کونا کردن	surâx kardan	سوراخ کردن
kwenâ kwenâ	کونا کونا	surâx surâx	سوراخ سوراخ
kaLmâ	کەڵما	surâx-e šekâr	سوراخ (لانه) شکار
suzânen	سووزانن	suzândan	سوزاندن
sûzen	سۆزن	suzan	سوزن
sûzen-e parg	سۆزن پەرگ	suzan-e bozorg	سوزن بزرگ
sûzen-e juwâLduz	سۆزن جوواڵدووز	suzan-e javâlduz	سوزن جوالدوز
sûzendân	سۆزندان	suzandân	سوزن دان
sweřsweř	سوڕسوڕ	susk-e siyâh	سوسک سیاه
dasâyez	دەسایز	sowqât	سوغات
qasam	قەسەم	sowgand	سوگند

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
سوگند خوردن	sowgand xordan	قەسەم خواردن	qasam xwârden
سوهان	sowhân	مەورە	mawra
سه (عدد)	se	سێ	sê
سه پایه (چوبی برای مشک زدن)	sepâye	مالار	mâlâr
سه شبه	sešabe	سێ شەوە	sê šawe
سهم (قسمت)	sahm	بەش	baš
سهم دار (شریک)	sahmdâr	شیەریک	šyarik
سی	si	سی	si
سیاه	siyâh	سێیە	sêya
سیاه چرده	siyâhcorde	سێیە واڵە	sêyawâLa
سیاه سرفه	siyâsorfa	سێیە قوتە	sêya qweta
سیاه و سفید	siyâh-o sefid	سێیەوچرمگ	sêy-o carmeg
سیاه و سفید	siyâh-o sefid	پێسە	pêsa
سیب	sib	سێف	sêf
سیب زمینی	sibzamini	پەتەیتە	peteyta
سیخ	six	تیر	tir
سیخ (چوبی)	six	سک	sek
سید	sayyed	سەید	seyd
سیر(در مقابل گرسنه)	sir	سێر	sêr
سیر (گیاه)	sir	سیر	sír
سیر (واحد وزن)	sir	سیر	sír
سیر کردن	sir kardan	سێر کردن	sêr kerden
سیزده	sizde	سێنزە	sênza

سیصد	sisad	سیـەد	sesad
(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
سیصد	sisad	سیـەد	sesad
سیگار	sigâr	سیکار	sikâr
سیگار	sigâr	جگارە	jegâra
سیل	seyl	لافاو	lâfâw
سیم برق	sim-e barq	سیم بەرق	sim-e barq
سیم (نقره)	sim	سیم	sim
سینه	sine	سینگ	sineg
سینی(بزرگ)	sini	سینی	sini
سینی (متوسط)	sini	مژمە	mežma
سینی (کوچک)	sini	لەنگەری	laŋari
سینی حصیری	sini-ye hasiri	تەک	tak
سینی چای خوری	sini-ye câyxori	قاوەسینی	qâwasini
ش			
شاخ	šâx	شاخ	šâx
شاخه	šâxe	پەل	pal
شاخه	šâxe	شاخ	šâx
شاد	šâd	شای	šâÿ
شاد شدن	šâd šodan	شای بون	šâÿ bün
شاد کرد	šâd kardan	شای کردن	šây kerden
شاش (ادرار)	šâš	مێز	mêz
شاگرد	šâgerd	شاگرد	šâgerd
شال	šâl	شاڵ	šâL
شام شب	šâm-e šab	شێڤ شه و	šêv-e šaw
شانزده	šânzdeh	شانزه	šânza

Kurdish	کردی	Persian	فارسی
šan	شەن	šane	شانه (برای جدا کردن کاه از دانه)
šân	شان	šâne	شانه (کتف)
kaLašêrpeyxambari	کله شێرپه یخه مبه ری	šânebesar	شانه بسر
šâneg-e sar	شانگ سەر	šâne-ye sar	شانه سر
šâ	شا	šâh	شاه
šahât	شەهات	šâhed	شاهد
šâřag	شاڕەگ	šâhrag	شاهرگ
šâbâz	شاباز	šâhin	شاهین
šaw	شەو	šab	شب
šawkurak	شەو کوورەک	šabkur	شب کور (خفاش)
?âwa	ئاوە	šabnam	شبنم
?âheŋ	ئاهەنگ	šabnam-e yax zad	شبنم یخ زده
šawvaxwen	شەوڤەخون	šabixum	شبیخون
šweter	شوتر	šotor	شتر
backašweter	بەچکەشوتر	šotorbacce	شتر بچه
šweterawân	شوترەوان	šotorbân	شتر بان
delêr	دلێر	šojâ?	شجاع
delêri	دلێری	šoja?at	شجاعت
šwam	شوەم	šoxm	شخم
šwamkerden	شوەم کردن	šoxm zadan	شخم زدن
jeft kerden	جفت کردن	šoxm zadan	شخم زدن
zavard	زەڤەرد	šeddat	شدت

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
šadid	شەدید	šadid	شدید
šerâw	شراو	šarâb	شراب
šerâfat	شرافەت	šerâfat	شرافت
šart	شەرت	šart	شرط
šarq	شەرق	šarq	شرق
šarm	شەرم	šarm	شرم
šarmana	شەرمەنە	šarmande	شرمنده
jaŋari	جەنگەری	šarur	شرور(جنگجو)
šurden	شووردن	šostan	شستن
šaš	شەش	šeš	شش
pef	پف	šoš	شش
šas	شەس	šast	شصت
šaš sad	شەشـــەد	šešsad	ششصد
šatřanj	شەترِەنج	šatranj	شطرنج
tisk-e xwar	تیـــک خوەر	šo?â?	شعاع نور (خورشید)
šêr	شێر	še?r	شعر
šoLa	شوڵە	šo?le	شعله
caqaL	چەقەڵ	šoqâl	شغال
šek	شک	šak	شک
?eškâr kweštan	ئشکار کوشتن	šekâr	شکار (عمل شکار کردن)
küyagardi	کویە گەردی	šekâr	شکار (عمل شکار کردن)
kaLkwež	کەڵ کوژ	šekârci	شکارچی
tefaŋci	تفەنگچی	šekârci	شکارچی

Persian) فارسی)		Kurdish) كردی)	
شکاف (ترک)	šekâf	شەق	šaq
شکافتن	šekâftan	درین	dežin
شکایت	šekâyat	ئەرز	?arz
شکر	šekar	شەکەر	šakar
شکرانه	šokrâne	شکرانه	šekrâna
شکست خورده	šekast xorde	تووزیاگ	tuzyâg
شکست خورده	šekast xorde	ئشکیاگ	?eškyâg
شکست خوردن	šekast xordan	تووزیاین	tuzyâyn
شکست دادن	šekast dâdan	تووزانن	tuzânen
شکستن	šekastan	ئشکیاین	?eškyâyn
شکسته	šekaste	چەک چۆل	cak-e cüL
شکسته بند	šekasteband	بە یتال	beÿtâL
شکم	šekam	زک/ زگ	zek / zeg
شکم دادن (سقف و مانند آن)	šekam dâdan	زک داین	zek dâyn
شکمو	šekamu	زکن	zeken
شکمو	šekamu	فریەخوەر	feryaxwar
شکنبه	šekanbe	گە یە	geÿya
شکوفه	šekufe	پشک	pešk
شل	šol	شل	šel
شلوار	šalvar	شەڵوال	šaLwâL
شلوار زنانه	šalvar-e zanâne	شەوال ژنانە	šawâl-e ženâna
شلوار مردانه	šalvâr-e mardâne	شوال پیانە	šawâl-e pêyâna
شلوغ	šoluq	شلووق	šeluq

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
havn	هەقە	šomâ	شما
šemârin	شمارین	šomordan	شمردن
šemâra kerden	شمارە کردن	šomordan	شمردن
šemšêr	شمشیر	šamšir	شمشیر
šam	شەم	šam?	شمع
malyawâni	مەلیەوانی	šenâ	شنا
malyawâni kerden	مە لیەوانی کردن	šenâ kardan	شنا کردن
nâsin	ناسین	šenâxtan	شناختن
šen	شن	šeng	شنگ (گیاه)
?ežnaften	ژنەفتن	šenidan	شنیدن
cü	چو	šow	شو (برو)
šuqi	شووقی	šuxi	شوخی
suL	سوڵ	šur	شور
šurwâ	شوورروا	šurbâ	شوربا
kâwišk	کاویشک	šur-eye sar	شورە سر
šü	شۆ	šowhar	شوهر
šüdâr	شۆدار	šowhardâr	شوهر دار
šahâti	شەهاتی	šahâdat	شهادت
šahâti dâyn	شەهاتی داین	šahâdat dâdan	شهادت دادن
šâr	شار	šahr	شهر
šar	شەر	šahr	شهر
šahit	شەهیت	šahid	شهید
šip	شیپ	šib	شیب

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
lêž	لیِّژ	šib	شیب
šêt	شیّت	šeydâ	شیدا (دیوانه)
šeÿpur	شه یپور	šeypur	شیپور
šêr	شێر	šir	شیر (شیرآب)
šir	شیر	šir	شیر (خوردنی)
kařeki	کەرکی	šir	شیر (اولین شیر حیوان بعد از زایمان)
qâxnât	قاخنات	šir	شیر (اولین شیر حیوان بعداز زایمان که به شیوه ای خاص پخته میشود
šêr	شێر	šir	شیر(حیوان)
širberênj	شیربرێنج	širberenj	شیر برنج
gweš kerden	گوش کردن	šir d âdan	شیر دادن (به نوازد برای اولین بار)
širdân	شیردان	širdân	شیر دان (عضو بدن حیوان)
kermešir	کرمشیر	šire-ye asal	شیرهٔ عسل
širen	شیرن	širin	شیرین
širenih	شیرنی	širini	شیرینی
šiša	شیشه	šiše	شیشه
šeÿtân	شه یتان	šeytân	شیطان
šin	شین	šivan	شیون
šipa	شیپه	šihe	شیهه (صدای اسب)
hila	هیله	šihe	شیهه (صدای اسب)

ص

sâf	ساف	sâf	صاف
sâfkerden	ساف کردن	sâf kardan	صاف کردن
sâyeqa	سایقه	sâ?eqe	صاعقه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
šavaki	شەڤەکی	sobh	صبح
nâštâ	ناشتا	sobhâne	صبحانه
suwâwaxeÿr	سوواوەخەیر	sobh bexeyr	صبح بخیر (برای زنان)
sebâL xeÿr	سباڵ خەر	sobh bexeyr	صبح بخیر (برای مردان)
tüleq-e so	تولق سو	sobh-e zud	صبح زود
sârâ	سارا	sahrâ	صحرا
bêyâwân	بێیاوان	sahrâ	صحرا
sahi	سەهی	sahih	صحیح
sad	سەد	sadâ	صد
daŋ	دەنگ	sedâ	صدا
bâŋ	بانگ	sedâ	صدا
		sedâ kardaŋ	صدا کردن (فرا خواندن)
ceřin	چڕین	sedâ kardan	صدا کردن (خبر کردن)
daŋ kerden	دەنگ کردن		
germa	گرمە	sedâ-ye buland	صدای بلند (انفجار)
qūl-eÿ kaLašēr	قوڵە ی کەڵەشێر	sedâ-ye xorus	صدای خروس
deLatapa	دڵەتەپە	sar?	صرع
leÿn	لە ین	saf	صف
sefat	سفەت	sefat	صفت
?askameli	ئەسکە ملی	sandali	صندلی
řü	ڕو	surat	صورت
duwi	دووی	surati	صورتی(رنگ)
busânkâLi	بوسان کاڵی	seyfikâri	صیفی کاری
			ض
zâya	زایە	zâya	ضایع

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
zed	زد	zed	ضد
zavard	زەڤەرد	zarbe	ضربه
zarad	زەرەد	zarar	ضرر (زیان)
zaf	زەف	zaf	ضعف
			ط
sar řüt	سەر ڕوت	tâs	طاس (کچل)
tâqat	تاقەت	tâqat	طاقت
tâqca	تاقچه	tâqce	طاقچه
gežeka	گڕکه	talebi	طالبی
tâwes	تاوس	tâvus	طاووس
tâÿfa	تایفه	tâyefa	طایفه
tabaqa	تەبەقە	tabaqe	طبقه (در ساختمان)
tawL	تەوڵ	tabl	طبل
?espeL	ئسپڵ	tahâl	طحال
lâ	لا	taraf	طرف
tašt	تەشت	tašt	طشت
tâm	تام	ta?m	طعم
teLf	تڵف	tefl	طفل
teLâ	تڵا	talâ	طلا(زر)
teLâq	تڵاق	talâq	طلاق
teLawkâr	تڵەوکار	talabkâr	طلبکار
taLaba	تەڵەبە	talabe	طلبه
taLasm	تەڵەسم	talasm	طلسم
dâm	دام	talasm	طلسم

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
tamâ	تەما	**tama?**	طمع
tamâkâr	تەماکار	**tama?kar**	طمعکار
tanâf	تە ناف	**tanâb**	طناب
guterma	گووترمە	**tanâb**	طناب (پنبه ای)
qars	قەرس	**tanâb**	طناب (پنبه ای)
terê	ترێ	**tanâb**	طناب (برای بستن گردن گاو)
řasen	ڕەسن	**tanâb**	طناب (بلند واز پشم گوسفند)
bantuwâ	بەن‌توورە	**tanâb**	طناب (برای بستن مشک آب بر پشت بکار میرود)
tuti	تووتی	**tuti**	طوطی
tufân	توووفان	**tufân**	طوفان
pyani	پیەنی	**tul**	طول
taüla	تە ژلە	**tavile**	طویله
tehârat	تهارەت	**tahârat**	طهارت
		ظ	
zâLem	زاڵم	**zâlem**	ظالم
hâjat	هاجەت	**zarf**	ظرف(اثاث خانه)
zeLm kerden	زڵم کردن	**zolm kardan**	ظلم کردن
?âyat	ئایەت	**?âdat**	عادت
huk	هووک	**?âdat**	عادت

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
hukâra bün	هووکاره بون	?âdat kardan	عادت کردن
?âšeq	ئاشق	?ašeq	عاشق
?âqebat	ئاقبەت	?âqebat	عاقبت
?âqebat waxeÿri	ئاقبەت وەخیە ری	?âqebat be xeyri	عاقبت بخیری
?âqeL	ئاقڵ	?âqel	عاقل
?âLam	ئاڵم	?älam	عالم
?abâ	ئەبا	?abâ	عبا
cuxâ	چووخا	?abâ	عبا
?ajaLa	ئەجەڵە	?ajale	عجله
?ajaLa kerden	ئەجەڵە کردن	?ajale kardan	عجله کردن
?adâLat	ئەداڵەت	?edâlat	عدالت
neži	نژی	?adas	عدس
?azâw	ئەزاو	?azâb	عذاب
?ozr	ئوزر	?ozr	عذر
sařasař	سەڕەسەڕ	?ar?ar	عرعر(صدای الاغ)
?araq	ئەرە ق	?araq	عرق (بدن)
?araq kerden	ئەرەق کردن	?araq kardan	عرق کردن
baü	بەۆ	?arus	عروس
baülekân	بەۆلکان	?arusak	عروسک

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
عروسی	?arusi	سۆر	sür
عریان	?oryân	لوەت	lwat
عزیز	?aziz	ئەزیز	?aziz
عسل	?asal	هەسەڵ	hasaL
عشق	?ešq	ئشق	?ešq
عصا	?asâ	گوروچانگ	gucâŋ
عصبانی	?asabâni	تونەمەزەو	tonamazo
عصر	?asr	ئیوارە	?ǝwâra
عضله (ماهیچه)	?azole	مایچە	mâyca
عطار	?attâr	ئەتار	?atâr
عطر	?atr	ئەتر	?atr
عطسه	?atse	پژمە	pežma
عفو	?afv	ئەف	?af
عقاب	?oqâb	ئەڵو	?aLo
عقب	?aqab	دۆیا	düyâ
عقد(ازدواج)	?aqd	نکا	nekâ
عقرب	?aqrab	کوڵاژدوم	kweLâždwem
عقل	?aql	ئقڵ	?aql

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
?ask	ئه سک	?aks	عکس
haLâj	هه لاّج	?elâj	علاج
?alâf	ئهلاف	?allâf	علاف
kelâwlacek	کلاولهچک	?amâme	عمامه
?emr	ئمر	?omr	عمر
kâr-e gan	کارگهن	?amal-e bad	عمل بد
kârgari	کارگهری	?amalagi	عملگی
kârgar	کارگهر	?amale	عمله
ıâtek	ئاتک	?amu	عمو
mimeg	میمگ	?amme	عمه
mimezâ	میمزا	?ammezâde	عمه زاده
šêÿtân	شه یتان	?ankabut	عنکبوت
?âlêšt	ئالیشت	?avaz	عوض (تغییر)
?âlêšt kerden	ئالیشت کردن	?avaz kardan	عوض کردن
?êyâLbâr	ئیالبار	?iyâlvâr	عیالوار
?eÿw	ئه یف	?eyb	عیب
?eyd	ئه ید	?id	عید (جشن)
?eÿd-e qwerbân	ئه یدقوربان	?id-e qorbân	عید قربان
?eydâna	ئه یدانه	?idi	عیدی
?eÿš	ئه یش	?eyš	عیش

فارسی	(Persian)	کردی	(Kurdish)
غ			
غار	qâr	ئشکەفت	?eškaft
غارت	qârat	خارەت	xârat
غارت	qârat	تالآن	tâLân
غارت کردن	qârat kardan	خارەت کردن	xârat kerden
غار کوچک	qâr-e kucek	بەرما	barmâ
غاز (پرنده)	qâz	قاز	qâz
غافل	qâfel	خافڵ	xâfeL
غروب	qorub	خروو	xeru
غربال کردن	qarbâl kardan	بێژین	bêžin
غربال	qarbâl	بێژنگ	bêžeŋ
غر غر	qorqor	خوتەخوت	xwetaxwet
غرغر	qar qar	چەرخدوول	carxeduL
غریب	qarib	خەریڤ	xariv
غریبی	qaribi	خەریڤی	xarivi
غریبه	qaribe	خەریڤە	xariva
غزال	qazâl	ئاهوو	?âhu
غسل	qosl	خوسڵ	xwesL
غش	qaš	دڵەتەپە	deLatapa
غش	qaš	پیران	pirân

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
غش کردن	qaš kardan	دڵ تەپین	deL tapin
غصه	qose	خوسه	xwesa
غلاف شمشیر	qalâf-e šamšir	خڵاف شمشیر	xeLâf-e šamšêr
غلط	qalat	خەڵەت	xaLat
غل غل	qol qol	خوڵ خوڵ	xweL xweL
غلغلک	qelqelak	ختێمتێ	xetêmetê
غله	qalle	خەلیه	xalya
غمگین	qamgin	خەمین	xamin
غنچه	qonce	گوڵ	gweL
غوغا	qowqâ	خوخا	xoxâ
غوغا	qowqâ	قاڵ قو	qâLeqü
غورت دادن	qurt dâdan	قوت داین	qüt dâyn
غیب	qeyb	خه یڤ	xeÿv
غیر	qeyr	خه یر	xeÿr
غیر از	qeyr ?az	بیرژه	bêrža
غیرت	qeyrat	خیرەت	xirat

ف

| فاسد شدن (غذا و جزآن) | fâsed šodan | خراو بون | xerâw bün |

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
فاصله	fâsele	هه ی مه ی	heymey
فاصله	fâsele	فاسڵه	fâseLa
فال	fâl	رمڵ	remL
فانوس	fânus	چراخ	cerâx
فانوس	fânus	فانووس	fânus
فایده	fâyde	فایده	fâyda
فتیله	fetile	نیفت	?êft
فتنه گر	fetnegar	گزیر	gezir
فحش	fahš	گەن	gan
فراخ(پهن)	farâx	بەردار	bardâr
فرار	farâr	واین	wâyn
فراری	farâri	وایەنی	wâyani
فراموش کردن	farâmuš kardan	لەبیر چۆن	labir cün
فراوان	farâvân	فەرە	fara
فربه	farbe	مه س	mas
فردا	fardâ	سو	so
فردا شب	fardâšab	شوڤێتر	šovêter
فرسخ	farsax	فەرسەق	farsaq

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
žêrpâ	ژیرپا	farš	فرش
farš	فەرش	farš	فِرش
ferêšta	فرشته	ferešte	فرشته
fersat	فرسەت	forsat	فرصت
xezênek	خزینک	ferferre	فرفره
farmân	فەرمان	farmân	فرمان
farmân dâyn	فەرمان داین	farmân dâdan	فرمان دادن
ferušin	فرووشین	feruxtan	فروختن
?awxwâr hâten	ئەوخوارهاتن	forud ? âmadan	فرود آمدن
feruš	فرووش	feruš	فروش
?awxwâr kišyâyn	ئەوخوار کیشیاین	feru kašidan	فرو کشیدن
hawâr	هەوار	faryâd	فریاد
hawâr kerden	هەوار کردن	faryâd kešidan	فریاد کشیدن
guL	گوول	farib	فریب
guL dâyn	گوول داین	farib dâdan	فریب دادن
fērânen	فیرانن	fariftan	فریفتن
fešâr	فشار	fešâr	فشار (هل)
daLak	دەلەک	fešâr	فشار (هل)

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
فشنگ	fešang	شەنگ	šaŋ
فصل	fasl	فەسڵ	fasL
فعله (عمله)	fa?le	فەلە	fala
فقر	faqr	زاری	žârí
فقط	faqat	فەقەت	faqat
فقیر	faqir	زار	žâr
فک	fak	چناوە	cenâwa
فک پائین	fak-e pâ?in	چناوی ژێرگ	cenâw-eÿ žêreg
فک بالا	fak-e bâlâ	چناوی بانگ	cenâw-eÿ bâneg
فکر	fekr	فکر	fekr
فکر کردن	fekr kardan	فکر کردن	fekr kerden
فلاخن	felâxon	قەڵماسن	qaLmâsen
فلان	felân	فڵان	felân
فواره	favâre	خوڵخوڵە	xweLxweLa
فوتبال	futbâl	فووتباڵ	futbâL
فوری	fowri	جێ‌بەرجێ	jê varjê
فوری	fowri	دەفی	dafi
فولاد	fulâd	پووڵا	puLâ

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
puLâdên	پوولادین	fulâdi	فولادی
famesen	فەمسن	fahmidan	فهمیدن
piruza	پیرووزه	firuze	فیروزه
fil	فیل	fil	فیل
heŋ	هنگ	fin	فین
heŋ kerden	هنگ کردن	fin kardan	فین کردن
			ق
cân cilek	چان چیلک	qâblame	قابلمه
xwênyawâr	خوینیەوار	qâtel	قاتل
qâc-e zin	قاچ زین	qâc-e zin	قاچ زین
xârcek	خارچک	qârc	قارچ
qâšuq	قاشوق	qâšoq	قاشق
qâzi	قازی	qâzi	قاضی
qâter	قاتر	qâter	قاطر
jenek šurden	جنک شووردن	qâ?edagi	قاعدگی
qâli	قالی	qâli	قالی
gava	گه ڤه	qâli	قالی
qâli kerden	قالی کردن	qâlibâfi	قالی بافی
qâso	قاسو	qâsed	قاصد

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
قالیچه	qâlice	قالیچه	qâlica
قافله	qâfele	قافلّه	qâfeLa
قایق	qâyeq	کەڵە	kaLa
قبا	qabâ	قەڤە	qava
قباله	qabâle	قەواڵە	qawâLa
قبر (گور)	qabr	قەور	qawr
قبرستان	qabrestân	قەورستان	qawresân
قبلا	qablan	لەیەوبەر	leÿawbar
قبله	qeble	قوبلّە	qwebLa
قبول	qabul	قەبوول	qabul
قپان	qapân	قەپان	qapân
قحطی	qahti	قتی	qeti
قطحی	qahti	مەڵی	maLi
قد(اندام)	qad	قە ی	qeÿ
قد (اندازه)	qad	قەد	qad
قدقد	qodqod	قورقە قورق	qwerqaqwerq
قدم	qadam	گام	gâm
قدم	qadam	قە یم	qeÿyam

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
qadim	قەدیم	qadim	قدیم
sâbeq	سابق	qadim	قدیم
qeyma	قە یمە	qadimi	قدیمی (کهنه)
qerâr	قرار	qarâr	قرار
qwerbân	قوربان	qorbân	قربان
qwerbâni	قوربانی	qorbâni	قربانی
qwerbâni kerden	قوربانی کردن	qorbâni kardan	قربانی کردن
qart	قە رت	qarz	قرض
qermez	قرمز	qermez	قرمز
qeřn	قڕن	qarn	قرن
qasam	قەسەم	qasam	قسم (سوگند)
řaηin	ڕەنگین	qašang	قشنگ
qašaη	قەشەنگ	qašang	قشنگ
qašâw	قەشاو	qašow	قشو (خاراندن اسب)
qašâw kerden	قەشاو کردن	qašow kardan	قشو کردن
qasâwi	قەساوی	qassâbi	قصابی
qas kerden	قەس کردن	qasd kerdan	قصد کردن
mataL	مەتەڵ	qesse	قصه

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
قصیل	qasil	قەسیل	qasil
قضا	qazâ	قەزا	qazâ
قطره (چکه)	qatre	تکه	teka
قطره قطره	qatreqatre	تکتک	tektek
قطره(پاشیده شده)	qatre	پرۆشنگ	perüšeŋ
قطعه	qat?e	قەڵ	qaL
قطعه قطعه	qat?eqat?e	قەڵقەڵ	qaLqaL
قطعه قطعه	qat?eqat?e	هەنجەهەنجە	hanjahanja
قطعه قطعه کردن	qat?eqat?e kardan	هەنجەهەنجە کردن	hanjahanja kerden
قفس	qafas	قەفەس	qafas
قلاب	qolâb	قلاو	qwelâw
قلاده	qallâde	گڵاده	geLâda
قلب	qalb	دڵ	deL
قلب قلب	qolopqolop	قوڵپ قوڵپ	qweLpqweLp
قلعه	qal?e	قڵا	qeLâ
قلوه	qolve	گورچک	gwercek
قله	qolle	چک	cek
قلم	qalam	قەڵەم	qaLam

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
qwemâr	قومار	qomâr	قمار
qanât	قەنات	qanât	قنات (کاریز)
qan	قەن	qand	قند
qandân	قەندان	qandân	قندان
qan?ešken	قەن نشکن	qandšekan	قند شکن
tek-e küya	تک کۆیە	qolle-ye kuh	قله کوه
qowat	قووەت	qovvat	قوت (نیرو)
waran	وەرەن	quc	قوچ
qwerwâq	قوڕواق	qurbâqe	قورباغه
kuk	کووک	quz	قوز
qwetya	قوتیە	quti	قوطی
qawL	قەوڵ	qowl	قول
kwelenj	کوڵنج	qulanj	قولنج
qawm	قەوم	qowm	قوم (خویشاوند)
peÿvan	پەیڤەن	qowm	قوم (خویشاوند سببی)
tuř	تووڕ	qahr	قهر(مقابل دوست)
turyâyn	تووریاین	qahr kardan	قهر کردن
qin kerden	قین کردن	qahr kardan	قهرکردن

فارسی (Persian)		كردی (Kurdish)	
قهرمان	qahramân	قەرەمان	qaramân
قهوه	qahve	قەڤە	qava
قهوه خانه	qahvexâne	قەڤەخانە	qavaxâna
قهوه خانه	qahvexâne	لوقەنتە	loqanta
قهوه ای	qahve?i	هۆل	hül
قیامت	qiyâmat	قێامەت	qêyâmat
قیچی	qeyci	مەقراز	maqrâz
قیر	qir	قیل	qil
قیف	qif	راهەتی	râhati
قیف (پارچه ای که شیر را به منظو ر تصفیه شدن از آن عبور میدهند)	qif	شیرپالوو	širpâlu
قیم (ولی)	qeyyem	قه ییم	qeÿyem
ک			
کار	kâr	کار	kâr
کار	kâr	فرمان	fermân
کارخانه	kârxâne	کارخانه	kârxâna
کارد	kârd	کارد	kârd
کاردان (کارکشته)	kârdân	کاری	kâri
کارگر	kârgar	کارگەر	kârgar
کاروان	kârvân	کاروان	kârwân
کاروانسرا	kârvânsarâ	کاروانسەرا	kârwânsarâ

فارسی	(Persian)	کردی	(Kurdish)
کاسبی	kâsebi	کاسبی	kâsebi
کاسه	kâse	جام	jâm
کاش (کاشکی)	kâš	کاشکا	kâškâ
کاشتن	kâštan	کاڵین	kâLin
کاغذ	kâqaz	قاقەز	qâqaz
کافر	kâfar	کافر	kâfer
کافور	kâfur	کافوور	kâfur
کافی	kâfi	کافی	kâfi
کافی	kâfi	بەس	bas
کاکل	kâkol	قاقوڵ	qâquL
کال (نرسیده)	kâl	نەڕەسی	nařasi
کامروا	kâmravâ	ڤەکام ڕەسیاگ	vakâmřasyâg
کامل	kâmel	کامڵ	kâmeL
کاه	kâh	کە ی	keÿ
کاهدان	kâhdân	کە یان	keÿyân
کاه گل	kâhel	کە یگل	keÿgel
کاهو	kâhu	کاهوو	kâhu
کباب	kabâb	کەواو	kawâw

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
کبک	kabk	کاو	kâw
کبوتر	kabutar	کەمووتر	kamuter
کبوتر چاهی		کەمووتر برجی	kamuter berji
کبود	kabud	کاو	kâw
کت	kot	کوت	kwet
کت زنانه (محلی)	kot-e zanâne	کولەنجە	kweLanja
کتاب	ketâb	کتاو	ketâw
کتابفروشی	ketâbfo ruši	کتاوفرووشی	ketâwferuši
کتان	katân	کەتان	katân
کتف	ketf	شان	šân
کته	kate	مەکەش	makaš
کتیرا	katirâ	کەتیرە	katira
کثافت	kesâfat	چرکنی	cerkeni
کثیف و تنبل (آدم)	kasif-o tanbal	پنجل	penjeL
کج	kaj	هەل	hal
کج	kaj	چەفت	caft
کجا	kojâ	کوو	ku
کجاوه	kajâve	کەژاوە	kažâwa

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
کچل	kacal	کەچەڵ	kacaL
کدام	kodâm	کام	kâm
کدام یک	kodâm yek	کامان	kâmân
کدبانو	kadbânu	کە یوانوو	keywânu
کد خدا	kadxodâ	کە یخودا	keÿxwedâ
کدر (تاریک)	keder	لێڵ	lêL
کدو	kadu	کۆ	kü
کر	kar	کەڕ	kař
کرایه	kerâye	ئەجارە	?ajâra
کرچک	karcâk	کرچک	kercek
کرد	kord	کورد	kwerd
کردار	kerdâr	کردار	kerdâr
کردستان	kordestân	کوردسان	kwerdesân
کردن	kardan	کردن	kerden
کرسی	korsi	کورسی	kwersi
کرک	kork	کورک	kwerk
کرکس	karkas	سەرگەڕ	sargař
کرکس	karkas	دال	dâL

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
kerm	کرم	kerm	کرم
kermu	کرموو	kermu	کرمو
kara	که ره	kare	کره
kweři	کوڕی	korre	کره
kweři	کوڕی	korre?asb	کره اسب
xarkweři	خەر کوڕی	korrexar	کره خر
nupLân	نووپڵان	korrexar	کره خر(از یکسال تا سه سال)
kas	که س	kas	کس
xwar giryâyn	خوەر گیریاین	kosuf	کسوف(خورشید گرفتگی)
kasê	کەسێ	kasi	کسی
kiš	کیش	keš	کش (نخ)
kaš	کەش	kaš	کش (پهلو، زیر بغل)
kišyâyn	کیشیاین	kešândan	کشاندن
kešâwarz	کشاوه رز	kešâvarz	کشاورز
kêšt	کێشت	kešt	کشت
kâLyâg	کاڵیاگ	keštšode	کشت شده(زمین)
kweštâr	کوشتار	koštâr	کشتار
kêšt	کێشت	keštzâr	کشتزار(مزرعه)

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
kâLin	کاڵن	keštan	کشتن (کاشتن)
kwešten	کوشتن	koštan	کشتن
?awžanin	ئەوژەنین	koštan	کشتن
kwežyâg	کوژیاگ	košte šode	کشته شده
?awžanyâg	ئەوژەنیاگ	košte šode	کشته شده (درکردی این واژه کاربردی خاص دارد و در موردجوانی بکار میرود که مرضی باعث مرگ او بوده است)
zurân	زووران	košti	کشتی
kašti	که شتی	kašti	کشتی
kašk	کەشک	kašk	کشک
tuf	تووف	kašk	کشک (قالب نشده و آبکی)
kerfila	کرفیله	kašk	کشک (بصورت دانه های ریز)
kešmeš	کشمش	kešmeš	کشمش
kišmakiš	کیشمەکیش	kešmakeš	کشمکش
bekwež	بکوژ	košandende	کشنده
kišyâyn	کیشیاین	kašidan	کشیدن
kišyâyn	کیشیاین	kešidan	کشیدن(وزن کردن)
kešek	کشک	kešik	کشیک
žêr-e pâ	ژێر پا	kaf-e pâ	کف پا

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
nâwqapâL	ناوقەپاڵ	kaf-e dast	کف دست
kamtâr	کەمتار	kaftâr	کفتار
kawš	کەوش	kafš	کفش
kařek	کەرک	kafak	کفک
keyk	کە یک	kak	کک(حشره)
kafgir	کەفگیر	kafgir	کفگیر
keLâs	کڵاس	kelâs	کلاس
qeLâ	قڵا	kalâq	کلاغ
keLâw	کڵاو	kolâh	کلاه
qelâŋquř	قڵانگفورِ	kolâh	کلاه(کلاه متصل به کت یا پالتو)
kapuL	کە پوڵ	kale	کله (سر)
sarekpâcek	سەرک پاچک	kalepâce	کله پاچه
qwers	قورس	kolfot	کلفت
kaLak	کە ڵەک	kalak	کلک
qâzema	قازمە	kolang	کلنگ
kwelica	کولیچە	koluce	کلوچه
geLmetek	گڵمتک	kolux	کلوخ
kelil	کلیل	kelid	کلید

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
کم	kam	کەم	kam
کم	kam	تکوونە	tekuna
کم (بسیارکم)	kam	پرۆشە	perüša
کمانچه	kamânce	موزەن	müzan
کمر	kamar	ناوقە ی	nâwqeÿ
کمر بند	kamarband	کەمەربەن	kamarban
کمربند (کمربند پارچه ای بلند که با آن نوازد را در قنداقه میبندند)		پێزدن	pêžden
کمرنگ	kamrang	کەمرەنگ	kamraŋ
کمک	komak	هاری	hâri
کمک	komak	کومەک	kwemak
کم کم	kamkam	تکوونە تکوونە	tekuna tekuna
کمند	kamand	کەمەن	kaman
کمی	kami	تکوونە ی	tekuneÿ
کمی	kami	کەمێ	kamê
کمین	kamin	کوڵ	kweL
کمین کردن	kamin kardan	کوڵ گرتن	kweL gerten
کنار(لبه)	kenâr	لێف	lêv
کنار(لبه)	kenâr	کراخ	kerâx

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
کنج	konj	کونج	kwenj
کند	kond	کول	kweL
کندن	kandan	کەنن	kanen
کندن (موویر)	kandan	ڕوت کردن	rüt kerden
کند ذهن	kondzehn	کەم زین	kamzεn
کنگر (گیاه)	kangar	کنگر	keηer
کنه (حشره)	kane	کرێنک	keřênek
کنیز	kaniz	کەنۆژ	kanüž
کو (کجا)	ku	کوو	ku
کوبیدن	kubidan	کوتاین	kwetâyn
کوتاه	kutâh	کوڵ	kweL
کوتاه	kutâh	نزم	nezm
کوتاه قد	kutâhqad	خبژه	xebeža
کوتاهی	kutâhi	کوورتای	kutây
کوتوله	kutule	موورڵە	muLa
کوپان	kupân	کوان	kwân
کوچک	kucek	بیچک	bicek
کوچ	kuc	ماڵ بار	mâLbâr

Kurdish کردی		Persian فارسی	
kuc	کووج	kuc	کوچ
nâwkalân	ناوکەلان	kuce	کوچه
kut	کووت	kud	کود
kur	کوور	kur	کور
kura	کووره	kure	کوره
kura rê	کووره‌ڕێ	kurerâh	کوره راه
küza	کوزه	kuze	کوزه
küzakar	کوزه‌کر	kuzegar	کوزه گر
kusa	کووسه	kuse	کوسه (بی ریش)
kušes	کوورشش	kušeš	کوشش
kwetyâg	کوتیاگ	kufta	کوفته
kefta	کفته	kuku	کوکو(نوعی غذا)
kuL	کووڵ	kul	کول
bârkuLa	بارکوولّه	kulepošti	کوله پشتی
kweL	کوڵ	kume	کومه (کمینگاه)
küya	کۆیه	kuh	کوه
gař	گه ڕ	kuhpâye	کوهپایه(کوه کوتاه)
küyasân	کۆیه‌سان	kuhestân	کوهستان

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
کوهی	kuhi	کۆیه ی	küyey
که (موصول)	ke	گ	ge
کهربا(برق)	kahrobâ	که ره با	karabâ
کهنه	kohne	کوانه	kwâna
کی(چه وقت)	key	که ی	keÿ
کی (چه کس)	ki	کێ	kê
کیسه	kise	تووره	tura
کیسه (حصیری)	kise	سه‌ڤه‌ته	savata
کیش (راندن مرغ)	kiš	کش	keš
کیش (آئین)	kiš	ئائین	?â?in
کیف	kif	کیف	kif
کیف	keyf	که یف	keÿf
گ			
گاری	gâri	ئه‌ره‌بانه	?arabâna?
گاز (دندان گرفتن)	gâz	گه‌زه	gaza
گاز(به میوه یا غذا)	gâz	قه‌پ	qap
گاز (بخار)	gâz	هه‌ڵم	haLm
گام	gâm	گام	gâm
گاو	gâv	گا	gâ
گاو(نر،دویا سه سال)	gâv	که‌ڵگا	kaLgâ

Persian فارسی		Kurdish کردی	
گاو(یکساله)	gâv	پارین	pârin
گاو آهن	gâv?ahan	گاوەسن	gâwasen
گاو کوهی	gâv-e kuhi	گای کێوه ی	gâ-ye küyey
گاو ماده	gâv-e mâde	منگا	meŋâ
گاو میش	gâvmiš	گامێش	gâmêš
گاو نر	gâv-e nar	گا	gâ
گاهگاه	gâhgâh	گلگل	gelgel
گاهگاهی	gâhgâhi	گلگلێ	gelgelê
گاهواره	gâhvâre	هەلوورک	halurek
گچ	gac	گەچ	gac
گدا	gedâ	خواسکەر	xwâskar
گداختن	godâxtan	تاوین	tâwin
گداختن	godâxtan	تاوانن	tâwânen
گذاشتن	gozaštan	هێشتن	hêšten
گذراندن	gozarândan	گوزەرانن	gwezarânen
گذرگاه	gozargâh	گوزەرنگه	gwezareŋa
گراز	gorâz	وراز	werâz
گراز ماده	gorâz-e mâde	دەڕ	dař

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
گراز نر	gorâz-e nar	تاکانه	tâkâna
گران	gerân	گران	gerân
گرانی	gerâni	گرانی	gerâni
گرانبها	geranbahâ	گران قیمەت	gerânqimat
گربه	gorbe	پشی	peši
گرچه	garce	گەرچی	garcê
گرد	gerd	گرد	gerd
گرد	gerd	خڕ	xeř
گرد	gard	تووس	tus
گرد	gard	گە رت	gart
گرداب	gerdâb	گەرداو	gardâw
گردانیدن	gardânidan	گەردانن	gardânen
گرد باد	gerdbâd	کەڵکەڵەچوچان	kaLkaLacücân
گردش	gardeš	گەردین	gardin
گردن	gardan	مل	mel
گردن باریک	gardan bârik	مل باریک	melbârik
گردن بند	gardanband	ملێنک	melênek
گردن کلفت	gardan koloft	مل قه ون	mel qaǘn

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
گردنه	gardane	مله	mela
گردو	gerdu	گرده‌کان	gerdakân
گرد و خاک	gard-o xâk	خاک تووس	xâketus
گرده(کلیه)	gorde	گورچک	gwercek
گرز	gorz	گورز	gwerz
گرسنه	goresne	برسی	bersi
گرسنگی	goresnagi	برسی	bersi
گرفتار	gereftâr	گرفتار	gereftâr
گرفتار شدن	gereftâr šodan	توش هاتن	tūš hâten
گرفتن	gereftan	گرتن	gerten
گرفته شده	gerefte šode	گیریاگ	giryâg
گرگ	gorg	گورگ	gwerg
گرگرفتن (آتش گرفتن)	gor gereftan	گور گرتن	gweř gerten
گرم	garm	گه‌رم	garm
گرم شدن	garm šodan	گه رم بون	garm būn
گرمسیر	garmsir	گه‌رمه‌سیر	garmasêr
گرو	gerow	گره و	geraw
گروه (دسته)	geruh	گه‌ل	gal

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
beř	بڕ	geruh	گروه (دسته)
gerya	گریه	gereh	گره
gecgecên	گج گچن	gereh gereh	گره گره (چوب گره گره)
mel	مل	garibân	گریبان
wâyn	واین	gorixtan	گریختن
gerisen	گریسن	geristan	گریستن
geri	گری	gerye	گریه
gaz	گەز	gaz	گز(درخت)
gazar	گەزەر	gazar	گزر(هویج)
gazin	گەزین	gazidan	گزیدن
gwešâ	گوشا	gošâd	گشاد
wâš	واش	gošâd	گشاد (فاصله دار)
damtaqa	دەمتەقە	goftegu	گفتگو
damtaqa kerden	دەمتەقە کردن	goftegu kardan	گفتگو کردن
qesya	قسیه	gofte	گفته
waten	وه تن	goftan	گفتن
gweL	گوڵ	gol	گل
xařeg	خەڕگ	gel	گل

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
gweLmêx	گوڵ مێخ	golmix	گل میخ
gweLâw	گوڵاو	golâb	گلاب
maru	مەروو	golâbi	گلابی
va gež-e yak-cûn	ڤەگژ یەک چوٙن	gelâviz šodan	گلاویز شدن
xařegên	خەڕگین	gelâlud	گل آلود
gweLbâxi	گوڵباخی	golmohamadi	گل محمدی
galaŋ	گەڵەنگ	galangedan	گلگندن
geLuma	گلۆومە	golule	گلوله(نخ)
mâk-e ban	ماک بەن	golule	گلوله (نخ)
gwela	گولە	golule	گلوله (تفنگ)
gelyey	گلیە ی	gele	گله
řêyan	ڕێیەن	gale	گله
řâw	ڕاو	gale	گله (اسب)
sâwa	ساوە		گله (بره و بزغاله)
galeÿ gâ	گەلە ی گا	gale-ye gâv	گله گاو
xařegên	خەڕگین	geli	گلی
bař	بەڕ	gelim	گلیم
gwem	گوم	gom	گم

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
gwenâ	گونا	gonâh	گناه
gwenâkâr	گوناکار	gonâhkâr	گناهکار
gwemeg	گومگ	gonbad	گنبد
xazêna	خەزینە	ganj	گنج
malicek	مەلیچک	gonješk	گنجشک
ganem	گەنم	gandom	گندم
ganin	گەنین	gandidan	گندیدن
ganyâg	گەنیاگ	gandide	گندیده
weŋ	ونگ	gong	گنگ
gawâ	گەوا	gavâh	گواه
mari	مەری	gu?i	گوئی (مثل اینکه)
mešmeš	مشمش	gowjesabz	گوجه سبز
tamâta	تەماتە	gowjefarangi	گوجه فرنگی
qül	قۆل	gowd	گود (عمیق)
câL	چاڵ	gowdâl	گودال
câLi	چاڵی	gowdi	گودی
gavazn	گەڤەزن	gavazn	گوزن
gur	گورر	gusâle	گوساله(سال اول)

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
گوساله (سال دوم)	gusâle	پارین	pârin
گوسفند	gosfand	میه	mêya
گوسفند(سه ساله)	gosfand	شەک	šak
گوش	guš	گووش	guš
گوش دادن	guš dâdan	گووش داین	guš dâyn
گوشت	gušt	گوشت	gušt
گوشتالود	guštâlud	گووشتێن	guštên
گوش تا گوش	guš tâ guš	لە ی گووش ڤەو گووش	leÿ guš vaw guš
گوشواره	gušvâre	گووشخارە	gušxâra
گوشه	guše	سۆک	sük
گون(گیاه)	gavan	گەڤن	gaven
گوناگون	gunâgun	ڕەنگاڕەنگ	řaŋâřaŋ
گونه (عضو صورت)	gune	نارک	nârek
گونه (نوع)	gune	ڕەبات	řabât
گونی	guni	گوونیه	gunya
گوه	gove	ماوش	mâweš
گوهر	gowhar	گوهەر	gohar
گوی	guy	گوو	gu

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
گوی بازی	guybâzi	گووان	quwân
گهواره	gahvâre	هەلوورک	halurek
گیاه	giyâh	گیا	giyâ
گیج	gij	گیژ	giž
گیر کردن	gir kardan	گیر کردن	gir kerden
گیره	gire	گیره	gira
گیس (مو)	gis	گیس	gis
گیس (مو)	gis	قژ	qež
گیلاس	gilâs	گێلاس	gêLâs
گیوه	give	گیڤە	giva
ل			
لازم	lâzem	گەرەک	garak
لازم	lâzem	بایس	bâyes
لاشخور	lâšxor	لەڕکخوەر	lařekxwar
لاشه	lâše	لەش	laš
لاشه	lâše	جنازه	jenâza
لاغر	lâqar	لەڕ	lař
لاک پشت	lâkpošt	کیسەڵ	kisaL
لال	lâl	لاڵ	lâL

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
لالائی	lâlâ?i	لاوەلاوە	lâwalâwa
لالائی گفتن	lâlâ?i goftan	لاوەلاوە کردن	lâwa lâwa kerden
لانه	lâne	لانە	lâna
لانه (حیوان وحشی)	lâne	کونا	kwenâ
لانه مرغ	lâne-ye morq	لانەمرغ	lânamerx
لانه مرغ ،حصیری)	lane-ye morq	سەقەتە	savata
لب	lab	لێڤ	lêv
لب	lab	لچ	lec
لباس (رخت)	lebâs	پرتاڵ	pertâL
لباس (رخت)	lebâs	جنک	jenek
پوشیدن (لباس)	pušidan	ئەو بە ر کردن	?aw bar kerden
لبخند	labxand	لێڤە خەنە	lêva xana
لبخند (همراه با تمسخر)	labxand	بزەخەنە	bezaxana
لبریز کردن	labriz kardan	لێڤ ئەو لێڤ کردن	lêv ?aw lêv kerden
لبه	labe	لێڤ	lêv
لبه	labe	پەڕ	pař
لبه	labe	پت	pet
لثه	lese	لاوس	lâwes

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
لج کردن	laj kardan	سین کردن	sin kerden
لجن زار	lajanzâr	گەنی ئاو	gani ?âw
لجوج (نافرمان)	lajuj	مەگەڕە	magaȓa
لجوج (یکدنده)	lajuj	ڕاق	ȓâq
لج	lacak	لەچک	lacek
لحاف	lahâf	لاف	lâf
لحیم	lahim	لە ییم	leÿyem
لخت	loxt	لوەت	lwat
لخت کردن	loxt kardan	لوت کردن	lwat kerden
لذت	lezzat	لەزەت	lazat
لذیذ	laziz	تامدار	tâmdâr
لرز	larz	لە رز	larz
لرزاندن	larzândan	لەرزانن	larzânen
لرزش	larzeš	لەرزە	larza
لرزیدن	larzidan	لە رزین	larzin
لشکر	laškar	لەشکەر	laškar
لعنت	la?nat	لەنەت	lanat
لقمه	loqme	تیکه	tika

فارسی	(Persian)	کردی	(Kurdish)
لقمه	loqme	لقه	leqa
لک لک	laklak	هاجی لەک لەک	hâjilaklak
لکنت (زبان)	leknat	تک زووان	tek zuwân
لکه	lake	لەکه	laka
لکه	lake	خالّ	xâL
لگام (دهنه)	legâm	لەقام	laqâm
لگد	lagad	له قه	laqa
لگد زدن	lagad zadan	لەقه خسن	laqa xesen
لگد کردن	lagad kardan	تلانن	telânen
لنگه	lenge	لنگه	leŋa
لنگه	lenge	تا	tâ
لنگه در	lenge-ye dar	لنگ دەر	leŋdar
لوبیا	lubiyâ	لووبیا	lubiyâ
لوچ	luc	لووچ	luc
لوحه	lowhe	تەخته	taxta
لوزه	lowze	لەوزه	lawza
لولا	lowlâ	لەولا	lawlâ
له کردن	len kardan	تلیقانن	teliqânen

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
lesin	لـسین	lisidan	لیـسیدن
limu	لیمور	limu	لیمو
gêLâs	گێلاس	livan	لیوان
-(e)m	ـ م	-am	مُ (شناسه فعلی اول شخص مفرد)
?ima	ئیمه	mâ	ما
nâwni	ناونی	mâbeyn	ما بین
dâLeg	دالگ	mâdar	مادر
dâpir	داپیر	mâdarbozorg	مادر بزرگ
dâygân	دایگان	mâdar xânde	مادر حوانده
xasūra	خەسۆرە	mâdarzan	مادر زن
mâÿa	مایه	mâde	ماده(مؤنث)
meŋâ	منگا	made gâv	ماده گاو
nuwar	نووەر	mâde gâv	ماده گاو(دو یا سه سال)
mun	موون	mâdiyân	مادیان
numâ	نووما	mâdiyân	مادیان (دو یا سه ساله)
mâr	مار	mâr	مار
mârmilek	مارمیلک	mârmulak	مار مولک
mâs	ماس	mâst	ماست

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
makina	مەکینە	mâšin	ماشین(موتور)
mâL	ماڵ	mâl	مال (دارائی)
mâLdâr	ماڵدار	mâldâr	مالدار
mâLa	ماڵە	mâle	ماله
mâLin	ماڵین	mâlidan	مالیدن
mâyn	ماین	mândan	ماندن
mana	مەنە	mânde	مانده
fan	فەن	mânand	مانند (مثل)
fan-e yage	فەن یەگ	mânand-e ?inke	مانند(مثل) اینکه
lafan-e yage	لە فە ن یەگ	mânand-e ?inke	ما نند (مثل) اینکه
mâŋ	مانگ	mâh	ماه
mâŋašaw	مانگە شەو	mâhtâb	مهتاب
mây	مای	mâhi	ماهی
mâwrêž	ماورێژ	mâhitâbe	ماهی تابه
mâŋâna	مانگانه	mâhiyâne	ماهیانه
mây gerten	مای گرتن	mâhigiri	ماهیگیری
mâyna	مانه	mâye-ye panir	مایهٔ پنیر
xaür twerš	خه ۆر تورش	mâye-ye xamir	مایهٔ خمیر

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
cin	چین	mâye-ye mâst	مایهٔ ماست
naxây	نەخای	mabâdâ	مبادا
bemârek	بمارک	mobârak	مبارک
žendâr	ژ. زندار	mota?ahel	متاهل(مرد)
šüdâr	ۆشودار	mota?ahel	متأهل (زن)
metr	متر	metr	متر
jâw	جاو	metqâl	مثقال
bâlešt	باڵشت	motakâ	متکا
lâbeÿq	لابه بق	matalak	متلک
lequz	لقوزز	matalak	متلک
?a dir hâten	ئه دیر هاتن	motevaled šodan	متولد شدن
mata	مەتە	matte	مته
masâna	مەسانه	masâne	مثانه
masLat	مەسڵەت	masal	مثل
mari	ۆمەری	masl-e ?inke	مثل اینکه
pati	پەتی	majâni	مجانی
majbur	مەجبوور	majbur	مجبور
zaxmi	زه خمی	majruh	مجروح

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
مجرای فاضلاب	majrâ-ye fâzelâb	ئاورِەو	?âw řaw
مجسمه	mojasame	مجەسمە	mejasema
مجلس	majles	مجلِّس	mejLês
مجنون	majnun	مەجنوون	majnun
مچ پا	moc-e pâ	قاپ	qâp
محاصره کردن	mohâsere kardan	دەورگرتن	dawr gerten
محبت	mohabat	مهەبەت	mehabat
محتاج	mohtâj	موتاج	motâj
محراب	mehrâb	مهراب	mehrâb
محکم	mohkam	موکەم	mokam
محکم	mohkam	جزم	jezm
محله (چند خانوار همسایه)	mahale	کورنگ	kwereŋ
مخفی	maxfi	ئە وشارياگ	?awšâryâg
مخلوط	maxlut	قاتی	qâtı
مخمل	maxmal	مەخمەڵ	maxmaL
مداد	medâd	قەڵەم سێیە	qaLam sêya
مداد پاکن	medâd pâkkon	خەت کوورەوکەر	xatkurawkar
مداد تراش	medâdterâš	تکقەڵەم ئەوکەر	tek qalam ?awkar

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
madrasa	مەدرەسە	madrase	مدرسه
masab	مه سه ب	mazhab	مذهب
ma	مه	marâ	مرا(ضمیر)
merabâ	مره با	morabâ	مربا
merbâ dweres- kerden	مرەبا دورس کردن	morabâ dorost kardan	مربا درست‌کردن
meraba	مره به	moraba?	مربع
qwerex	قورخ	marta?	مرتع
pêyâ	پیا	mard	مرد
mard	مه رد	mard	مرد (شجاع)
merdâlaü	مردالۆ	mordâr	مردار
kweřâna	کوڕانه	mardâne	مردانه (شجاعانه)
pêyâdâri	پیاداری	marddâri	مرد داری(دارای توانائی مردانگی)
mardem	مەردم	mardom	مردم
gezênek	گزینک	mardomak	مردمک (چشم)
merden	مردن	mordan	مردن
tupin	تووپین	mordan	مردن (برای بیان توهین و بی احترامی در کاربرد معمولی پشت ر برای حیوانات میرود)
merdeg	مردگ	morde	مرده (میت)

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
marz	مه رز	marz	مرز
pir	پیر	moršed	مرشد
maraz	مەرەز	maraz	مرض
merx	مرخ	morq	مرغ
merx-e keř	مرخ کڕ	morq-e kerc	مرغ کرچ
merxâwi	مرخاوی	morqâbi	مرغابی
marx	مەرخ	marqzâr	مرغزار
markâw	مەرکاو	morakkab	مرکب(جوهر)
marg	مه رگ	marg	مرگ
mařmař	مه ڕمەڕ	marmar	مرمر
merwâri	مەرواری	morvârid	مروارید
mervat	مرڤەت	morovvat	مروت
maLham	مەڵهەم	marham	مرهم
qweřêžnek	قوریژنک	meri	مری
nâxwaš	ناخوەش	mariz	مریض
badhâL	بەدهاڵ	mariz	مریض (در حال احتضار)
marizxâna	مەریزخانە	marizxâne	مریضخانه
mez	مز	mozd	مزد

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
mezger	مزگر	mozdgir	مزد گیر
meža	مژه	maze	مزه
mezgâni	مزگانی	moždegâni	مژدگانی
mezgâni	مزگانی	mozde	مژده
bežâŋ	بژانگ	moze	مژه
mes	مس	mes	مس
rêwâr	ریوار	mosâfer	مسافر
mesâfer	مسافر	mosâfer	مسافر
mas	مەس	mast	مست
mesterâw	مستراو	mostarâh	مستراح
majed	مەجد	masjed	مسجد
qašmari kerden	قەشمەری کردن	masxare kardan	مسخره کردن
tiz gerten	تیز گرتن	masxare kardan	مسخره کردن
besaLmân	بسەلمان	mosalmân	مسلمان
sendâr	سندار	mossen	مسن
mesên	مسێن	mesi	مسی
gwermêca	گورمێچە	mošt	مشت (دست گره کرده)
besk	بسک	mošt	مشت (دست گره کرده)

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
مشجره	mošajjar	دارسان	dâresân
مشعل	maš?al	چومه یت	comeÿt
مشغول	mašqul	مەشقوڵ	mašquL
مشق	mašq	مەخش	maxš
مشک (جای آب)	mašk	کونه	kwena
مشک (جای دوغ)	mašk	مەشکه	maška
مشک زدن	mašk zadan	مەشکه ژەنین	maška žanin
مشورت	mašvarat	شەور	šawr
مشورت کردن	mašvarat kardan	شەور کردن	šawr kerden
مشهور	mašhur	سەرشناس	nâsyâg
مشهور	mašhur	ناودار	nâwdâr
مضر	mozzer	مزڕ	mezeř
مطبخ	matbax	مدبەق	medbaq
مطرب	motreb	سازنه	sâzena
معامله	mo?amele	ماملّه	mâmeLa
معجزه	mo?jeze	موجزه	mojeza
معدن	ma?dan	مه دەن	madan
معده	me?de	گه یه	geÿya

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
معلم (استاد)	mo?alem	مدۆر	medür
معنی	ma?ni	مانێ	mânê
مغازه	maqâze	مەقازە	maqâza
مغرور	maqrur	خوەیپەسن	xweypasen
مفت	moft	مفت	meft
مفتی	mofti	شێخ شەئر	šêx-e ša?r
مفصل	mafsal	سەرفەسڵ	sar-e fasL
منقاش (موچین)	menqâš	مەقاچ	maqâc
مقوا	moqavvâ	کارتوون	kârtun
مک (درست)	mok	مووک	muk
مکتب	maktab	مەکتەب	maktab
مکیدن	makidan	مژین	mežin
مگر	magar	مەر	mar
مگس	magas	پەخشە	paxša
مگسه تفنگ	magase-ye tofang	برج	berj
ملا(آخوند)	mallâ	ئاخون	?âxwen
ملح (ملوان)	mallâh	مەلیەوان	malyawân
ملخ	malax	کولە	kwela

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
melk-o mâL	ملک و ماڵ	molk-o mâl	ملک ومال
memkwen	ممکون	momken	ممکن
mamLakat	مەملەکە ت	mamlakat	مملکت
ma	مه	man	من
menâjât	مناجات	monâjât	منا جات
mambar	مەمبەر	manbar	منبر
mennat	منەت	mennat	منت
manzeL	مەنزل	manzel	منزل
mantaqa	مەنتەقە	mantaqe	منطقه
mahâl	مەهال	mantaqe	منطقه
manzara	مەنزەرە	manzare	منظره
manqaL	مەنقەل	manqal	منقل
mâw	ماو	mani	منی
mû	مۆ	mu	مو
tûk	تۆک	mu	مو(موی حیوان)
perc	پرچ	mu	مو موی جلو سر)
qež	قژ	mu	مو (موی سر زن)
mawâš	مەواش	mavâjeb	مواجب

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
hequq	حقووق	mavâjeb	مواجب(حقوق)
lu ?aw lu	لوو ئەو لوو	mavâzi	موازی
tizajâř	تیزەجاڕ	mowred-e tamasxor	مورد تمسخر
mawj	مەوج	mowj	موج
xâwenmâL	خاوەنماڵ	mujer	موجر
müdâr	مۆدار	mudâr	مو دار
mal	مەل	mur	مور
mur	موور	mur	مور
merüz	مرۆز	murce	مورچه
müš	مۆش	muš	موش
gerza	گرزه	muš	موش (بزرگ و کنده)
mum	مووم	mum	موم
coxt	چوخت	muy-ye zehâr	موی زهار
mumen	موومن	mo?men	مومن
kařkařamezê	کەڕکەڕە مزی	meh	مه
meÿtar	مه یتەر	mehtar	مهتر
dusi	دووسی	mehr	مهر
řahmadeL	ڕەحمەدل	mehrbân	مهربان

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
مهره	mohre	میەرگ	myareg
مهمان	mehmân	مێوان	mêwân
مهم	mohem	موهم	mohem
مهمانخانه (هتل)	mehmânxâne	مێوانخانه	mêwânxâna
مهمان خانه (در خانه)	mehmânxâne	دیواخان	diwâxân
میان (وسط)	miyân	ناو	nâw
میان (وسط)	miyân	ناونی	nâwni
میان (وسط)	miyân	ناوراس	nâwřâs
میانجی	miyânji	به یس	beÿs
میانجی کردن	miyânjikardan	به یس کردن	beÿs kerden
میخ (فلزی)	mix	بسمار	besmâr
میخ (چوبی کوتاه)	mix	مێخ	mêx
میخ (چوبی بلند)	mix	تێلا	têLâ
میخ طویله	mixtavile	مێخ سکه	mêxseka
میخک (نوعی گل)	mixak	مێخەک	mêxak
میدان	meydân	مه یدان	meÿdân
میراث	mirâs	میرات	mirât
میراندن	mirândan	مرانن	merânen

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
میزبان	mizbân	مالّخاون	mâLxâwen
میش	miš	میه	mêya
میلیون	milyun	ملیوون	melyun
میمون	meymun	نه‌نته‌ر	?antar
میوه	mive	میڤه	miva
ن			
نا امنی	nâ ?amni	نائه‌منی	nâ?amni
نا امیدی	nâ ?omidi	نامه ی	nâmeÿ
نا بلد (نا آشنا)	nâbalad	نابڵه ی	nâbeLeÿ
نابود	nâbud	نابووت	nâbut
نابود کردن	nâbud kardan	نابووت کردن	nâbut kerden
ناپاک	nâpâk	ناپاک	napâk
نا پسری	nâpesari	گورده	gwerda
ناجنس(بدجنس)	nâjens	ناجنس	nâjens
ناچار	nâcâr	ناچار	nâcâr
ناخن	nâxon	ناخن	nâxen
ناخوش	nâxos	ناخوەش	nâxwaš
نادان	nâdân	نایان	nâyân

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
نادانی	nâdâni	نایانی	nâyâni
نا دختری	nâdoxtari	گورده	gwerda
ناراحت	nârâhat	نارِهەت	nâřahat
نارنج	nâranj	نارنج	nârenj
نارون	nârvan	وزم	wezm
نازک	nâzok	نازک	nâzek
نازک	nâzok	تنک	tenek
نا شایست	nâšâyest	نەشایس	našâyes
نا شتا	nâštâ	ناشتا	nâštâ
ناشی	nâši	ناشی	nâši
ناف	nâf	ناوک	nâwk
ناقص	nâqes	ئە یڤدار	?eÿvdâr
ناگهان	nâgahân	یە هو	yeÿho
نا گهان	nâgahân	لەناکام	la nâkâm
ناله	nâle	ناڵە	nâLa
نالیدن	nâlidan	ناڵانن	nâLânen
نام	nâm	ناو	nâw
نا محرم	nâmahram	نامەرەم	nâmaram

فارسی	Persian	کردی	Kurdish
نامزد	nâmzad	دەزۆران	dazürân
نامزدی	nâmzadi	دەزۆرانی	dazürâni
نامه	nâme	نامە	nâma
نامه رسان	nâme ṙasân	نامەڕەسن	nâmařasen
نامیمون	nâmeymun	ڕە ش	řaš
نان	nân	نان	nân
نان داغ	nândân	تە سە	tasa
ناودان	nâvdân	ناخوا	nâxwâ
نپخته	napoxte	ناورشیاگ	nâwršyâg
نتیجه	natije	نەتیجە	natija
نجاری	najâri	نجاری	nejâri
نجس	najes	نجس	nejes
نجیب	najib	نەجیم	najim
نخ	nax	بەن	ban
نخاله	noxâle	پژەر	pežar
نخود	naxod	نخە	nexa
نخود چی	naxodci	نخە برشیاگ	nexa beršyâg
ـند (شناسه فعلی،سوم شخص جمع)	-and	ـ ن	-en

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
nadâr	نەدار	nadâr	ندار(بی چیز)
nazr	نەزر	nazr	نذر
nêr	نێر	nar	نر(حیوان حلال گوشت)
nêra	نێرە	nar	نر (حیوان حرام گوشت)
nerx	نرخ	nerx	نرخ
pela	پلە	nardabân	نردبان
narda	نەردە	narde	نرده
nařasi	نەڕەسی	naraside	نرسیده(کال)
narges	نەرگس	narges	نرگس
narm	نەرم	narm	نرم
balg-eÿ guš	بەڵگە ی گوش	narme-ye guš	نرمهٔ گوش
narmi	نەرمی	narmi	نرمی
lâ	لا	nazd	نزد
nezik	نزیک	nazdik	نزدیک
nežâd	نژاد	nazâd	نژاد
nasL	نەسڵ	nasl	نسل
nišân	نیشان	nešân	نشان
nišân dâyn	نیشان داین	nešân dâdan	نشان دادن

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
nišânen	نیشانن	nešândan	نشاندن
nišâna	نیشانه	nešâne	نشانه
diyâri	دیاری	nešâ-e dâr	نشانه دار
nišâni	نیشانی	nešâi	نشانی
kâwiž	کاویژ	nšxâr	نشخوار
ništen	نیشتن	nešastan	نشستن
?aLesbeniš	ئەڵس بنیش	nešast-o barxâst	نشست و برخاست
nesm	نسم	nesf	نصف
do kwet kerden	دوکوت کردن	nesf kardan	نصف کردن
nima	نیمه	nesfe	نصفه
kila	کیله	nesfe	نصفه
nesm-e šaw	نسم شەو	nesfe-e šab	صف شب
nasihat	نەسیهەت	nasihat	نصیحت
nazm	نەزم	nazm	نظم
laš	لەش	na?š	نعش
nâL	ناڵ	na?l	نعل
nâLaki	ناڵەکی	na?lbaki	نعلبکی
dawri	دەوری	na?lbaki	نعلبکی

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
nâLvani	نالْقەنی	na?lbandi	نعل بندی
nêmat	نێمەت	ne?mat	نعمت
naft	نەفت	naft	نفت
nefrin	نفرین	nefrin	نفرین
henâs	هناس	nafas	نفس
naxt	نەخت	naqd	نقد
neqra	نقره	neqra	نقره
naxs	نەخس	naqs	نقش
neqta	نقته	noqte	نقطه
neqL	نقڵ	noql	نقل
jêwâz	جێواز	naql-o makân	نقل و مکان (تغییر جا)
kesârât	کسارات	nekbat	نکبت
tamâšâ	تەماشا	negâh	نگاه
?isfâ	ئیسفا	negâh	نگاه
negrân	نگران	negrân	نگران
negin	نگین	negin	نگین
nem	نم	nam	نم
nem kišyâyn	نم کیشاین	nam kašidan	نم کشیدن

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
نماز	namâz	نماز	nemâz
نماز گزار	nemâzgozâr	نمازکەر	nemâzkar
نماز قضا	namâz-e qazâ	نمازقەزا	nemâz-e qazâ
نمد	namad	ناو	nâw
نمک	namak	خوا	xwâ
نمک نشناس	namak našnâs	نمەک مەشناس	nemak mašnâs
نمونه	namune	تیفه	têfa
نو	now	نوو	nu
نوار	navâr	نەوار	nawâr
نوبت	nowbat	نەوبە	nawba
نوبت	nowbat	سۆر	sür
نوبت (کاشت زمین)	nowbat	ورد	werd
نور	nur	نۆر	nür
نور (روشنائی)	nur	رووژنای	ȓuznây
نور خورشید	nur-e xoršid	خوەر	xwar
نور کم	nur-e kam	ترۆسکه	terüska
نوزده	nuzde	نوزده	nozda
نوشاندن	nušândan	خوە را نن	xwarânen

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
nüsânen	نۆسانن	neveštan	نوشتن
řabât	ڕەبات	now?	نوع
jurâjur	جووراجوور	now? be now?	نوع به نوع
nek	نک	nuk	نوک
tek	تک	nuk	نوک
nukar	نووکەر	nowkar	نوکر
?âyem	ئایم	nowkar	نوکر
nek-e nuwâr	نک نووار	nu navâr	نونوار
bacarzâ	بەچە رزا	nave	نوه
kweřarzâ	کوڕەرزا	nave pesari	نوه پسری
dwatarzâ	دوەتەرزا	nave duxtari	نوه دختری
no	نو	noh	نه
nâyn	ناین	nehâdan	نهادن
câšt	چاشت	nahâr	نهار
tülak	تولەک	nahâl	نهال
nosad	نوسەد	nohsad	نهصد
neheŋ	نهنگ	nehang	نهنگ
ney	نە ی	ney	نی(گیاه)

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
نیاز	niyâz	هەڤەجا	havaja
نیاز	niyâz	نێاز	nêyâz
نیایش	niyâyeš	نقا	neqâ
نیرو (توان)	niru	زوور	zur
نیرو (توان)	niru	زەڤەرد	zavard
نیز	niz	یش	-iš
نیزار	neyzâr	نە ی کووین	neÿ kuwên
نیزه	neyze	نە یزه	neÿza
نیش	niš	نێش	nêš
نیک	nik	نک	nek
نیم	nim	نسم	nesm
نیم رو	nimru	خایەرێز	xâyarêz
نیمروز	nimruz	نیمەروو	nimaru
نیمه	nime	نیمه	nima
نیمه شب	nime šab	نسم شەو	nesm-e šaw
نیمی (از چادر)	nimi	لەتەماڵ	latamâL

و

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
و (واوعطف)	va	و	o
وارث	vâres	وارەس	wâřas

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
وارث	vâres	میراتخوەر	mirâtxwar
وارونه	vârune	قەڵدەورِۆ	qaldawrü
وارونه	vârune	گەردڵەورِۆ	gardeLawrü
واژگون	vâzgun	ژێر بان	žêr-e bân
واژه	vâze	کەلیمە	kalima
واسطه	vâsetež	سەنگە	seŋa
واضح	vâzeh	ڕووشن	řušen
وافور	vâfur	وافوور	wâfuř
وام	vâm	وام	wâm
وای	vây	وە ی	weÿ
واقعه	vâqe?e	پێشامەد	pêšâmad
وجب	vajab	وژە	weža
وجدان	vejdân	وژدان	weždân
وجین	vejin	ئاویەر	?âwya
وجین کردن	vejin kardan	ئاویە کردن	?âwya kerden
وحشی	vahši	کۆیە ی	küyey
ور شکسته	varšekaste	بەرشکەس	baršekas
ورزش(تمرین)	varzeš	وەرزشت	warzešt

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
ورزش (تمرین)	varzeš	مەشق	mašq
وز وز (صدای زنبور)	vez vez	وزوز	wez wez
وزیدن(باد)	vazidan	هاتن	hâten
وزغ(قورباغه)	vazaq	قورڕواق	qweřwâq
وسمه	vasme	وەسمە	wasma
وشکون(شکنج)	vaškun	قوڕێنجگ	qweřênjeg
وصیت	vasiyat	وەسیەت	wasyat
وضو	vozu	دەسنماز	dasnemâz
وطن	vatan	وەتەن	watan
وظیفه	vazife	وەزیفە	wazifa
وعده	va?de	وادە	wâda
وفا	vafâ	وەفا	wafâ
وفادار	vafâdâr	وەفادار	wafâdâr
وقت (زمان)	vaqt	وەخت	waxt
وقت شناس	vaqtšenâs	وەختناس	waxtnâs
وقتی	vaqti	وەختێ	waxtê
وقتی که	vaqtike	وەختێگ	waxtê ge
وکیل	vakil	شەرخەڕ	šařxeř

(Persian) فارسی		(Kurdish) کردی	
وگرنه	vagarne	ڤەرنە	varna
ولایت	velâyat	وڵات	weLât
ولگرد	velgard	ولگەرد	welgard
ولگرد و شکمو	velagrad-o šekamu	چلێس	ceLês
ولگرد و شکمو	velgard	مووسەڵ	musaL
ولی (اما)	valli	وەلی	wali
ولی (قیم)	valli	خاون	xâwen
ونوشک	vanowšk	کوڵانگ	kweLâŋ
ویر(هوش)	vir	بیر	bir
ویران	virân	وێران	wêrân
هار	hâr	هار	hâr
هجده	hejde	هەژدە	hažda
هجوم	hojum	هجوروم	hejum
هدف	hadaf	هەدەف	hadaf
هدیه	hadiye	دەسایز	dasâyez
هر	har	هەر	har
هر کدام	har kodam	هەرکام	har kâm

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
harjê	هەرجێ	harjâ	هر جا
harjur	هەرجوور	harjur	هر جور
harcand	هەرچەند	harcand	هر چند
har cê	هەرچێ	harce	هر چه
pâsâr	پاسار	haras	هررس(پیراستن شاخه ها)
harsâL	هەرساڵ	harsâl	هر سال
hartawr	هەرتەور	hartowr	هر طور
har keỳ	هەرکە ی	har kas	هر کس
harges	هەرگس	hargez	هرگز
harjur	هەرجوور	hargune	هرگونه
hazâr	هەزار	hezâr	هزار
kešek	کشک	hezârpâ	هزار پا
cenjeg	چنجگ	haste	هسته (سخت)
nâwek	ناوک	haste	هسته (نرم)
hašt	هەشت	hašt	هشت
haštâd	هەشتاد	haštâd	هشتاد
haššad	هەشسەد	haštsad	هشتصد
tawânen	تەوانن	hazm kardan	هضم کردن (غذا)

کردی (Kurdish)		فارسی (Persian)	
haft	هەفت	haft	هفت
haftâ	هەفتا	haftâd	هفتاد
hafsad	هەفسەد	haftsad	هفتصد
hafta	هەفتە	hafte	هفته
havda	هەڤدە	hevde	هفده
daLak	دەڵەک	hol	هل (فشار)
keL	کڵ	helhele	هلهله
ham	هەم	ham	هم
baxaLxaf	بەخەڵخەف	ham? âquš	هم آغوزش
hâwmâL	هاوماڵ	hamâl	همال (رقیب)
hâwmel	هاومل	hamvuq	هم یوغ
heÿ leÿ jura	هە ی لە ی جوورە	hamântowr	هما نطور
heÿ ley fana	هە ی لە ی فە نە	hamântowr	همانطور
hâwdard	هاودەرد	hamdard	همدرد
hâwdam	هاودەم	hemdam	همدم
yakteri	یەکتری	hamdigar	همدیگر
hâwřâz	هاوڕاز	hamrâz	همراز
hâw řê	هاوڕێ	hamrâh	همراه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
hâwřây kerden	هاوڕای کردن	hamrâhi kardan	همراهی کردن
hâwřaŋ	هاوڕەنگ	hamrang	همرنگ
hâwsâ	هاوسا	hamsâye	همسایه
hâwsen	هاوسن	hamsen	هم سن
hâwbâz	هاوباز	hamsen	هم سن
hâwzâ	هاوزا	hamsen	هم سن
hâwqasam	هاو قەسەم	hamqasam	هم قسم
kwel	کول	hame	همه
gišt	گشت	hame	همه
kwel-e wal yak	کول وەل یەک	hame bâ ham	همه با هم
kweljurê	کل جووری	hamejur	همه جور
kwelyân	کولیان	hamešân	همه شان
hâwšari	هاوشەری	hamšahri	همشهری
hâwšira	هاوشیره	hamšire	همشیره
hâwkâr	هاوکار	hamkâr	همکار
hawâr	هەوار	hamvâr	هموار (صاف)
kwelwaxtê	کول وەختی	hamiše	همیشه
hamiša	هەمیشە	hamiše	همیشه

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
ḥey ya	هه ی یه	hamin	همین
hey ?emru	هه ی ئمروو	hamin ?emruz	همین امروز
heÿ ?êra	هه ی ئێرە	haminjâ	همین جا
heÿ ?êjura	هه ی ئێجووره	hamintowr	همین طور
heÿ yage	هه ی یه‌گ	haminke	همین که
šâmi	شامی	hedavâne	هندوانه
honar	هونه‌ر	honar	هنر
honarman	هونه‌رمه‌ن	honarmand	هنرمند
hêmân	هێمان	hanuz	هنوز
hâlêpân	هالێپان	hanuz	هنوز
hawâ	هه‌وا	havâ	هوا
hawâr	هه‌وار	havâr	هوار
havas	هه‌ڤه‌س	havas	هوس
havasbâzi	هه‌ڤه‌س بازی	havasbâzi	هوس بازی
huš	هووش	huš	هوش
tesyâr	تـیـار	hušyâr	هوشیار
hošyâr	هوشیار	hušyâr	هوشیار
gazar	گه‌زه‌ر	havij	هویج

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
هیاهو	hayâhu	قالقوّ	qâLeqü
هیاهو	hayâhu	گالّ و قوّ	gâL-u qü
هیچ	hic	هوّچ	hüc
هیچ چیز	hicciz	هوّچ چێشت	hüc cêšt
هیچ کس	hickas	هوّچ که	hücka
هیزم	hizom	چیلگ	cileg
هیکل	heykal	هه یکه‌لّ	heÿkaL
ی			
-ی(شناسه فعلی،دوم شخص مفرد)	-i	ـ ی	-î
یا	yâ	یا	yâ
یاد	yâd	بیر	bir
یاد دادن	yâd dâdan	هورکاره کردن	hukâra kerden
یاد گرفتن	yâd gereftan	کاره بون	hukâra bün
یاد کاری	yâdegâri	یادگاری	yâdgâri
یار	yâr	یار	yâr
یاری (کمک)	yâri	هاری	hâri
یاری کردن	yâri kardan	هاری داین	hâri dâyn
یازده	yâzdeh	یانزه	yânza
یاغی	yâqi	یاخی	yâxi

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
یاقوت	yâqut	yâqut	یاقووت
یبوست	yebusat	qaws	قەوس
یتیم (پدر مرده)	yatim	yatim	یەتیم
یتیم (مادر مرده)	yatim	yasir	یەسیر
یخ	yax	yax	یەخ
یخ بندان	yax bandân	yaxvanân	یەخڤەنان
-ید(شناسه فعلی دوم شخص مفرد)	-id	-en	ـ ن
یرقان	yaraqân	zardeÿ	زەردە ی
یعنی	ya?ni	yânê	یانێ
یقه	yaqe	yaqa	یەقە
یقه (لباس)	yaqe	melšân	ملشان
یک	yek	yak	یەک
یک	yek	yeÿ	یە ی
یکپارچه(یکجا)	yek pârce	yeÿ pârca	یە ی پارچە
یک جور	yekjur	yey jur	یە ی جوور
یک دست غذا	yek dast qazâ	qâw	قاو
یک دوم	yek dovvom	do yak	دویەک

(Kurdish) کردی		(Persian) فارسی	
da yak	دەیەک	yek dahom	یک دهم
yakteri	یەکتری	yek digar	یکدیگر
yeÿ caw	یە ی چەو	yek cešm	یک چشم
yeÿ sâLân	یە ی ساڵان	yek sâle	یک ساله
sê yak	سی یەک	yek sevvom	یک سوم
yeÿ sara	یە ی سەرە	yek sare	یکسره
sad	سەد	yek sad	یک صد
yeÿ lâ	یە ی لا	yek taraf	یک طرف
yaL	یەڵ	yal	یل
cüyak	چویەک	yaknavâxt	یکنواخت
yeÿ mâŋa	یی مانگە	yek mâhe	یک ماهه
yeÿ süra	یی سورە	yek nowbate	یک نوبته
ye waxt	یی وەخت	yekvaqt	یک وقت
yakê	یەکی	yeki	یکی
yakê yakê	یەکی یەکی	yeki yeki	یکی یکی
-im(en)	ـ یم (ـ ن)	-im	ـیم (شناسه فعلی،اول شخص جمع)
yawâš	یەواش	yavâš	یواش
yorɣa	یورغە	yurtme	یورتمه
hüya	هۆیە	yuq	یوغ

فارسی (Persian)		کردی (Kurdish)	
ییلاق	yeylâq	ئێلاخ	?êLâx
ییلاق (محل برافراشتن سیاه چادر در زمستان)	yeylâq	زمگه	zemga

فصل نهم

۹ – بررسی تطبیقی کردی و فارسی

۹۰۱- واژه نامه دو زبانه

در فصل سوم این پژوهش اصوات گویش کردی بدره ایلام استخراج و توصیف شد. در فصل هشتم نیز به جمع آوری حدود ۳۰۰۰ واژه از واژگان این گویش پرداختیم. در فصل هشتم نه تنها به جمع آوری واژگان کردی پرداخته شده است بلکه در مقابل هر واژهٔ کردی معادل فارسی آن نیز آمده است، این واژهٔ نامه دو زبانه که در آن تعدادی از واژگان دو زبان ایرانی نو جمع آوری شده است میتواند به عنوان ماده ای خام مورد ستفاده کسانی قرار گیرد که بر روی تحول زبانهای ایرانی تحقیق میکنند. در بقیهٔ این فصل توجه شما را به نتایج بدست آمده از مقایسهٔ برخی از واژگان کردی و فارسی با واژگان هم معنی آنها در زبان پهلوی جلب خواهیم کرد.

۹۰۲-نتایج مقایسه واژگان سه زبان

۱- هرگاه بعد از / â/ در پهلوی / t / داریم، در فارسی / d / و در کردی /ÿ/ دیده می شود. مثال :

	فارسی	پهلوی	کردی
باد	bâd	bât	bâÿ
شاد	šâd	šât	sâÿ
بادام	bâ dâm	bâtâm	bâÿem
چادر	câdor	câtur	caÿer

۲- /ê/ پهلوی در فارسی بصورت / i / و در کردی بصورت /ê/ مشاهده میشود.

مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
کسی	kasi	kasê	kasê
شیر، حیوان درنده	šir	šêr	šêr
دیو	div	dêv	dêv
سیب	sib	sêp	sêf

۳- واژگان پهلوی مختوم به " ak- " در فارسی مختوم به " e- " ودر کردی مختوم به " a " هستند. مثال :

	فارسی	پهلوی	کردی
"پسته"	peste	pestak	pesta
"هفته"	hafte	haftak	hafta
"پنجه"	panje	panjak	panja
"نامه"	nâme	nâmak	nâma

٤- / t / پهلوی بعد از / s / در فارسی بصورت / t / دیده میشود ودر کردی حذف میشود و /s/ مشدد میگردد. مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
"ماست"	mast	mast	mas
"دست"	dast	dast	das
"بیست"	bist	vist	bis
"خواستن"	xâstan	xvâstan	xwâsen

٥- / o / پهلوی در فارسی بصورت / o / و در کردی بصورت / we / ظاهر میگردد مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
"سم"	som	somb	swem
"گل"	gol	gol	gwel
"کرد"	kord	kort	kwerd
"دم"	dom	domb	dwem

٦- " apê " که یک پیشوند در زبان پهلوی است و به معنای " بی، پیشوند " میباشد در فارسی بصورت " - bi " و در کردی بصورت " - bê " دیده می شود مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
"بی شوی"	bišuy	apêšò	bêšü
"بی دان"	bidân	apêdân	bêdân
"بی راه"	birâh	apêrâs	bêrê
"بی کس"	bikas	apêkas	bêkas

۷- پسوند اسم مصدر ساز در پهلوی " išn- "، در فارسی " eš- " و در کردی بصورت " ešt- " مشاهده میشود. مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
" خواهش "	xâheš	xvâhišn	xâhešt
" خورش "	xoreš	xvari?n	xwarešt
" ورزش "	varzeš	varzišn	warzešt
" بالش "	bâleš	vâlišn	bâlešt

۸- پیشوند " -ham " پهلوی که در فارسی بصورت " -ham " آمده است، در کردی بصورت " -haw " ظاهر میگردد. مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
" همدم "	hamdam	hamdam	hâwdam
" همکار "	hamkâr	hamkâr	hâwkâr
" همسایه "	hamsâve	hamsâyak	hâwsâ
" همراه "	hamrâh	hamrâs	hâwrê

۹- پیشوند نفی " -a " در پهلوی در فارسی بصورت " -na " در کردی به دو صورت " -nâ " و " -na " تغییر کرده است.[1] مثال:

	فارسی	پهلوی	کردی
" ناچار "	nâcâr	acâr	nâcâr
" ناخوش "	nâxoš	axvaš	nâxwaš
" نادان "	nâdân	adân	nâdân
" ناپاک "	nâpâk	apâk	napâk

۱۰- / t / پهلوی در بین دو آوای باواک در فارسی بصورت / d / ظاهر میگردد و در کردی حذف میشود. مثال :

	فارسی	پهلوی	کردی
" کندن "	kandan	kantan	kanen
" گزیدن "	gazidan	gazitan	gazin
" مالیدن "	mâlidan	mâlitan	mâtin
" باریدن "	bâridan	bâritan	bârin

[1] - در واژگان پهلوی مختوم به حروف با صدا پیشوند نفی بصورت " -an " دیده می شود. پیشوند نفی " -na " در فارسی و پیشوند نفی " -na " یا " -nâ " در کردی تحول یافته پیشوند نفی " -an " در پهلوی هستند.

۹۰۳- افعال ساده و مرکب

از مقایسهٔ تعداد ۲۱۲ فعل از فعلهای این سه زبان به این نتیجه رسیدیم که در پهلوی از تعداد ۲۱۲ فعل ۱٦ فعل بصورت مرکب و ۱۹٦ فعل بصورت ساده در کردی از این تعداد ۱۱۲ فعل بصورت مرکب و ۱۰۰ فعل بصورت ساده و در فارسی از این تعداد ۱۲٤ فعل بصورت مرکب و ۸۸ فعل به شکل ساده مشاهده میشود. پس میتوان گفت که بطور کلی در تحول زبانهای ایرانی از مرحله میانه به مرحله نو استفاده از فعل مرکب افزایش و کاربرد فعل ساده کاهش یافته است. زبان فارسی در مقایسه با زبان کردی افعال سادهٔ را از دست داده است و استفاده از افعال مرکب در زبان فارسی نسبت به کردی بیشتر است.

۹۰٤- رابطه کردی و فارسی با پهلوی

از مقایسهٔ واژگان پهلوی با واژگان دو زبان ایرانی نو گردآوری شده در واژه نامه فصل پنجم به این نتیجه رسیدیم که حدود ۱٤۵۰ واژهٔ پهلوی وجود دارد که با واژگان کردی و فارسی و یا با واژگان یکی از این دو زبان همانند یاهم ریشه هستند. ما این واژگان پهلوی را یکبار با واژگان کردی و یکبار با واژگان فارسی مقایسه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حدود ۸۵ درصد این واژگان فارسی و حدود ۷۱ درصد آنها با واژگان کردی همانند یا هم ریشه اند. به عبارت دیگر حدود ۲۹ درصد از واژگان پهلوی فقط با واژگان فارسی همانند و هم ریشه اند. و هیچ ربطی با واژگان کردی ندارند. در مقابل حدود ۱۰ درصد از واژگان پهلوی فقط با واژگان کردی همانند و هم ریشه اند و هیچ ربطی با واژگان فارسی ندارند. با توجه به اینکه واژگان پهلوی مورد بررسی در این پژوهش از واژگان پهلوی ساسانی اند میتوان گفت که فارسی از نظر واژگانی به پهلوی ساسانی نزدیکتر است تا گویش کردی بدره. یعنی در میان واژگان فارسی نو در مقایسه با واژگان بدره واژگان بیشتری پیدا میشود که با

واژگان پهلوی ساسانی همانند یا هم ریشه هستند. این میتواند مؤید این نظر باشد که فارسی از گروه زبانهای غربی - جنوبی و کردی از گروه زبانهای غربی - شمالی است.

کتابنامه

۱- منابع فارسی:

ابن فقیه، احمد ابن محمد. (۱۳۴۹). مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود، تهران : بنیاد فرهنگ

افشار، ایرج سیستانی. (۱۳۶۶). نگاهی به ایلام. تهران : نشر هنر

ایزد پناه، حمید. (۱۳۵۰). آثار باستانی و تاریخی لرستان.جلد اول. خرم آباد : چاپ دانش

ثمره، یدالله، (۱۳۶۴). آواشناسی زبان فارسی. تهران : نشر دانشگاهی

جغرافیای استان ایلام. (۱۳۶۵). زیر نظر گروه جغرافیای آموزش و پرورش. تهران : چاپ و نشر ایران

خرسند، ارسلان. (۶۷). "توصیف ساختمان فعل در لهجه کرمانشاهی" مجله زبانشناسی سال پنجم شماره اول :۱۰۹-۹۰

شریفی، احمد. (۱۳۶۷). " تاریخ ایلام ". مجله سروه، شماره ۲۷. ارومیه : صلاح الدین ایوبی

فروشی، بهرام. (۱۳۵۸). فرهنگ فارسی به پهلوی. تهران : دانشگاه تهران

کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۶۹). "لوتر جابری" مجله زبانشناسی سال هفتم شماره دوم: ۴۹ - ۴۴

کلباسی، ایران. (۱۳۶۲). گویش کردی مهاباد. تهران : مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی

معین، محمد. (۱۳۴۵). فرهنگ فارسی. تهران : امیرکبیر

مکری، محمد. فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه‌های غرب ایران (کردی). تهران :امیرکبیر، ۱۳۶۱

مکری، محمد. ترانه‌های کردی. بی جا : کتابخانه دانش،۱۳۲۹

یارمحمدی لطف الله. (۱۳۶۴). درآمدی به آواشناسی. تهران : نشر دانشگاهی

۲-منابع انگلیسی

Edmonds, C.J. (1975). Kurds , Turks and Arabs. London: Oxford University Press.

Encyclopedia Britannica. (1971). Chicago : Encyclopedia Britanniea, Inc.

Fromkin , v. & R. Rodman (1983). An Introuction to Language. Holt, Rinehart and Winston, New York.
Mackenzie , D.N. (1961). Kurdish Dialect Studies. Oxford: LondonUniversity Press.
Nyberq, Henrik Samuel. (1971). A Manual of Pahlavi. Wiesbaden:otto Harrassowitz
Webster's New World Dictionary. (1982). Edited by David, B.Guralnik New York: Simon & Schusters